

شنبه ۲ - عقرب ۱۳۶۰
۲۴ - اکتوبر ۱۹۸۱
شماره ۲۹ - ۳۰
سال ۳۳
قیمت يك شماره - ۱۳ - افغانی

RB (1)



افغانی
شماره ۲۹ - ۳۰



Ketabton.com



اول وزارت امور خارجه آنکشور و همچنان دکتور
حبیب منگل سفیر کبیر و اعضای سفارت کبرای
جمهوری دموکراتیک افغانستان در مسکو
استقبال شد .

• • •

دکتور اناهیتا راتب زاد عضو بیروی سیاسی
کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان
ورئیس سازمان دموکراتیک زنان افغانستان
روز ۱۹ میزان طی بیانیه در کنگره جهانی زن
در پراگ گفت: صلح و فقط صلح شرط یگانه
و تغییر ناپذیر برای انکشاف بیشتر بشریت
میباشد .

• • •

شاه محمد دوست وزیر امور خارجه جمهوری
دموکراتیک افغانستان روز ۲۷ میزان طی
کنفرانس مطبوعاتی وسیعی که با اشتراک خبر-
نگاران داخلی و خارجی در دفتر کارش ترتیب
یافته بود بارتباط مسافرت اخیرش بیکهدهاز
کشور های شرقیانه و هند و شرکت درسی و
ششمین جلسه مجمع عمومی ملل متحد مفصلا
توضیحات داد .

دافغانستان دملک دموکراتیک گوند دمرکزی
کمیته سیاسی بیرو غری او دافغانستان د
دموکراتیک جمهوریت دوزیرانو دشورا رئیس
سلطانهلی کشتهند ، دبلغاریا دکهنست گوند
ددر گزی کمیته او دبلغاریا دخلکو دجمهوریت
دحکومت په بلنه دیو گوندی او دولتی هیات
په مشری، دوست هیواد بلغاریا ته ددوستانه
او رسمی سفر لپاره دمیزان ۲۶ نیټه صوفی
ته لاړ .

• • •

پوهنمل گلمداد معاون شورای وزیران و
وزیر تحصیلات عالی و مسلکی بعداز ظهر ۲۰
میزان در دفتر کارش با هیات جمهوری دمو -
کراتیک آلمان ملاقات نموده و روی موضوعات
مورد علاقه صحبت بعمل آورد .

• • •

دافغانستان دپلار وطنی ملی جیبی دکابل
ولایت دولایتی جرگی د چوپولو ۵ تدارک د
کمیسیون اومرئی غولبه دمیزان ۲۱ نیټه لغرمی
مخکی دپلار وطنی ملی جیبی دملی کمیته په
مفرکی وشوه .



دافغانستان دخلک د دموکراتیک گوند دمرکزی کمیته عمومی منشی اود افغانستان دموکراتیک جمهوریت دانقلابی شورا رئیس
بیرک کارمل دمیزان په ۱۹ نیټه ماښام دانقلابی شورا په مقر کی دامریکا دتایم مجلی خبریال ستورب تالبوت و مانه او په یسوه آزاده او
صمیمانه فضا کی یی دده پوښتنو ته خواب ورکړ .

اقتصاد و قایم عهد مفتته

یوه دموکراتیکه فضا کی یی لده سره په
خبرو کی دده پوښتنو ته خواب ورکړ .
دیوبل خبر له مخی دبهرنیو چارو وزیر
شاه محمد دوست هم دخپل کار په دفتر کی
له امریکایی ژورنالست سره وکتل اودده پوښتنو
ته یی خواب ورکړ .

سلطانهلی کشتهند عضو بیروی سیاسی
کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان
ورئیس شورای وزیران جمهور دی دمـــو -
کراتیک افغانستان و هیات همراهان شان

در راه مسافرت به جمهوریت مردم بلغاریا
روز ۲۷ میزان وارد مسکو گردید و در میدان
هوایی آن شهر از طرف ارحیبوف معاون اول
شورای وزیران اتحاد شوروی وچرنکومعین

نستان و رئیس شورای انقلابی توسط عبدالمجید
سر بلند معاون شورای وزیران روز جهانی
غذا روز ۲۵ میزان طی محفلی در تالار سینما
پامیر تجلیل شد .

با پیام بیرک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی
حزب دموکراتیک خلق افغانستان و رئیس
شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان
روز ۲۵ میزان تجلیل از هفته مخصوص سره
میاست تحت شعار «سره میاست بشماو برای
شما» در سراسر کشور آغاز گردید .

دافغانستان د دموکراتیک جمهوریت د
وزیرانو دشورا رئیس سلطانهلی کشتهند دمیزان
په ۱۹ نیټه دامریکا دتایم مجلی نه خبریال ستورب
سره د وزیرانو دشورا په مقر کی وکتل او په

دافغانستان دخلک د دموکراتیک گوند
دمرکزی کمیته د عمومی منشی اود افغانستان
دموکراتیک جمهوریت دانقلابی شورا درئیس
بیرک کارمل له خواد بلغاریا دکهنست گوند
مرکزی کمیته د عمومی منشی او دبلغاریا دخلکو
دجمهوریت د دولتی شورا درئیس تودور ژیفکوف
په نامه دبلغاریا د دولت دچوپو دیو دیوزرودری
سوه یمی کالیزی له امله صوفی ته یو پیغام
مخاږه شوی دی .

از طرف بیرک کارمل منشی عمومی کمیته
مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و
رئیس شورای انقلابی تلگرام تبریکه به مناسبت
انتخاب وی چیخ یارولسکی منشی اول کمیته
مرکزی حزب واحد کارگری پولند به وارسا
مخاږه شده است .

با قرانت پیام بیرک کارمل منشی عمومی
کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغان -



د افغانستان د دموکراتیک جمهوریت د وزیرانو د شورا رئیس سلطان علی کشتمند کله چی د پنځو او ماشومانو لپاره د تکنالوژی د مناسب ورکشاپ له برخه والو غورسره خبری کوی .



د افغانستان د دموکراتیک جمهوریت د وزیرانو د شورا رئیس سلطان علی کشتمند د امریکا د تاپیم دمجلی خبریال سره د مرگي په حال .



د افغانستان دپلاروطني ملی جبهی دکابل دولایتی جرگی دجوړولو دتدارک دکمیسیون له مرئی غونډه .

شاد باش های ببرک کارمل منشی عمومی
کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغان
نستان و رئیس شورای انقلابی روز ۲۲ میزان
طی میستگی باشکوهی در چوک عمومی شهر
جلال آباد توسط عبدالمجید سر بلند معاون
شورای وزیران و وزیر اطلاعات و کلتور به
هزاران نفر از مردم زحمتکش ولایت ننگرهار
رسانیده شده که از طرف حضار پاکف زدنهای ممتد
و احساسات وطنپرستانه استقبال گردید .

• • •

پوهندوی دو کتور فقیر محمد یعقوبی وزیر
تعلیم و تربیه در راس هیات جمهوری دمو
کراتیک افغان نستان برای اشتراک در کنفرانس
وزرای تعلیم و تربیه که در آینده قریب
ددر برلین دایر میگردد روز ۲۲ میزان عازم
جمهوری دموکراتیک آلمان شد .

• • •

سومین پلینوم شورای مرکزی اتحادیه های
صنعی جمهوری دموکراتیک افغان نستان صبح
روز ۲۹ میزان در لیسه اهانی دایر گردیده
و در آن نور احمد نور عضو بیروی سیاسی
و منشی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق
افغان نستان اشتراک ورهنمود های حزب
را در جهت رشد و انکشاف فعالیت اعضای
اتحادیه های صنفی توضیح نمود .

• • •

دکتور اناهیتا را تیزاد عضو بیروی سیاسی
کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغان
نستان و رئیس سازمان دموکراتیک زنان
افغان نستان که در راس هیات زنان افغان نستان
در جلسات کنگره جهانی زنان و کنگره فدراسیون
بین المللی زنان منعقدہ پراک اشتراک کرده
بود روز ۲۹ میزان به وطن باز گشت .

پیکر و نه وک

«با پیروزی انقلاب نور و بخصوص مرحله نوین و تکاملی آن و در نتیجه تحقق تحولات بنیادی در عرصه های گوناگون حیات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه شرایط و امکانات لازم برای تبدیل جمعیت افغانی سره میانسازمان خیریه واقعی که هدف آن پیروزی شعار نوع پروری و انسان دوستی باشد نیز به میان آمد.»

بیرک کارمل

شنبه ۲ عرپ ۱۳۶۰ - ۲۴ - اکتوبر ۱۹۸۱

بزرگداشت از آرمان سترگ

نوع دوستی

امسال هفته مخصوص سره میاشت در کشور عزیز ما تحت شعار جهانی آن «سره میاشت با شما و برای شما» طی مراسم خاص و شکوهمندی تجلیل گردید.

تجلیل و بزرگداشت سره میاشت و ارج گذاشتن به ارز شهبای والو انسان نی آن که بشریت را به خیر اندیشی - تعاون و همکاری و انسان دوستی دعوت می نماید یکبار دیگر خاطره فدا کاری انسان با احساس سوپسی - هانری دو نانت فقید را در اذهان ما تداعی می کند. این بزرگمرد نو عد و ست در سال ۱۸۵۹ با مشا هده جنگ خونین و دهشتناک سلفرینو (در اروپا) که طی آن چهل هزار نفر به خاطر هیچ و بوج در خون تبدیلند شا لوده صلیب سرخ جهانی را ریخت.

هنری دو نانت در بحبوحه جنگ سلفرینو ندای انسان دوستی خود را چنین سر داد: ای مردم دست از جنگ بردارید زیرا ما همه برادریم! آری، بر مبنای همین مفکوره انسانی که بنی آدم اعضای یکدیگر و باهم برادراند، سره میاشت با صلیب سرخ هاو غیره موسسات خیریه و تعاونی در همه کشور های جهان بوجود آمدند و روحیه تعاون، همدردی برادری و نوع دوستی در بین جوامع بشری تقویت و گسترش یافت و

بسویه ملی و بین المللی ساحه تطبیقی پیدا کرد چنانچه اگر یک گروپ انسانی و یک عضو جامعه بشری در دورترین نقطه دنیا در اثر یک حادثه طبیعی و

یا بشری صدمه می بیند دیگر اعضای آن یعنی همه انسانهای نوع دوست و باعاطفه جهان از آن متاثر می شوند و همه موسسات خیریه جهان به کمک آنها می شتابند و مصیبت رسیدگان و سانحه زده گان و دردمندان محتاج را کمک و یاری می رسانند و در غم و درد و مصایب شان خود را شریک می دانند.

داشتن روحیه تعاون و همکاری و علاقمندی مردم ما به آرمانهای سترگ نوع دوستی نه فقط از جمله سنن عمیق تاریخی و ملی نیاکان ما است بلکه همچنان از جمله اخلاق و کلتور دینی مردم متدین و مسلمان ما بشمار میرود که مطابق به اساسات دین مقدس اسلام که: تعاون و همدردی، صلح و دوستی، برادری و برابری رادر بین مسلمانان تاکید می دارد، به این خصایس بزرگ انسان نی وفادار بوده و عملاً آنرا مورد تطبیق قرار میدهند چنانچه بیرک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی ج.د.خ.ا، و رئیس شورای انقلابی ج.د. افغانستان طی پیام شان بمناسبت هفته مخصوص سره میاشت چنین فرموده اند: «در کشور انقلابی ما که بسوی ایجاد جامعه مرفه و

شگوفان گام گذاشته است برگزاری هفته مخصوص سره میاشت بیانگر وفاداری و علاقمندی مردم ما به آرمانهای سترگ نوع پروری و بشر دوستی و سنن عمیق تاریخی و ملی نیاکان ما مبنی بر کمک و تعاون به انسان در هنگام ضرورت و نیاز مندی

می باشد.» آری! در کشور محبوب ما با آنکه جمعیت افغانی سره میاشت سالها قبل از پیروزی انقلاب نجات بخش نور پا به عرصه وجود نهاده بود آنکوریکه لازم بود نتوانست وظایف محوله خویش را در امر دستگیری از بینوایان و مساعدت با مستمندان کشور و جهان انجام دهد زیرا در آن وقت یعنی در دوران سلطه سلاله جبار نادری آنطوریکه همه چیز کشور در خدمت اقلیت های ناچیز و مفت خوار جامعه قرار داشت سره میاشت نیز جبارا در خدمت آنها کشانیده میشد و تمام داشته و دارایی های مربوط به آن صرف عیاشی هاو خوش گذرانی های شهزاده گان و سایر وابستگان دون صفت آنها می گردید. ولی بعد از پیروزی انقلاب شکوهمند نور و بخصوص مرحله نوین و تکاملی آن همچنانیکه همه دارایی های مادی و معنوی کشور به خلق زحمتکش میهن ما تعلق گرفت سره میاشت این موسسه خیریه کشور به طور واقعی آن ابراز وجود نموده عملاً در خدمت بشریت محتاج و آسیب دیده قرار گرفت.

از آن جا یکه امروز این موسسه خیریه در خدمت محتاجان و ضعفا ی کشور قرار دارد بر همه وطنداران شریف و با بضاعت میهن ما است تا با مساعدت بدین موسسه خیریه از بشریت نیاز مند و محتاج دستگیری بعمل آورده رسالت خود را در برابر هموگان خود انجام دهند.

در این شماره



پرورشگاه وطن یادست آورد دیگری از مرحله نوین و تکاملی انقلاب شکوهمند نور.

سی و دومین سالگرد تاسیس جمهوریست دموکراتیک آلمان.

مردم آبی های اختصاصی ژوندون در میز گرد.

دیدنی بسر نخستین دوره ای مشروطیت در افغانستان.

من هم یک انسانم.

مارتین لوترکینگ رهبر سیاهان چگونه بقتل رسید؟

مبارزات مردم السلوادور برای نجات کشور شان.

سراینده آزادی صلح و دوستی.

نگرشی بر زندگی دردمان کجاف.

نوایی و حافظ.

نگاهی به ریشه های اجتماعی و درونی هنر.

شرح روی جلد: زیباروی و هنرمند ماهر از کشور بزرگ شوراها.

شرح پشتی چارم: منظره زیبای از خزان کشور ما.

تجارت

خلع سلاح

مرحله‌ی اجراء گذاشته شد. استفاده از سلاح ذره وی وسایر انواع سلاح کشتار جمعی را در بستر ابحار منع می‌نماید.

کنوانسیون سلاح بیو لوژیکی که در سال ۱۹۷۵ فیصله آن جنبه‌ی مرعیت پیدا کرد تولید، انتشار و ذخیره سلاح باکتریالوژیکی را منع نموده و به از بین بردن هر چه زودتر آنچه در ذخیره گاه‌ها موجود بود حکم نمود.

در سال ۱۹۷۵ اسامبله عمومی تصمیم گرفت که نقش ملل متحد را در ساحت خلع سلاح مورد تجدید نظر قرار دهد و کمیته‌ی بی‌را برای این منظور تاسیس نماید.

سال بعد اسامبله به اکثریت آراء ایجاد چنین کمیته‌ی بی‌را مورد قبول قرار داده به تقویة هر چه بیشتر نقش ملل متحد در ابراء خلع سلاح نظر داد.

در سال ۱۹۷۹ اسامبله اعلامیه همکاری جهانی را در ساحت خلع سلاح صادر کرد. مطابق بر این اعلامیه از تمام ملل گیتی خواسته شد که سعی و تلاش پیگیر به خرج داده و کوشش کنند پالیسی‌ای را تعقیب نمایند که سبب استحکام صلح در جهان گردد و علاوه شده بود اقدامات جدی را چه بصورت انفرادی و چه مجموعه‌ی در جهت ایجاد مفکوره صلح، خلع سلاح، همکاری بین المللی و مناسبات دوستانه بین مردمان کشورها و تطبیق مفاد سند نهایی جلسه فوق العاده خلع سلاح انجام دهند کمیته مکمله در امور خلع سلاح جهانی متشکل از چهل کشور می‌باشد که در سال ۱۹۷۳ تشکیل

های صورت گرفت بنا بر سعی و مجاهدت ملل متحد در طول سال‌های مختلف یک سلسله موافقت نامه‌های عمده در مورد محدودیت و کنترل اسلحه بعمل آمد. معاهده انترکتیک اولین معاهده بی‌است که در سال ۱۹۵۹ به امضا رسید که انجام فعالیت‌های نظامی را در انترکتیک منع می‌نمود معاهده سال (۱۹۶۳) مسکو در مورد منع آزمایشات ذره وی در اتمو

سفر زمین در فضای خارجی و در اعماق ابحار ۰۰۰ معاهده منع سلاح ذره وی در فضای خارجی منعده سال (۱۹۶۷) معاهده سال ۱۹۶۷ مبنی بر منع سلاح ذره وی در امریکای لاتین، این‌ها همه انعکاس دهنده سعی و تلاش در جهت ایجاد منطقه فاقد سلاح ذره وی در مناطق پر نفوس جهان می‌باشد. معاهده سال ۱۹۶۸ مبنی بر منع انتشار سلاح ذره وی در سال ۱۹۷۰ به مرحله‌ی اجراء گذاشته شد که کشورهای دارنده سلاح ذره وی را مکلف می‌ساخت از انتشار سلاح متذکره به مهاجری که فاقد آن اند خود داری ورزنتو همچنان ممالک فاقد سلاح ذره وی مکلف می‌شدند از حصول و یا ساختن سلاح مذکور خود داری کنند. باید گفت که تا حال بیشتر از یکصدو پانزده مملکت جهان معاهده منع انتشار سلاح ذره وی را امضا کرده اند.

معاهده بستر ابحار که در سال ۱۹۷۲ به

خلع سلاح از بنو تاسیس ملل متحد تا امروز یکی از اهداف این موسسه بوده و این سازمان جهانی هیچگاه در این مورد از سعی و کوشش

متداوم انصراف نه ورزیده است. در سال ۱۹۸۰ مصارف نظامی دنیا بالغ بر پنجمصد میلیارد دلار که معادل به ده میلیارد دلار در هفته میشود و باید گفت که این مصارف هر روز بیشتر شده می رود خودنما. نگر پیچیدگی اوضاع و دادن حق اولیت به مصارفی است که دنیا به آن ضرورت ندارد چه امروز بیشتر از دو سوم نفوس دنیا در فقر و تنگدستی به سر می‌برند.

اسامبله عمومی در سال ۱۹۵۹ اعلام داشت که مسئله خلع سلاح عمومی مهمترین امر جهانی است. و از کشور های جهان دعوت نمود تا کوشش های همه جانبه را در جهت یافتن راه حل مشور و مثبت بکار گیرند.

در جهت نیل به خلع سلاح عمومی فعالیت

یافته و بعد از آن همه ساله به اسامبله راپور تقدیم کرده است. در راپور سال ۱۹۸۱ کمیته متذکره توضیح گردیده که مفکوره خلع سلاح جهانی «به مرحله بی‌رسیده که از طرف ممالک عضو ملل متحد باوصف طرز دیده‌های مختلف در موارد مختلف و درباره پدیده‌های متفاوت از قبیل خرابی اوضاع بین المللی و غیره مورد حمایت کامل قرار گرفته است». عدم رضایت در بر آورده ساختن اهداف خلع سلاح در دهه اول، در جلسه مخصوص خلع سلاح توسط اسامبله عمومی در سال ۱۹۷۸ و هم در جلسات عسادی ۱۹۷۸ - ۱۹۷۹ به صراحت اعلان گردید، اسامبله عمومی تصمیم گرفت که سال ۱۹۸۰ را به حیث سال آغازده دوم خلع سلاح اعلام داشته و کمیته خلع سلاح را هدایت داد که برای جلسه سال ۱۹۸۰ اسامبله عمومی مواد مسوده موافقت نامه را زیر عنوان «اعلان سال های ۸۰ بحیث دهه دوم خلع سلاح» ترتیب دهد.

در دسامبر سال ۱۹۸۰ اسامبله اعلامیه ۱۹۸۰ را بحیث دهه دوم خلع سلاح مورد قبول قرار داد به اساس این اعلامیه تمام ممالک باید بلاوقفه فعالیت های خویش را در جهت تخفیف مسابقات تسلیحاتی ذره وی و از بین بردن سایر انواع سلاح کشتار جمعی و مسرای معاهده خلع سلاح کامل در تحت کنترل شدید و موثر بین المللی سازمان و تمرکز داده و هماهنگ سازند.

حقیقت انقلاب نور

وطن و انقلاب جان های شیرین خود را از دست داده اند و جام شهادت نوشیده اند در زمره دیگر اقدامات از زنده و انقلابی دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان در جهت بهبود حیات زحمتکشان کشور تا سیس— گردیده است، مورد استقبال و سپاس گذاری مردمان زحمتکش کشور واقع گردیده است و آنها را بیش از پیش بدین امر معتقد گردانیده است که حزب و دولت انقلابی ما به سر نوشت کافه زحمتکشان کشور می اندیشد و در جهت تأمین آرا می و آسودگی افراد جامعه ما قدم های مثبتی را بر می دارد.

در ارتباط به تأسیس پرورشگاه وطن این رویداد عظیم در حیات اطفال زحمتکشان کشور را پرورشگاه با محترمه محبوبه کارمل رئیس پرورشگاه وطن بیای صحبت نشست راپوری را در زمینه تهیه داشته است که در ذیل شما را بخواندن آن دعوت می نمایم:

محترمه محبوبه کارمل رئیس پرورشگاه وطن در مورد اینکه هدف از تأسیس پرورشگاه و وطن در پرتو پیروزی مرحله نوین و تکاملی انقلاب نجات بخش ثور چیست چنین اظهار می دارد:

پرورشگاه و وطن به اثر تصویب شورای و زیران جمهوری دموکراتیک افغانستان در جمله سایر اقدامات بشر دوستانه



دکتر اناهیتا راتب زاد، با نثار بوسه های گرم مادرانه بر گونه های کودکان بیچاره و بی سر پناه، آنان را از محبت بی دریغ سیراب میدارد و کمبود و خلای عاطفی اطفال را جبران مینماید.

پرورشگاه وطن یادست آورد دیگری از مرحله نوین و تکاملی انقلاب شکوهمند ثور



حالا این نگاه های معصومانه بی پاسخ نمی ماند و دست نواز شکر پرورشگاه وطن سایه پر مهر خود را بالای آنها می افکند

به از پیروزی انقلاب شکوهمند ثور و به خصوص مرحله نوین و تکاملی آن دولت ملی و مترقی ما سعی می کند تا راه های بهبود زنده گری را برای کافه مردمان زحمتکش کشور جستجو نماید و به تمام بیچاره گان، یتیمان و بیوه زنان کشور خدمت نماید. یکی از اهداف عالی حزب و دولت انقلابی ما این است که اطفال امروز که بحق مردان و زنان فر دای کشور و جامعه ما را تشکیل می دهند برای آنکه در آیند بتوانند و وظایف بزرگی را که وطن و مردم بدوش آنها می گذارد به وجه احسن انجام

بدهند باید از همین حالا تحت تربیت سالم گرفته شوند. روی همین ضرورت بود که دولت ملی و مترقی ما پرورشگاه و وطن را به حیث گانه نون بزرگ تربیت و پرورش اطفال در شرایط پیروزی مرحله نوین و تکاملی انقلاب شکوهمند ثور ایجاد نمود و اساس نامه این پرورشگاه اخیراً از طرف شورای وزیران جمهوری دموکراتیک افغانستان تصویب و نافذ گردید.

پرورشگاه و وطن که به منظور مواظبت از اطفال بی سرپرست و محتاج کشور و به منظور تربیت و پرورش اطفال آن عده از قهرمانان و جان بازانی که در راه

گاه و وطن در شرایط کنونی که آغاز کار آن است چنین روشنی انداخت :

فعالان عدده از شما ملان پرورشگاه و وطن که سن آنها مطابق به سن مکتب است پروگرام تعلیمی مکاتب و زارت تعلیم و تربیه را به پیش می برند .

وزارت تعلیم و تربیه از روی همکاری یکی از مکاتب شهر کابل را بما معرفی داشته است تا اطفال شما مل پرورشگاه را غرض فراگیری دروس بدان جابه درس می خوانند همه ضروریات

نظر به تقاضای والدین اطفال و ایجاب شرایط فعلا اطفال مستحق تا سن دوازده سالگی نیز در پرورشگاه و وطن پذیرفته می شوند و تحت تربیت و پرورش قرار می گیرند .

اطفالی که توسط اقارب خود به پرورشگاه و وطن معرفی می شوند نخست برای آن هافورمه توزیع میگردد و بعد از خانه پوری فورمه مذکور و اخذ تایید و تصدیق نواحی دوازده گانه شهر کابل اطفال مستحق به پرورشگاه وطن

دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان در چوکات شواری وزیران جمهوری دموکراتیک افغانستان ایجاد و به فعالیت آغاز نمود است . از آنجا بیکه جامعه نوین به اشخاص نوین با تعلیم و با تربیه ضرورت مبرم دارد دولت ملی و مترقی ما در جهت تامین آرامی و آسودگی افراد جامعه و در مورد تربیت و پرورش آن عدده اطفالی که ما در ویا پدر آن ها شهید گردیده اند و یاباه مرگ طبیعی مرده اند و در راه تربیت و پرورش آن عدده اطفال بی بضاعتی که والدین آن ها قدرت اعاشه و آباته آن ها را ندارند به تا سیسیسی پرورشگاه و وطن همت گماشته است تا این عدده اطفال کشور بتوانند تحت تربیت و پرورش سالم قرار گرفته بسان مردان و زنان مفید و مثمر فردا های درخشان جامعه ما ببار آیند .

رئیس پرورشگاه و وطن در این مورد که اطفال دارای کدام شرایط می توانند به پرورشگاه وطن شامل شوند چنین بیان داشت :

بر اساس احکام اساس نامه پرورشگاه و وطن و وظیفه دارد تا آن عدده اطفال یتیمی را که والدین خود را در اثر مرگ طبیعی یا غیر طبیعی از دست داده اند ، آن عدده اطفالی را که والدین آن ها از نگاه بی بضاعتی قدرت تربیت و پرورش آن ها را نداشته باشند یا آن عدده اطفالی را که به پدران ویا مادران مصائبه مریمی های سخت ساری و غیر قابل علاج یا معلولیت ارتباط می داشته باشند ، آن عدده اطفالی را که به پدران ویا مادران معتاد به مواد مخدره مربوط اند و یا آن عدده اطفالی را که اولیای آن ها بر اساس حکم قانون سلب صلاحیت گردیده باشند و دیگر اولاد اشخاص مستحق راتشخیص نمودند تحت تربیت و پرورش قرار دهد .

راجع به سن اطفالی که مورد پذیرش پرورشگاه واقع میگردند باید اظهار داشت که در پرورشگاه وطن بر اساس حکم اساسنامه اطفال بین سنین شیر خوراکی تا شش سالگی مورد پذیرش واقع میگردند و لی در حال حاضر



این کودکان یتیم، دیگر غمی ندارند، شادمانه می زیند و مشتاقانه اسباب بازی تفریح میکنند .

فرستیم چنانچه این عدده اطفال همه روزه ذریعه موثر پرورشگاه به همراهی یکی از معلمین مربوط به مکتب مذکور برده می شوند و بعد از ختم درس دوباره به پرورشگاه باز میگرددند . این عدده اطفال بعد از ظهر به اجرای وظایف خانگی خود در پرورشگاه می پردازند و از جانب معلمین خود پرورشگاه در زمینه با ایشان همکاری صورت می پذیرد برای شاگردان پرورشگاه که در مکتب بقیه در صفا ۸۸

جذب می شوند و والدین آن ها اگر بخواهند بعد از گذشت هر يك هفته می توانند به پرورشگاه مراجعه نمود . از اطفال خود باز دید بعمل آورند ، همچنان اگر والدین اطفال بخواهند فرزندان خود را به خانه ببرند بعد از گذشت هر پسا نژده روز برای يك شب می توانند طفل خود را در خانه خود داشته باشند . محبوبه کارمل رئیس پرورشگاه و وطن را جمع به بخش ها و پروگرام های فعلی پرورش

دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان در چوکات شواری وزیران جمهوری دموکراتیک افغانستان ایجاد و به فعالیت آغاز نمود است . از آنجا بیکه جامعه نوین به اشخاص نوین با تعلیم و با تربیه ضرورت مبرم دارد دولت ملی و مترقی ما در جهت تامین آرامی و آسودگی افراد جامعه و در مورد تربیت و پرورش آن عدده اطفالی که ما در ویا پدر آن ها شهید گردیده اند و یاباه مرگ طبیعی مرده اند و در راه تربیت و پرورش آن عدده اطفال بی بضاعتی که والدین آن ها را ندارند به تا سیسیسی پرورشگاه و وطن همت گماشته است تا این عدده اطفال کشور بتوانند تحت تربیت و پرورش سالم قرار گرفته بسان مردان و زنان مفید و مثمر فردا های درخشان جامعه ما ببار آیند .

ها بزرگ و وحشت آور است در اثر این جنگ میلیون ها انسان در کشور ها و قاره های مختلف جهان جان شیرین خود را از دست دادند .

از نگاه اقتصادی نیز جنگ دوم جهانی تلفات سنگینی را نیز متوجه کشور ها گردانید .

بخصوص کشور های اروپای شرقی بیشترین و بزرگترین تلفات را برداشتند به نحوی که در سال ۱۹۴۹ زمانیکه جمهوری دموکراتیک آلمان تاسیس گردید این کشور فقط یک ناپریکه داشت .

حزب کمونیست آلمان که در دوران سلطه فاشیسم مبارزات عادلانه و قهرمانانه خود را با امتانت و استواری کامل به پیش می برد هزار ها نفر را کشتید و در آن کشور بی ریزی گردید و شخصیت های زرنگی چون « ویلم پیسک و انستراولبرشت » و « اوتو گرو نیول » در راس آن قرار گرفتند .

در سال ۱۹۴۹ زمانیکه جمهوری دموکراتیک آلمان تاسیس گردید این کشور فقط یک ناپریکه داشت .

حزب کمونیست آلمان که در دوران سلطه فاشیسم مبارزات عادلانه و قهرمانانه خود را با امتانت و استواری کامل به پیش می برد هزار ها نفر را کشتید و در آن کشور بی ریزی گردید و شخصیت های زرنگی چون « ویلم پیسک و انستراولبرشت » و « اوتو گرو نیول » در راس آن قرار گرفتند .

در سال ۱۹۴۹ زمانیکه جمهوری دموکراتیک آلمان تاسیس گردید این کشور فقط یک ناپریکه داشت .

حزب کمونیست آلمان که در دوران سلطه فاشیسم مبارزات عادلانه و قهرمانانه خود را با امتانت و استواری کامل به پیش می برد هزار ها نفر را کشتید و در آن کشور بی ریزی گردید و شخصیت های زرنگی چون « ویلم پیسک و انستراولبرشت » و « اوتو گرو نیول » در راس آن قرار گرفتند .



فستیوال سوریا در شهر داونزن جمهوری دموکراتیک آلمان .

به مناسبت سی و دومین سالگرد تاسیس جمهوری دموکراتیک آلمان

اکنون جمهوری دموکراتیک آلمان از جمله کشورهای پیشرفته جهان است

گردید و در سر زمین آلمان در گونه نظام متفاوت بوجود آمد .

آنچه جمهوری دموکراتیک آلمان را توفیق بخشید تا بر خرابه های جنگ دوم جهانی بنای یک زندگی سعادت مند آبرو مند و شوگو فان را بگذارند عبارت از گرفتن راه سوسیالیسم و قرار گرفتن آن در زمره کشورهای سوسیالیستی به پیش آهنگی اتحاد جماهیر شوروی

ها عضو فعال خود را قربانی این مبارزات آزادی خواهانه نموده است .

این حزب قهرمان در آن هنگام به تنهایی نمی توانست هیولای بد سر ست فاشیسم هتلری را در اروپا از پای در آورد به معاونت کشور بزرگ صلح جهان اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی نیروهای پیشتاز و مترقی آلمان رژیم خونخوار و بدنهاد فاشیسم هتلری و

چانه توسط اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی ، ایالات متحده امریکا ، فرانسه و بریتانیا مشخص گردیده است . نفوس این کشور را هفده میلیون نفر تشکیل می دهد که از نظر داشتن نفوس ، جمهوری دموکراتیک آلمان در جهان مقام سی و هفتم را دارا می باشد . به تعداد نه میلیون نفر از جمله نفوس این کشور را زنان تشکیل می دهند . برلین مرکز جمهوری دموکراتیک آلمان بوده بر طبق احصایه اخیر (۱۱۱۳۹۸) نفر نفوس دارد .

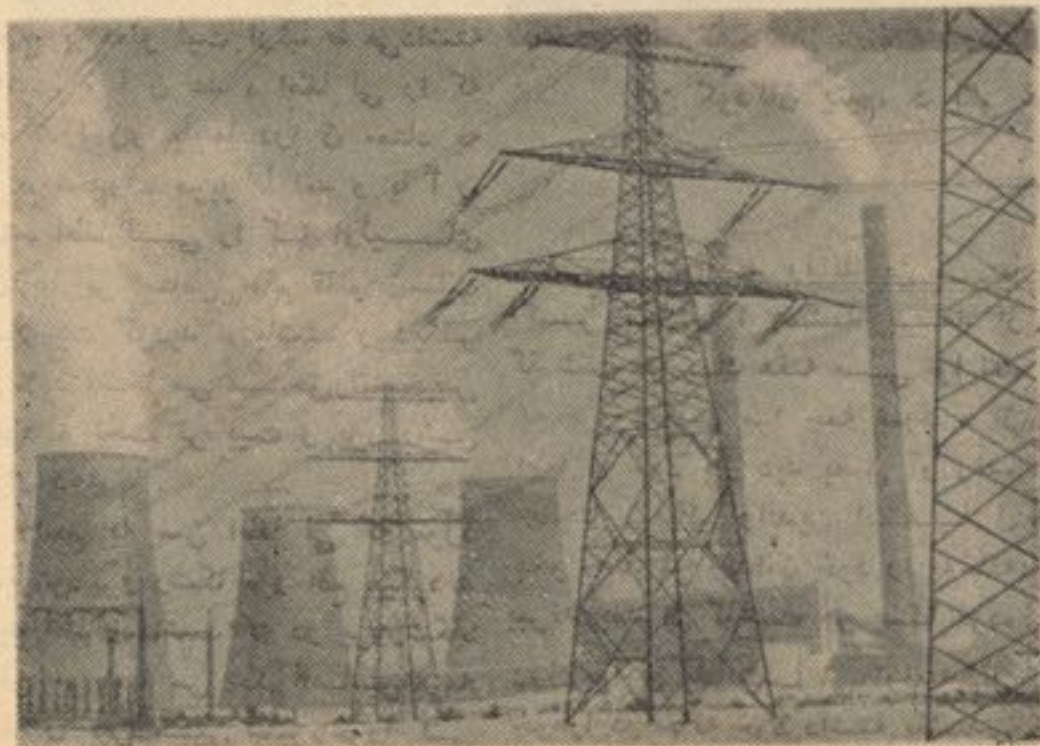
جمهوری دموکراتیک آلمان از لحاظ داشتن مواد خام یک کشور غنی نیست این کشور نفت ندارد و فقط مقدار کمی ذخایر گاز دارد برای بکار انداختن صنایع فولاد سازی و آهن ، مواد خام خود را از خارج کشور وارد می کنند این کشور اکثر مواد خام ، صنایع کیمیاوی ، ذغال نفت و گسما گاز را تولید می نماید و یک ثلث عاید ملی خود را از طریق تجارت خارجی بدست می آورد و یک سوم این در آمد مربوط کشور هایی غیر سوسیالیستی جهان می شود .

جنگ دوم جهانی که توسط رژیم فاشیستی هتلری آغاز یافته بود جهان و جهانیان را با مصایب و مشاکل گوناگون مواجه گردانید ، تلفات انسانی این جنگ با مقایسه دیگر جنگ

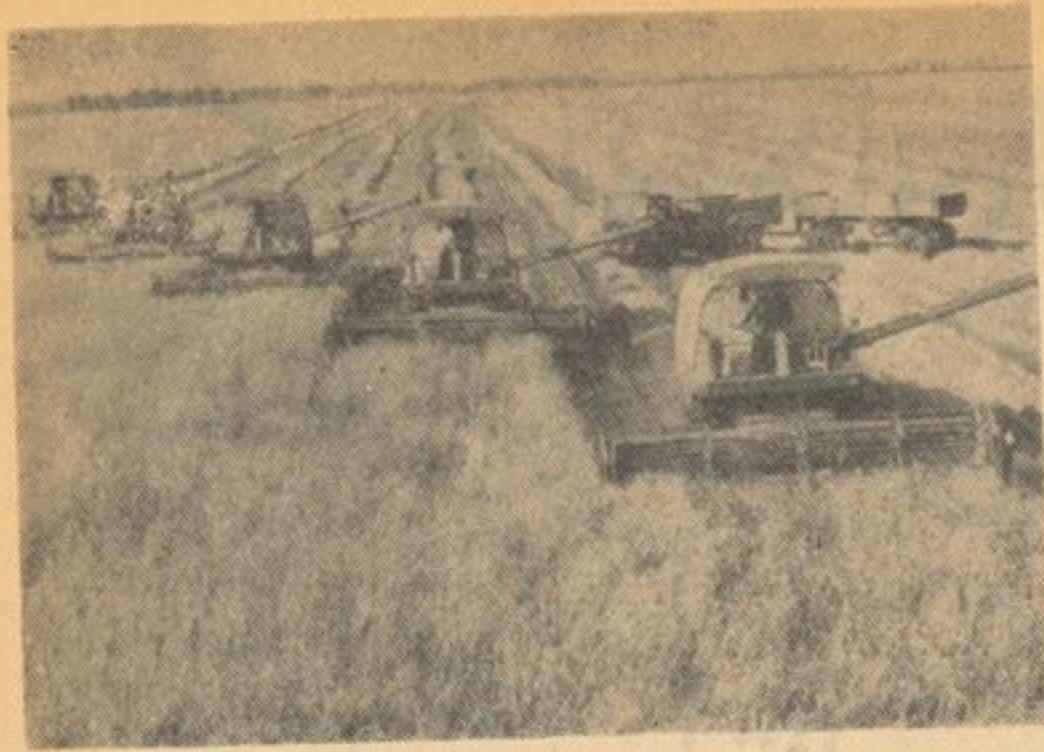
هفتم اکتوبر سال ۱۹۸۱ مصادف است با سی و دومین سالگرد تاسیس جمهوری دموکراتیک آلمان که مردم آن کشور همه ساله حلول این روز تاریخی خویش را گرامی میدارند و از آن با سرور و شادمانی تجلیل بعمل می آورند .

قبل از اینکه پیرامون مبارزات آزادی خواهانه و قهرمانانه خلق قهرمان این کشور بحث خود را آغاز کنیم لازم است پیرامون وضع اقتصادی و موقعیت جغرافیایی جمهوری دموکراتیک آلمان اندکی روشنی اندازیم .

جمهوریت دموکراتیک آلمان یکی از کشورهای پیشرفته و شکوفان در قاره اروپا بوده ساحه یکصد و هشت هزار و یکصد و هفتاد و هشت کیلومتر مربع زمین را احتوا می کند . این کشور از نگاه ساحه یکصد و دومین کشور جهان بوده و از شمال به جنوب پنجاه کیلومتر از بحیره بالتیک تا چکوسلواکیا همسایه سوسیالیستی آن امتداد دارد ، از جانب غرب با جمهوری اتحاد آلمان و از طرف شرق با پولند همسرحد می باشد . برلین غربی در قلب جمهوری دموکراتیک آلمان واقع است موقعیت سیاسی آن به اساس یک معاهده چار



نمایی از تاسیسات انرژی برق در شهر بورگس بورگ ج. د. آلمان .



استفاده از وسایط عصری زراعتی در کوپراتیف سافستاد ج.د. آلمان .



نمایی از ششمین کانگرس ج.د. آلمان که در ماه نوامبر سال ۱۹۶۳ گشایش یافت

تابه نظام سوسیالیستی در جمهورییت دمو -
کراتیک آلمان فدریه وارد نمایند چنانچه در
(۱۷) جولای ۱۹۵۳ باند های مسلح ازساحه
برلین غربی می خواستند توسط یک حمله مسلحانه
کشور جمهوری دمو کراتیک آلمان را با آلمان
غرب ملحق سازند ولی مردم غیرودولت جمهوری
دمو کراتیک آلمان به حمایه دوست وفادار خود
اتحاد شوروی بر جیره خواران ارتجاع و
امپریالیزم فربه واردند و در این پلان رزیلانه
آن ها را خشتی ساختند .

از سال ۱۹۷۶ - ۱۹۸۰ عاید ملی در جمهوری
دمو کراتیک آلمان سالانه چهار تا پنج در صد
رشد نموده و در همین فاصله تولید کالا های
صنعتی ۵۰۵ در صد افزایش یافته است . از
سال ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۰ مجموعاً هشت صد هزار
ویکصد بیست منزل جدید اعمار و برای ۲۴
ملیون نفر یعنی ۱۴۵ در صد نفوس آن کشور
شرایط بهتر رعایش آماده گردیده است .
عاید ماهانه هر کار گر و کار منداز ۹۲۰ مارک
در سال ۱۹۷۶ به یک هزار و بیست مارک در سال
۱۹۸۰ بلند رفته است در حالیکه قیمت های
هشتاد در صد مواد مورد احتیاج اولیه مردم
از بیست سال به این سو تغییر نکرده است
از هر صد خانواده در آلمان دمو کراتیک ۹۲
خانواده تلویزیون ، ۹۹ خانواده یخچال ، ۸۲
خانواده ماشین کالاشونی و ۳۷ خانواده دارای
موتر تیز رفتار می باشند ، سهم زنان در
اقتصاد ملی این کشور پنجاه در صد است
در سال ۱۹۸۰ برای هر چهار صد و نود و هفت
نفر این کشور یک داکتر وجود داشت ، در همین
سال چها یکصد و چهل میلیون جلد کتاب درین
کشور بچاپ رسیده است .

مردم آزاده و قهرمان جمهوری دمو کراتیک
افغانستان که مانند جمهوری دمو کراتیک
آلمان و سایر کشور های از بند رعیده و به
آزادی واقعی رسیده مدت درازی را در تحت
فشار رژیم های مستبد وابسته به ارتجاع
و امپریالیزم به سر برده اند و در اثر پیروزی
انقلاب نجات بخش ثور به آزادی واقعی خود
نایل آمده با ایمان آمدن تحول ظفر مند جدی
طلمس کائونی فاشیزم رادرمین انقلابی خویش
در هم شکسته اند از دیر زمانی بدین سو با مردم قهرمان
جمهوری دمو کراتیک آلمان روابط نیک و حسته
ای دارند که با پیروزی انقلاب شکوهمند ثور
بخصوص مرحله نوین و تکاملی آن این روابط

بود و این کار باعث آن گردید که این کشور
از بسا کشور های جهان سبقت حاصل نمایند
چنانچه امروز در جمهوری فدرالی آلمان زیاده
از یک میلیون نفر بیکاران وجود دارند و بر طبق
پیش بینی های موسسات اقتصادی آن جا این
رقم تا سال ۱۹۸۵ سه برابر خواهد شد . در
جمهوری فدرالی آلمان تورم بی امنیتی و تهدیدات
گوناگون روز بروز قوس صعودی خود را
می نماید ولی در جمهوری دمو کراتیک آلمان
زمینه کاریابی آفتر زیاد است که حتی نیروی
بشری کافی وجود ندارد تا آن را اشغال کند .
حق کار در جمهوری دمو کراتیک آلمان یک
حق مسلم بر فرد تبعه آن کشور می باشد و
دولت تدارک کار و مشغولیت را برای هر یک
از اتباع آن کشور تقصین نموده است در این
کشور از هر صد نفر دارای نیروی کار به تعداد
هشتاد نفر آن عملاً شامل کار می باشد .
در جمهوری دمو کراتیک آلمان دولت سعی
بخرج می دهد تا قلم مواد اولیه حیاتی چون
نان ، گوشت ، شیر و نظایر آن را در سطح
نازل نگهدارد . بهین قسم دولت می کوشد
تا مواد طرف ضرورت و خدمات و نیروی برق
مواد سوخت ، ترانسپورت و گرایه ی منازل
در سطح پایین قرار داشته باشد ، در این کشور
قیمت مواد وقتی بالا می رود که از لحاظ کیفیت
بهبودی در آن بوجود آید و امکان استفاده
بیشتر از آن میسر گردد .
دولت جمهوری دمو کراتیک آلمان از طریق
بودجه دست داشته خویش در توازن قیمت
ها مساعدت می نماید و برای استقرار و توازن
قیمت هادر حدود بیست هزار میلیون مارک
را سالانه به مصرف می رساند که از جمله ده
هزار میلیون مارک آن برای غذا ، تقریباً پنج
هزار میلیون مارک آن برای تولیدات صنعتی و
سه هزار میلیون مارک آن برای خدمات ترانسپورتی
به مصرف می رسد ، در پهلوی آن تقریباً هشت
هزار میلیون مارک در پروگرام های خانه سازی
ده هزار میلیون مارک در بخش مصارف
و تقریباً سی زده هزار میلیون مارک در امنیت
اجتماعی به مصرف می رسد .
بیشرفت های شایانی که در مدت اندک
تصیب مردم جمهوری دمو کراتیک آلمان گردید
موجب آن شد تا انتقام جویان آلمان غرب در
تحت حمایت ایالات متحده امریکا تلاش نهانند
شماره ۲۹

اقتصادی ، علمی و فرهنگی این دوستان سنتی
خود استفاده برده اند و خواهند برد .
انیدواریم این روابط حسنه و دوستانه بین
مردمان آزاده جمهوری دمو کراتیک افغانستان
و مردم جمهوری دمو کراتیک آلمان که سابقه
تاریخی داشته با پیروزی انقلاب ثور و بخصوص
مرحله نوین و تکاملی آن مستحکمتر گردیده است
همچنان ادامه یابند و مردمان این دو کشور دوست
به یاری هم توفیق یابند تا بر همه غلب مانده گی
های - اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی غالب
آمده جوامع خویش را شکوفاتر و درخشانتر
گردانند .

نیک بطور روز افزونی ازدیاد می یابد .
امروز که کشور محبوب و مردم انقلابی
داره پیشرفت و تعالی رادر پیش گرفته اند
و در تحت رهبری حزب قهرمان خود حزب
دو کراتیک خلق افغانستان «پیش آهنگ طبقه
کارگر و تمام زحمتکشان کشور» هر روز
به پیشرفت های چشمگیری در ساحه های مختلف
زنده گی نایل می آیند . دوستان نیکو را چون
مردمان آزاده جمهوری دمو کراتیک آلمان در
ردیف سایر دوستان بین المللی خود در کنار
دارند و همیشه از مساعدت های بی شایسته

گردهم آبی های اختصاصی ژوندون

مسائل: سیاسی، اجتماعی و خانوادگی
و فرهنگ و هنر
در پوته نقد و انتقاد

راه های رشد در باور و ری تجارت ملی در کشور

آیا تجارت ماد چارر کوه شده است؟

طرح و تنظیم: رووف راصع
حکم: راحله راسخ خرمی

در این جلد:

- ۱ - انجنیر محمد عزیز رئیس عمومی ارزاق
- ۲ - مهر چند ورما رئیس عمومی اتاقهای تجارت
- ۳ - انجنیر شامین رئیس افغان کارت
- ۴ - انجنیر لمر احمد لمر رئیس عمومی مواد نفتی و شکر
- ۵ - انجنیر مسکین مل رئیس انکشاف زراعت

رووف راصع

در بررسی امور تجارتی کشور در شرایط انقلابی، دو مسأله بیشتر رخ مینماید و جلب توجه میکند:

نخست اینکه عده ای از تجار و سرمایه گذاران ملی عطف به وعده ی روشنی که در اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان مبنی بر حمایت از تجارت ملی داده شده است از وزارت تجارت توقع دارند عملاً در جهت رفع دشواری های که

با آن روبرو اند بگویند و راه را برای شکوفایی تجارت هموار گردانند در حالیکه شیوه های کار در ما حاکم در امور تجاری موجب می گردید نه تنها مشکلات حل نگردد بلکه دوران سرمایه های داخلی نیز بار کوه روبرو گردد چنانکه همین شاکیان مدعی بودند که یکی از علل عمده فرار سرمایه ها از کشور همین موضوع است که ارگان های تجارتی در کار جلب اعتماد سرمایه گذار موفق نبودند و عده زمینه

های توان فقی میان تا جر ملی و ارگان های رسمی تجاری ازسوی دیگر نیز انگیزه یی شده بود بر اینکه سرمایه های باقی مانده در کشور نیز با بیش از هفتاد درصد کاهش دورانی در فعالیت اقتصادی قرار گیرد.

مسأله دوم موضوع توریسم و پیوند آن با رشد صنایع دستی بود که بخشی از صادرات ما را تشکیل میداد و هم در به شناخت آوری نماد های اصیل دیگر نقش اساسی دارد. احصایه هانشان میدهد که کشور ما سالانه مهماندار بیش از یکصد و سی هزار توریست بود، و رود این همه سیاحت در کشور موجب آن میشود که صنایع دستی احیاء گردد و هزاران خانوادگی خود را از آن تا مین کنند، مگر اکنون نسبت بعضی معاذیر موقتی بازار های صنایع دستی طور شاید و باید نمی تواند به فعالیت همه جانبه

بیر دازد، ارگان های تجارتی کشور برای از میان برداشتن این احتمال باید در کار بازاریابی و نگه داری بازار های فروش سابق کوشش از این باشند در حالیکه به ادعای برخی از دست اندر کاران امور تجارتی باز هم شیوه های نادرست کار مانع این وضع می گردد، به عنوان مثال تجار انفرادی اکنون باید برای اخذ ویزای طرف معامله خارجی خود اقدام کنند، اما جریان انجام امور ویزا برای فرد خارجی ماه ها دوام می آورد و به همین دلیل نیز معامله گر خارجی از خیر خرید از مارکیت های ما میگذرد و بعد از آنکه مدتی در دهمی معطل ماند و ویزای دخوشش بسته افغانستان اجرا نگردید و پس به کشورش مراجعت میکند.

آخرین سخن نیز در این زمینه

این است که وزارت تجارت ضمن فراهم آوردن تسهیلات در امور ویزایی معامله گران خارجی خود نیز باید به کمک آتشه های تجارتی ما در دیگر کشورها امپوریم ها و نمایشگاه ها را از صنایع دستی دایر سازد تا از یک سو بازارهای تازه فروش برای این امتعه سراغ گردد و از دیگر سو با به وجود آمدن رابطه همیشگی میان صادرکنندگان صنایع دستی کشور و خریداران عمده در مارکیت های جهانی این صنایع هر روز با روزی تر و رشد یابند تر گردد.

رئیس عمومی اتاق های تجارت و صنایع:

اقتصاد زیر بنایی همه مسایل جامعه است و به همین دلیل نیز حزب و دولت تلاش دارند با رشد و باروری بخشیدن به اقتصاد دشواری ها را حل کنند و راه را برای انکشاف هموار گردانند. اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان در مورد حمایت از تجارت ملی صراحت دارد و وزارت تجارت نیز بر مبنای این هدایات از هیچ تلاش ممکن در این زمینه غفلت نداشته است که بهترین دلیل برای این ادعا تاسیس کمیسیون مشورتی اقتصادی است به ریاست رفیق بیکر کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان که در آن تمام اقشار، صنایع ملی و نماینده های تجار، دکان داران و پیشه واران به شکل دموکراتیک انتخاب شدند و عضویت دارند.

یکی دیگر از اقدامات بسیار ارزنده ای که بعد از مرحله نوین تکاملی انقلاب نور در جهت از میان برداشتن دشواری های تاجران ملی و شکوفا بی دادن به تجارت سکتور خصوصی به عمل آمده مصوویت بخشیدن کاملاً به تجارت است در زمینه های اجتماعی و فعالیت آزاد متمرکز در حرفه شان چنانکه اقدام عمده ای که در دوران حکومت سیاه امین در انحصار افغان کار قرار داشت توریست آن از انحصار این شرکت خارج ساخته شد و همی این فعالیت ها موجب گردید که خلاف ادعای شما از جانب برخی از تجار آنرا عنوان نمودید

نه تنها حجم تجارت کاهش نیابد بلکه هشتاد فیصد افزایش نیز در سال گذشته نظر به سال ۵۸۱ در آن رو نما گردد.

باید گفت که تبلیغات و پروپاگند های دستگاه های امپریالیستی برای غیرعادی نشان دادن اوضاع داخلی افغانستان فراوان است و همین شایعه پراکنی ها عده ای را زیر تأثیر قرار میدهد، چنانکه سازمان های ذروغ پراکنی غربی مدتی این شایعه را شایع می ساختند که در افغانستان تمام معاملات با افغانی و دالر انجام نمی گردد و به جای آن روبل پول رایج و رسمی کشور شده است.

کشور دایر میسازد.

برای انکشاف تجارت در سکتور خصوصی همین اکنون بیست و یک اتحادیه تجار تی تا سیسیس گردیده که رئیس و معاون هر اتحادیه تاجران ملی میباشند و غیر از آن، آنها خودشان نیز در ساحه کار خود تشبث میکنند و درین تشبثات وزارت تجارت آنان را یاری میدهد، سواي همه این مطالب تجارت سکتور خصوصی در همه نمایشگاه ها ای که در کشور های خارجی دایر میگردد خود شرکت دارند و به صورت انفرادی نیز برای خود بازار ریا بی میکنند این اقدامات در مجموع موجب هشتاد فیصد افزایش حجم



گوشه ای از میز گرد ژوندون پیرامون وضع تجارتی کشور

تجارت شده است که در تاریخ کشور ما سابقه ندارد.

رئیس افغان کار ت:

انقلاب نور از همان آغاز پیروزی و ظایف مشخص ملی و دموکراتیک را به عهده گرفت اما با تأسف با منحرف شدن سیر انقلاب در دوران سیاه حکومت امین همانگونه که تمام اقشار و طبقات جامعه به نحوی مورد اذیت قرار گرفتند، تجارت ملی نیز از این سا طور دو سره در امان نماندند، عده ای کشته شدند و تعداد بیشتر در پشت میله

های زندان جای گرفتند، سیاست دولت نیز در زمینه امور تجارتی به گونه ای بود که تجارت سکتور خصوصی را و ر شکست میساخت و عملاً تجارت کشور را به سقوط و رکود می کشید.

در این زمینه که بعد از پیروزی مرحله نوین و تکاملی انقلاب نور چگونگی تجارت در روند اصلی پیش رونده خود قرار گرفت تذکراتی داده شد و آنچه در این جای سخن باید به آن اشاره کرد این است که همین اکنون هیچ کمبودی در عرضه مواد اولی و ضروری زندگی مردم در بازار های کشور به چشم نمی خورد که نهایت مو فقیته ارگان های تجارتی در این بخش به شما می آید.

در مورد چگونگی حمایت از سکتور خصوصی تجارتی همین کافی است در نظر داشته باشیم که همین اکنون تا حدود نود فیصد از حجم تجارت ما به وسیله همین سکتور به انجام می آید.

به صورت مشخص تر در مورد مشی تجارتی افغان کار ت بعد از مرحله نوین انقلاب یاد آور می گردم که در گذشته این شرکت شش قلم جنس را در انحصار خود داشت. نتیجه این اقدام چنین بود که از سویی این شش قلم در بازار کمیاب بود و از سوی دیگر فعالیت تجار تی عده زیاد تا جران ملی را باز می گرفت در آن وقت تجاری که میخواستند به توریست اجناس انحصاری افغان کار ت بپردازند باید به شرکت تکس می پرداختند که بعد از مرحله نوین انقلاب با توجه به ضد ملی بودن این گونه نحوه عمل نه تنها توریست اقلام انحصاری آزاد گردید، بلکه تکس آن نیز بخشیده شد.

مورد دو می که محترم راصع به آن اشاره کردند مسالسه توریست است.

این مورد که انکشاف توریسم در رشد صنایع تأثیر نیک داشته است کاملاً درست میباشند و لی تمام شکوفا بی این پرو سسه در وجود توریسم خلاصه نمی

بقیه در صفحه ۵۲

به هر ترتیب هر چه باشد مهم اینست که کار مغفی حزب برای سلطنت امیر حبیب‌الله دیگر در بر ده ابهام نبود و همه را تا آنجا که ممکن بود بدست آورده بودند .

در چنین مقطعی است که سیر آرام‌آرام‌آرام جنبش مشروطه خواهی به بن بست مواجه می‌گردد و ضربات و حسیانه دستگاه دژخیمی سلطنت امیر حبیب‌الله بر عناصر کلیدی حزب آغاز می‌یابد .

عنگامیکه امیر در جلال آباد مشغول تفریح بود و بعین سلطنته وکیل شاه در کابل ، امیر احکام ظالمانه خود را راجع به اعضای حزب صادر می‌کند .

وی می‌افزاید که : «من تمام طومار نامنویس ملا منباج الدین را نخواندم و در آتش انداختم و روزه عالمی بر باد میرفت .»

گویی که او در حق آنها ترحم کرده است آنها چه ترحمی که لست بلند بالای آن تاجانیکه در یادداشتها و خاطره ها باقیست چنین است : لعل محمد خان کابلی پسر جان محمد خان

نامه ای که بیانگر نهایت آرامش و جدان و ایمان به معتقداتش بود چنین نوشت :

ترک مال و ترک جان و ترک سر در ده مشروطه اول منزل است

سعد الله خان الکوزایی و عبدالقیوم خان الکوزایی مامور گمرک کابل مردان دیگری بودند که در کابل آنها را به دهن توپ بستند .

با اینهم کارنامه وحشتناک جزایی امیر یازن نمی‌پذیرد و با حبس‌های دوامدار دنبال می‌گردد آنها را که محکوم به حبس کردند اینها بودند .

«تلام محمد خان میمنه‌گرسام ، تاج محمدخان یغمائی فرزند علی محمد خان بلوچ مرزا محمد حسن را قم کابلی نویسنده دفتر کوتوالی ، مرزا عبدالرزاق خان کابلی ، میر زمان‌الدین خان بدخشان مامور بار چالانی دربار ، محمد انور خان بسول پسر ناظر محمد صفر خان امین اطلاعات ، احمد قلی خان قزلباش چند والی مامور ستاره دولت (مخبرات) عبدالوهاب خان کرنیل کندک مزاری بلخ ، یاد شاه میرخان لوگری ، نظام الدین خان ارغندی وال ، قاضی

و اما عمده از اعضای حزب در پادشاه خبر - کشیباو خدمات خویش به امیر به مکافات رسیدند مثل استاد محمد عظیم خان کار گذار تخنیک فابریکه حربی به رتبه برگرد نظامی بالا برده شد و علامت‌های الدین معلم شهزاده محمد کبیر .

بدینسان امیر ، امیری که طومار ملا منباج - الدین را به آتش کشیده بود از مشروطه‌خواهان انتقام کشید و جنبش را موقتاً با اعمسال دژخیمی خویش سر کوب کرد .

در واقع هم جنبش ظاهراً انعکاس بیرونی اش را از دست‌دادن نفیض طلبان ادامه‌دهنده جنبش بخاطر آنکه دیگر امکان واکنش علنی را به مناسبت بیگردد دستگاه دژخیمی امیر از دست داده بودند ، کار مغفی آنها نه بشکل یک تشکل گسترده بلکه بشکل حلقه های محدود دنبال کردند . این حلقه ها از لحاظ اندیشه اندیشه مشخص را دنبال نمی‌کردند از میان اندیشه های گوناگون جنبش جهانی نخستین بار اندیشه علمی که با مبارزات حزب بلشویک

نصر الله خان) مردی که از سیاست امیر چندان دل خوشی نداشت و هم مردی بود ضد استعمار و هوا خواه سر سخت استقلال و گذشته از این جهات مثبت گرگترش دلپسته نظام قرون وسطایی و سلطنت مطلقه او را تا حدی بخاطر استفاده درجهت تحقق آرمانهای خویش مناسب یافتند ، در شما روابستان سلطنت یکی هم معین السلطنه فرزند ارشد و وابعبد امیر بود که بخاطر گوش بفرمانی و صداقتش به امیر وسیاست او، او را از این حلقه دور نگذاشت . مناسبترین شخص عین الدوله (امان الله خان) مردی که از لحاظ اندیشه یکی از هوا خواهان آتشین استقلال و ترقی و هم از لحاظ گرگتر شخصی مردی بود سخت جالب ، این خصوصیات گرگتر او سبب شد تا او را در راس حلقه هوا خواهان نبیض از بالا قرار بدهد .

یکی از مراکز دیگری که به عنوان هسته جلب و جذب نبیض طلبان بحساب آمده میتواند نشر مجدد جریده سراج الاخبار در سال ۱۹۱۱

ب ، رود

دیدنی بر نخستین دوری مشروطیت در افغانستان

قسمت سوم

خزانه دار سابق در جلال‌آباد به دست درباریان شاه اعدام شد جوهر شاه‌خان غوربندی بدست عمده حضور امیر اعدام گردید . محمد ایوب خان پسر تاج‌محمد خان پو بلزایی مردی که به هند فرار و دو باره مورد عفو قرار گرفته بود در جلال‌آباد به دهن توپ بسته شد .

محمد عثمان خان پروانی مردی که میخواست کارنامه مشروطه خواهان را با فرار خویش در هند در انتظار جهانیان قرار دهد، در مزر دستگیر و به محاسبه امیر کشیده و در محاسبه اش چه دلیرانه گفت : «زحمت مرگ ما چند دقیقه بیشتر نیست ولی زحمت محاسبه باشما ابدی است .»

از جمع روانی که نباید حکم امیر از جانب معین السلطنه در کابل توپ نشان را از هم کسبخت یکی هم ملا محمد سرور معلم مدرسه حبیبیه فرزند مولوی احمد جان خان الکوزایی است ، مردی که در کنار توپ قلم خواست و در صدر وصیت‌نامه‌اش وصیت

عبدالاحد خان سلیمان نخل ارغندیوال میرسید قاسم خان لغمانی (معروف به میر صاحب) ، مرزا غیاث الدین خان پسر مستان‌شاه کابلی ، حافظ عبدالقیوم خان کابلی فرزند حافظ مجذوب شاعر ، محمد ابراهیم خان ساعت ساز کابلی عبدالرحمن خان قندهاری ، شیر علی خان بار گزایی ملا محمد اکبر آخند زاده اسحق‌زایی جلال الدین خان قند هاری ، کاکا سید احمدخان لودی عبدالرحمن خان محمد زانی ، حبیب‌الله خان محمد زانی ، محمد رسول خان محمد زانی امر الدین خان ، مولوی مظفر خان بلوچی خروتنی و دیگران در میان این بگرو بیند و یکش عمده مثل مولوی غلام محی‌الدین خان متخلص به افغان ، سردار حبیب‌الله خان طرزی ، حاجی مرزا محمد اکبر خان یوسفی نویسنده ماشین خانه کابل ، حاجی عبدالعزیز خان معروف به «انگر زمین» محمد اسلم خان سیفانی میرشکار دربار ، صاحبزاده عبدالله خان مورد عفو امیر از حبس فرار گرفتند .

بازتاب جهانی یافته بود در جنبش مشروطیت کشور ما راه خویش را باز کرد و این تنها اندیشه نبود که به گونه مشخص آن درجه جهات جنبش مشروطیت را رهبری میکرد بلکه اندیشه های انقلاب عثمانی نیز بخاطر انعکاس وسیع آن در چار چوب کشور های اسلامی ، بر جنبش مشروطه خواهی سر زمین ما اندر نگذاشت . در کنار این اثر گذاری ها از لحاظ اندیشه آثار آزاد بخوانان و مشروطه خواهان شرق نیز در شکل گیری اندیشه مشروطه خواهی کشور ما نقش عمده داشت .

در پهلوی جنبش مشروطه خواهی از پایان مسئله عمده تر شکل گیری جنبش از بالا یعنی در نقش دربار است ، عناصر آزاد بخوانان تحول طلب دربار چون خود زمینه و مجال حرکت را در خود نمی‌دیدند و هم تحرکی در این زمینه امکان سر کوبی رادر پیش داشت لبلدا در جستجوی عناصر را دنبال مربوطین نزدیک دربار نایب السلطنه (سردار

به مدیریت و رهبری محمود طرزی است . نشر این جریده را نویسنده افغانستان در مسیر تاریخ چنین ارزیابی می‌کند : «این جریده مکتب جدیدی در ادب اجتماعی کشور گشود و راه نشرات تازه ادبی و سیاسی با درجه از زندگی جهان بر رخ مطالعین باز کرد . جریده از استقلال تام مملکت حرف زد و با نفوذ استعمار دولت انگلیس مخالفت شدید نمود این تنها نبود جریده گامگاه از هرج و مرج اداره داخلی نیز انتقاد میکرد، لبلدا بزودی مرکز علنی آزاد بخوانان و اصلاح طلبان کشور گردید . البته جریده که در یک محیط مطلق العنانی شدید زیر نظر مستقیم دولت منتشر می‌گردید ، نمیتوانست با استبداد و روش شخص شاه تماس بگیرد .

نبره برای بقای خود به مدیحه سرایی شخص شاه متوسل میشد و در این راه غلومپورزید . او مقالات بسیار زیاد عنوان «مزایا و نسیای اعلیحضرت» میتوشت و از سیرو سفر و شکار و دربار شاه سخن میزد .»

بقیه در صفحه ۵۲ ژوندون

عید قربان در فرهنگ

پرغنای مردم ما

رسید عید بیابانه تیغ باده کنیم
طواف حاج کنون گرد قبله تازیست

به عید قربان تیمار خویش راقربان
طواف ماست کنون گرد قبله دهقان
(امیر معزی)



مردم کشور عزیز از آریانسای باستان تا سده های ما بعد عید های مختلف ملی داشتند که به مناسبت های گوناگون در تجلیل آن ها سهم می گرفتند مهمترین این عید ها عبارت از عید نو روز و عید مهرگان بود، هر کدام ازین عیدها، در گوشه و کنار این سر زمین آداب و رسوم خاصی را در بر میگرفت ولی آنچه در همه این عیدها مشترک به نظر میرسد گستردن بساط شادی و مسرت همه طبقات مردم است. با آمدن دیانت مطهر اسلام مدنیت ملوک الطوائفی متکی بر نظام طبقاتی امپراتوری نا پایدار ساسانی معدوم گردید. اسلام با تغییراتی که در هم شوون اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه خراسان بوجود آورد بالای فرهنگ و فولکور جامعه نیز اثراتسی وارد کرد و آنرا برنگ و گونه یی دیگر متجلی ساخت. در نتیجه تمدن اسلام با تمدن و فرهنگ آریایی و سپس خراسانی در هم آمیخت سنت ها و شعایر اسلامی با تمام نفوذش بدرون توده های زحمتکش و سا زنده راه یافت و فرهنگ درهم آمیخته و شکو فانی را پایه گذاری کرد. یکی از سنن و شعایر اسلامی تجلیل از عید اضحی یا عید قربان است.

مهمترین سنت های عید قربان یا عید بزرگ، ادای نماز عید و اجرای قربانی، آراستن و پیراستن، دیدن و بازدید، رفع خصومت ها و اشتراك در مراسم شادی و سرور همگانی است. عید قربان هم عید

بزرگسالان است و هم عید خورد سالان. فلسفه عید قربان در فرهنگ و فولکور ما نمایا نگر اندیشه های انسانی در راه ایثار، از خود گذری و پیوند های مردمی ماست. در فرهنگ والای ما عید روزیست که در آن تکرار و یاد آوری فرح انگیز و امید بخش باشد. یا از جهت سرور و خوشی و یا از جهت فایده هاییکه عاید فرد، یا توده یا ملت میگردد. مردم ما در خراسان با شکوه عید واقعی را عید تحول و تکامل میدانستند، البته تحو و تکاملی که با فکر و ایده و اندیشه هم مربوط میشد، و میگفتند: عید واقعی آنست که مرحله تکامل را در افراد تحقق بخشد و انسان همپای زمانش در مسیر زندگی گام بر دارد و بسر مشکلات و تیره گی ها غلبه نماید. عید قربان در سراسر کشور ما به بهترین شکل آن تجلیل میگردد اما در هر منطقه نظر به خصوصیات فولکلوری و فرهنگی رسم و رواج های خاص آن منطقه نیز انعکاس می یابد به طور مثال در مناطق کوهستانی چون پکتیا مراسم جالبی به پیشوا ز عید صورت میگردد. از جمله این مراسم یکی هم رسم «دیوی» می باشد.

اجرای این عنعنه چنانست که در شب قبل از عید (عرفه) پسران جوان به کوه یا تپه نزدیک بالا می شونند. شاخچه های تر را می برند و پس از صافکاری در حالیکه گل سر آن موجود باشد کوت کوت به شکل

تکیه گرد کرده و مانند مشعل آنها را روشن میکنند. این مشعل ها را «دیوه» میگویند. بدور این توده های بر افروخته اتن میکنند و فیر های شادمانه پی در پی طنین می اندازد درین خو شحالی همه کس خود را سپیم می شمارد و به همین مناسبت هم گفته شده.

«اختر دیو سوری نه دی، یا اختر دلرو بردی».

شب عید یا شام روز عرفه برای دختران جوان مناطق مذکور نیز یک رسم شیرین و خو شایند به شکل بازی فو لکلوری انجام می یابد که (سپین گیرک نا میده می شود، درین بازی که عده زیادی دختران جوان در آن سهم میگیرند پس از آنکه چشمها را سرمه کرده و موی هایشان را چرب مینمایند.)

درین مراسم چهره یکد ختر زیبا را سیاه مینمایند. بسرش لنگسی مردانه می بندند و با شال رویش را می پوشانند پس از آنکه دختران دیگر در گرداگرد او با خواندن های کنایه آمیز اتن می کنند یک کوزه پر آب را پیش رویش گذاشته و ریزه سنگهای نشانی شده را که توسط هر دختر مشخص میگردد پس از نیت در بین آن می اندازند، دختر سپین گیرک در حالیکه سایر دختران دف میزنند و میخوانند خامو شانۀ یک یک سنگریزه را از بین کوزه آب بیرون میکشد. همینکه صاحب سنگریزه شناخته شود فریاد های شادی و سرور به اوج میرسد به همین ترتیب تمام سنگریزه ها کشیده و پایکوبی ادامه می یابد.

در روز اول عید سعید اضحی پس از ادای نماز و قربانی، زنان در حالیکه دست و پایشان را حنا کرده و بهترین زیورات و لباس ها را می پوشند با مردان شان که لباس های نو در بردارند برای عیدی میروند. نخست به خانه ریش سفید کلان قوم «مشر» رفته و پس از صرف نان به ترتیب به تمام خانه های روستا یا قلعه سر میزنند و نان و نمک میشوند. درین بازدید امکانات رفع خصومت ها و زمینه آشتی نیز فراهم میشود. به همین سبب گفته اند: «چی اختر را شی، مرور سره بخلاشی».

پس از مراسم عیدی زنان به خانه ها رفته به اتن و پایکوبی می پردازند و مردان در هوای آزاد کوهستان یا

میدان دهکده به نیز بازی، نشان زنی، سنگ پرانی، تخم بازی و اجرای سپرلو مشغول میگردند.

نامزد های جوان با دو زن سر سفید یک جوهر لباس، دندانسه، مقداری حنا، چپاتی، گوشت مرغ و تخم جوش داده رنگ شده را به اندازه توان بخانه دختر می برند و دو شب را در انجا مهمان میشوند خانواده دختر برای زنان مسن چادر یا پول می بخشد. داماد توانگر به جای گوشت، یک راس گوسفند را آراسته در حالیکه بازک و زنگوله و دستمال های رنگین تزیین شده به خانه دختر می فرستد و در عوض تحفه های ارزشمندی را در یافت می کنند.

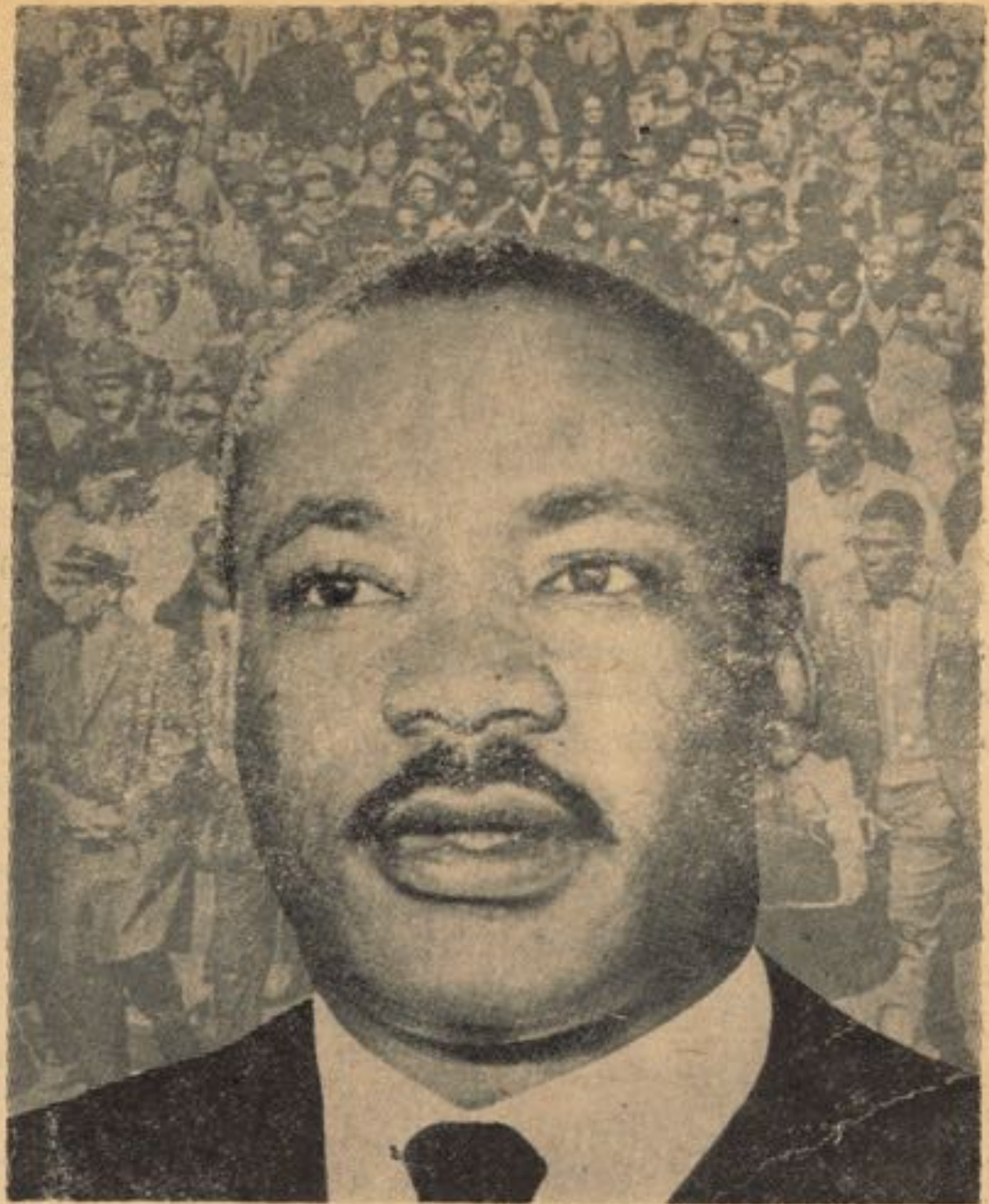
بهین گونه مراسم عید در تمام مناطق کشور با شکوه هر چه تمامتر تجلیل میشود، به طور عموم مردم زحمتکش ما، برای عید سر شته قربانی، تهیه لباس بویژه برای اطفال شان آماده میسازند.

مهمترین رسم که اساس مذهبی دارد همانا اجرای قربانی است. خانواده های که توان مالی دارند می کوشند در قربانی سهم به گیرند، کسی که می تواند گو سفند را بر می گزیند و الا هفت نفر در یک گاو شریک می شوند و گوشت را بین خود تقسیم می نمایند. گوشت قربانی معمولا سه قسمت می شود. قسمتی برای فامیل، سهمی برای همسایه ها و خویشاوندان و بهره ی بسترای مستمندان و فقرا. گو سفند و گاو اختصاصی قربانی را حین اجرای مراسم شیرین کام ساخته، چشمهایش را سرمه می نمایند و برایش آب می دهند.

دور ز پیش از عید در مساجد توسط، آخندیا ملا به طابان و شاگردان عیدی توزیع می گردد. این عیدی یک کاغذ رنگه نیم تخته یی است که نظر به ذوق، هنر و سواد ملا، رنگ آمیزی و دیزاین میشود، در بالای این تحفه «عیدی» هوالله تعالی. در وسط آن «عید سعید مبارک» و در قسمت پایان صفحه این دو بیت را نوشته می نمایند:

عید قربان آمد و قربان کنیم
جان فدای حضرت سبحان کنیم
صاحبان اندر طواف کعبه اند
مابه استادان خود احسان کنیم

بقیه در صفحه ۴۸



مارتین لوتر کینگ

ترجمه قاسم سرمد

من هم يك انسانم

...

مارتین لوتر کینگ رهبر سیاهان

چگونه بقتل رسید؟

مارتین در جنوری ۱۹۲۹ پایه جهان هستی گذاشت. وی در بدو تولد بی حال و ضعیف بود و قدرت تنفس کردن را نداشت. گنگ که در یک فامیل نسبتاً مرفه بدنیا آمده بود بزودی در مصیبت هم نژاد خود که در کلبه های محقر دیده به جهان میکشودند شریک شد. در قانون و عنقنه اتلانتا نگرو ها از سه صد سال باستطرف پست و حقیر شمرده شده بودند. اجداد گنگ افریقایی بودند. برخی افریقایی ها برای سر و صورت دادن و آغاز یک زندگی نو داوطلبانه با آمریکا می آمدند و بی عده دیگر آنها را به جبر و زور از فامیل های شان جدا می کردند و به آمریکا می آوردند. و به زمین داران رهنه رهنه بفروش میرسانیدند. در نیمه قرن ۱۸ دنیای جدید که به تولید پنبه و برنج شروع کرده بود به قدرت بدنی ارزان قیمت برده گان بسیار ضرورت داشت. برای مدلل ساختن خرید و فروش انسان حکمرمایان مستعمرات بریتانیای کبیر در نیم کره غربی قانونی پاس و بموجب آن سیاهان را از حقوق طبیعی شان محروم ساخته بودند. و حتی بر دکان انسان به حساب نمی آمدند.

آمدند درانصورت متلاشی ساختن یک فامیل بائر فروش مادر، پدر و اطفال کار نا صواب شمرده نمی شد و هر گاه هیکه یک فامیل به غلامی گرفته میشد رئیس فامیل مرد فامیل نبود بلکه رئیس فامیل صاحب آن بود. یک طفل نگرو به دو صد دالر فروخته میشد و فروش برده ها کار پر منفعتی بود. غلامان ملکیت شخصی مالکان بود و با آنها چون حیوان رفتار میکردند.

قانون ملی که بموجب آن تجارت غلام را منع ساخته بود بوجود آمده و بائر آن بردگی در شمال آمریکا رو به اضمحلال گذاشت و لسی جنوب آمریکا که نسبت به شمال بیشتر به زراعت متکی بود به قوای کار ارزان قیمت احتیاج داشت و مو ضوع برده ها باعث کشیدگی بین شمال و جنوب شد و در سال ۱۸۶۱ ده ایالت جنوبی با سایر ایالات مقاطعه کرد. در اپریل سال مذکور گلوله های توپ های ایالات جنوب ایالات شمال را هدف قرار داد و در نتیجه جنگ آغاز یافت.

در ختم جنگ رئیس جمهور آمریکا بموجب فرمانی بنام «اعلام آزادی» آزادی برده گان را اعلام نمود و این عمل خلاف انسانیت را برای همیشه لغو نمود. تعدیلات شماره (۱۳-۱۵) قانون اساسی بردگی را رسماً لغو و به غلام هاتمام حقوق مدنی به شمول حق رای عطا نمود و چنان می نمود که سیاه بوستان به حقوق شان رسیده باشند. آنها به پاسی صندوق های رای میرفتند و به انتخاب سناتور ها، شاروال ها و حتی حکمرانان سیاه می پرداختند. اطفال شان به مکاتب شامل شدند و مادران خواب « آمریکا برای همه» را میدیدند و در گمان بودند روزی پسران آنها بر ریاست جمهوری آمریکا خواهند رسید. این مسئله دیر نیا نید زیرا با وجودیکه بردگی پایان یافته بود گروه های طرفدار بردگی مصمم بودند سیاه بوستان را چون سابق « پست» بدانند.

گروه های تروریستی تشکیل و نگرو های انتخاب شده را در روز روشن و پیش چشم مردم ترور می کردند چنانچه بین سال های ۱۸۸۰-۱۸۸۳ هر سال یکصد و هفتاد نفر سیاه بوست کشته می شد و قاتلان تعقیب و مجازات نمی گردیدند. سفید بوستان افراطی و متعصب با استفاده از هر نوع امکان یعنی قانون، رسم و رواج کوشش می کردند تا حد امکان مانع آزادی و رفاه سیاهان شوند و چون سفید بوستان از حقوق خود مستفید نگردند. امروز در آمریکا اشخاصی وجود دارد که به عقیده آنها نگر وها باید حقیر بنده باشند.

در قانون تجرید (جدا سازی) تذکره عمل آمده بود سیاه بوستان نباید در سفارخانه های متعلق به سفید بوستان تداوی شوند. اطفال سیاه به مکاتب سفید بوستان پذیرفته نمی شدند و در پارک های مخصوص سفید ها حق داخل شدن را نداشتند و باید در چوک های

عقب مو تر ها و ریل ها سوار شوند. « حق استفاده از استراحت گاه ها و نلپهای آب مخصوص سفید بوستان را نداشته در برخی قوانین آمریکا تذکر داده شده بود که سیاه بوستان و سفید بوستان با همه شطرنج بازی و ما هیگیری کرده نمی توانستند. در یکی از قوانین تذکار یافته بود که کارگران نگرو اجازه نداشتند از کلکین مخصوص سفید بوستان بخارج نگاه کنند. سیاه بوست های مختلف

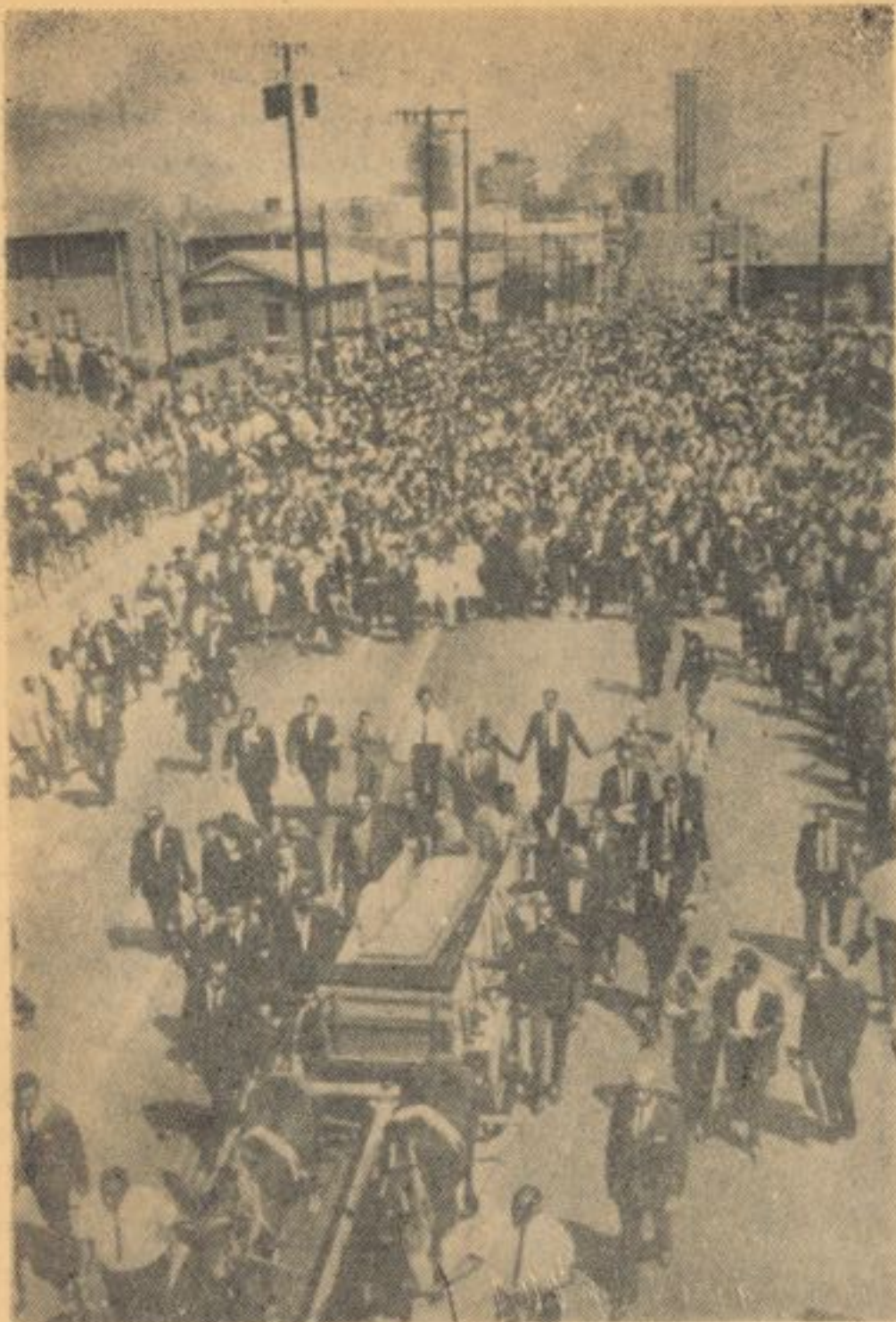
یا کشته می شدند و یا تاسر حد مرگ لت و کوب می گردیدند. نگرو ها حق اظهار رای در باره تفسیر دادن قوانین نداشتند. حوزه های رای گیری از آنها پنهان نگه داشته می شد تهدید به لت و کوب آنها را از دادن رای منصرف می ساخت هر سیاه می که ابراز رای می نمود یا کار خود را از دست میداد و یا از طرف مردم بدون محاکمه قانونی مجازات می گردید. در سال ۱۸۹۶ محکمه عالی اعلان نمود استراحتگاه ها، نل های آب، مکاتب، سفارخانه ها و پارک های سفید بوستان و نگرو ها از هم فرقی ندارد و لسی این امر واقعیت نداشت چه مکاتب سیاهان چوبی بود و شاگردان از دراز چوکی ها استفاده می کردند و تعداد معدودی کتب درسی بدسترس آنها قرار داده می شد در حالیکه شاگردان سفید در مکاتب وسیع و مجهز درس می خواندند.

نل های آب سفید بوستان به کلمه « سفید» و نل های آب آ شا میدنی سیاهان به کلمه « سیاه» مشخص می گردید. آب نل های اولی گوارا و سرد و آب نلهای دو می آب عادی می بود. در افسانه ها والدین با اطفال خود می گفتند: سیاه بوست هادمان دارند. نا اهل امراض اند. مغز آنها نا منکشف است. نگرو ها حیوانانند نه انسان هم چنان آنها را و حسی، کشف و تنبل و انموذ می کردند.

نگرو ها در مقابل این مصایب با اشکال مختلف بازتاب نشان می دادند عده حملات بر حقوق شان را تحمل می کردند. برخی مشکلات خود را با کلیسایان می گذاشتند در جواب کشیش به آنها توصیه میکرد دشمنان خود را به بخشنند. سیاه بوستان با ادای جمله « هیچکس از تکالیفی که متحمل شده ام خیر ندارد» خود را تسکین میدادند و خدا را بر همه احوال نا ظیر و از ذات کبریا طلب کمک می کردند.

ولی اشخاصی وجود داشتند که نهان های درونی خود را بر ملا ساخته و به تشکیل اتحادیه ملی رفاه سیاهان پرداختند تا علیه نابرابری ها در محاکم مبارزه کنند. اشخاصی هم بودند که در مقابل با قانون جدا سازی (تجرید) جان های خود را از دست دادند و بدست سفید ها کشته شدند.

نگروه های وجود داشت که به « پست و حقیر» بودن خود اعتقاد پیدا کرده هم از خود و هم از هم چنان خود نفرت داشتند. در جمله این اشخاص پدر کلان داکتر (جیم) شامل بود او نفرت خود را



دنگامیکه باشندگان شهر نیویارک در مراسم جنازه دکتر کینگ اشتراک نموده اند .



دکتر کینگ بعد از اینکه رستوران شهر فلادلفیا را ترک گفت دستگیر گردید . (۱۹۶۴)



بالت وکوب کردن زن خود و پناه بردن به مشروب ابراز میکرد وظیفه وی اجاره گرفتن زمین های زراعتی بود . واز زمین های اجاره شده نصف حاصلات به صاحب زمین و نصف دیگران باو تعلق میگرفت . زمیندار برای او یک خانه ، تخم بدری ، کود و برخی اوقات مواد غذایی تهیه میکرد . او ناخوان بودحساب حاصلات زمین را مالک زمین ترتیب میکرد . تمام بردگان آزاد شده که جایداد و پسو ل نداشتند به اجاره داری میپرداختند وازسرمایه جسمی و فکری خود دزرزاعت استفاده مینمودند .

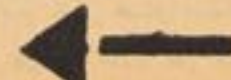
جیم در جوانی خواب داشتن یک مزرعه شخصی را میدید و در مقابل کاریکه انجام میداد مفادی بدست نمی آورد و معمولاً ارسال مقدار زیاد پول از مغازه دار ها قرض دار می بود . آنها (ده) اولاد داشتند ، پدر داکتر (مکیل) دومین طفل آنها بود . مکیل که سه ماه درسال به مکتب میرفت یک جوان روشن فکر و جاه طلب بود . پول مصارف خودو فامیل خود را از راه تریبه خولا تمین میکرد و برای خریدن یک کره اسپ پول ذخیره نموده بود . مکیل در تعجب بود که چرا پدرش صاحب چیزی نه شده است . جواب این سوال را روزیکه به همراهی پدرش برای تصفیه حسابات نزد صاحب زمین رفته بودند یافته بود . پدر تعداد عدل های پنبه رابه صاحب زمین راورد داد مالک به کتاب محاسبات خودمراجعه نموده گفت که قرض های (جیم) معادل مفاد حاصله اش میباشد .

مکیل بیاد آورد که درواگون هفت و نیم صندوق پنبه دانه موجود بود به پدرش گفت که پنبه دانه ازکیست او میدانست پنبه دانه برای پدرش در حدود یکپنزار دالر عواید می آورد . سخنان او صاحب زمین را گه طرفدار بدست آوردن مفاد بیشتر برای پدرش نبود به خشم آورد وگفت : ترابه به ایسن کار غرض نیست بسوتش را بلند کرده مکیل را به لگد بزندولی پدرش گفت که او را بخاطریکه (بیش بزه کی) کرده بود ادب خواهد نمود .

مادر مکیل کالا های یک فامیل سفید پوست را که دریک خانه خشتی زنده می داشت سستشو واتومی کرد وقتی او هنوز طفل کوچکی بود گاهگاهی بدین مادرش بان خانه میرفت . روزی اطفال فامیل او را به چاشت دعوت کرد مادر اطفال به مکیل گفت از راه دروازه پشت سر عمارت وارد شود وقتی بانچار سید از دروازه نیم بازیاویک ساندویچ داد . طفلک مادرش را در مطبخ مشغول اتو کردن کالا ها دید . ساندویچ را بنور انداخت و تفکر کنان بطرف خانه خود روان شد من هم روزی صاحب خانه خشتی خواهم شدو خانه من از همه خانه ها مشابه بهتر خواهد بود . خانه خشتی برای او سهول شخصیت شدو چنان پنداشت که داشتن چنین یک خانه حیثیت او را چون سفید ها بالا خواهد برد .

بعد از مرگ وی درسال ۱۹۳۱ (مکیل) دامادش پیشوای روحانی مقرر شد . پدر کنگ بریاست نگر و هائیکه بر ضد سیاست جدا سازی در مبارزه بودند انتخاب شد . مکیل از سوار شدن به مو تر های سرویس تجرید شده (مخصوص نگر و ها) اباغ میورزید . پرداخت حقوق مساویانه را برای معلمین سیاه تقاضا میکرد و استفاده از لغت های محکمه را برای هر دو نژاد ممکن نمود .

وقتی مارتین لوتر کینگ ۱۳ ساله بود باتفاق پدر و مادر به خانه خشتی نقل مکان نمود . پدر کنگ برای بدست آوردن خانه مشکلات زیادی را پشت سر گذاشته بود . وی حیثیت رهبر بر جسته نگر و ها را حاصل و برای فامیلش یک کانون خانوادگی آکنده از محبت و صمیمیت را تشکیل داده بود . درین کانون مارتین نشوونما میکرد و خود را برای سیم گرفتن در واقعات آینده که دنیا را تکان داد آماده ساخت .



مارتین چنه خورد، اندام لاغر، گوش های کلان و قیافه معصومانه داشت. در پنج سالگی میخواست با خواهرش در صنف اول درس بخواند. سن او رابیکسال کلانتر وانمود و به مکتب فرستادند.

مارتین راز خود را نکه کرده نتوانست و سن اصلی خود را آشکار ساخت او را از مکتب خارج ساختند و لی سال دیگر به مکتب شامل گردید.

در بین همبازی کنگ دو پسر یک بقال سفید پوست بود روزی مادر به پسران خود گفت از بازی کردن بانگرو ها آنها را پیر می سازد.

کلمه پیر ساختن به این معنی بود که سیاه پوست عمقظار سفید پوست نمی باشد.

مارتین از شنیدن این حرف به حیرت افتاد و نزد مادرش رفت و موضوع را با وی در میان گذاشت. مادر آهی سردی کشیده و به طفل شش ساله خود از خوف و ظلم یک عده اشخاص سخن گفت و از بردگی و تجرید (جداسازی) به کنگ معلومات داده اظهار کرد:

«پسرم احساس باین بودن نسبت به سفید هارا بخود راه مده تو چون سفید پوست ها موجود نازنین هستی این گفته مرا هیچگاه از یاد نبر.»

تفرد و تبعیض نژادی در حیات مارتین سایه افکند و با گذشت زمان و رسیدن او به سن بلوغ ابعاد گسترده و وسیعتر پیدا میکرد. کنگ در خانه (۱۲) اتاقه پدر کلان مادری اش که در یکی از جاده های معروف اتلانتا واقع بود زندگی میکرد. با وجود رکود اقتصادی در سال ۱۹۳۰ و وضع اقتصادی فامیل رضایت بخش بود با اطفال جیب خرج داده می شد و هر کدام بایسکل داشتند.

فامیل از نظم و دسیلین کافی برخوردار بود و با اطفال درس محبت، پشتکار، صداقت، بردباری، رواداری و غیره داده میشد و آنها گوشزد می گردید که تعلیم و تربیه کلید حیات با ثمر و دین داری کلید حیات معنوی میا شد. در هفت سالگی مارتین بفکر تجارت افتاد و به اتفاق برادر و یک رفیق دیگر بفروش مشروبات غیر الکولی پرداخت. مشتریان زیادی پیدا کردند و فروشی از پول فروش پر داخته میشد. مشروبات مورد مصرف شرکا هم از سر جمع تأمین می گردید. پدر مارتین یک مقدار پول با آنها کمک کرده بود.

در هشت سالگی دو باره توهین و نفرت بر زندگی او پدیدار شد با پدرش برای خریدن یک جوجه بوت به یکی از مغازه های بوت فروشی رفت. پدر و پسر هر دو به چوکی قطار اول نشستند. یکی از منسوبین مغازه به آنها نزدیک شده گفت به چوکی های آخر بنشینند در آنصورت برای شان بوت داده خواهد شد. پدر مارتین گفت همین جادریست است مامور جواب داد من به شما بوت نمی فروشم. مکمل جواب داد یا همین جا می بنشینم و یا

اینکه بوت نمی خرم. با شنیدن این جمله مامور دست مارتین را گرفت و او را از مغازه بیرون کرد. وقتی پدر و پسر به پیاده رو روان شدند مکمل گفت نمی دانم باین پیش آمد تا کدام وقت دست و گریبان خواهم بود و لی هرگز آنرا قبول نخواهم کرد و با این روش تا مرگ مخالفت خواهم نمود.

مارتین از مایوسیت پدر و مسئولی شدن سایه نفرت برای بار دوم دلشکسته شد و فایق شدن بر آن از قدرت پدرش هم ساخته

کرد. کنگ بعد از اتمام مکتب متوسطه به مکتب عالی شامل شد وی یک معلم (مثبت بی) بود. با خواهرش یک جا درس می خوانند خواهرش او را به عجا و تلفظ لغات و کنگ خواهرش را به ریاضی کمک میکرد. مکتب بعد از دو سال بسته شد کنگ به مکتب (سو-کرتی) شامل و بدروس خود ادامه داد.

مارتین برای متعلمین بیانیه میداد. در مارتین به اتلانتا بازگشت نماید. وی بروی از فراغت از مکتب در یک رقابت نطقی حصه



دکتر لوتف کنگ باخانمش

گرفت و مضمون او بنام نگروها و قانون اساسی مستحق جایزه گردید در مکتب مجلس رقص برپا بود یکمده پسران به مکتب داخل و مجلس را برهم زد متعلمین مانع مهمانان نا خوانده شدند بلوا در شرف آغاز بود مارتین اخلاص گران را مغایب قرار داد و از آنها خواهش کرد مکتب را ترک گویند مارتین با گذشت زمان فصیح تر میشد تبعیض نژادی و تجرید او را اخلاص میکرد باری حین مراجعت از جلسه رقابت نطقی با معلمه و رفقای همزاد خود داخل مکتب سپری شده و به چوکی ها نشستند به تعقیب آنها را کبین سفید پوست هم به مکتب بالا شدند و استاده ماندند در پیور مکتب با آنها گفت: «چو کسی های شانرا بسرای سفید - پوستان رها کنند مارتین و رفقایش از جای

نیود. کنگ در هراس بود در آینده هم به خریدن بوت موفق شده نتواند زیرا پدرش عهد کرده بود به چوکی قطار اول قرار بگیرد بوت را اندازه کند و بعد پول آنرا بپردازد. سفید پوست های جنوب سیا هان را باسم اول ویا هرگاه نام آنها را نمی دانستند صرف «بچه» صدا می زدند. روزی یک افسر پولیس مو تر سیکسل را توقف داد. افسر نزدیک شده گفت «بچه» چرا علامت ترافیک را نادیده گرفتی. پدر مارتین نام خود را با داد و به سوی مارتین اشاره نموده گفت بچه آنجا ست. بچه کب بز و نامت را به افسر بگو. افسر مذکور از شنیدن گفتار او به حدی سراسیمه شد که نوشتن تکت چریقه را فراموش

خود تکان نخوردند. مورتوان بر آشفته شد و کلمات رکیک بکار برد و وضع بعدی خراب شد که معلمه ترسید آ سیبی به متعلمین وارد شود به شاگردان امر کرد چوکی های شان را به سفید ها بدهند. معلمه و شاگردان فاصله نود دقیقه ای را بحال ایستاده طی کردند. مارتین بسیار قهر بود و از سفیدها نفرت حاصل کرده بود.

وی سیبی به سینما رفت او را مجبور کردند از دروازه پشت سر وارد سالون سینما گردد از چالیکه نگرو ها نشسته بودند پرده بدرستی دیده نمی شد کنگ دیگر به آن سینما نرفت در تابستان ۱۹۴۴ مارتین به کنکتیک رفت تاریخستی های مکتب رابه تنباکوچینی بگرداند تشنج نژادی در شمال کمتر بود و وسایل رهائشی جداگانه برای سیاه و سفید وجود نداشت.

کنگ درین سفر تجارب جدیدی آموخت و دریافت که امکانات نژادی نژادها در کنار یکدیگر میسر شده می تواند.

مارتین و رفقایش هر روز در زیر آفتاب سوزان تنباکو می چیدند و روز های آخر هفته به (هارت فورد) می رفتند و از رفت و آمد آزادانه پرستوران ها، تیاتر ها و غیره وسایل عامه استفاده می کردند.

تابستان به پایان رسید و وقت آن آمد تا مارتین به اتلانتا بازگشت نماید. وی بروی چوکی ریل و مقابل پرده سیاه رنگ قرار گرفت. در عرض راه چنان فکر می کرد که پرده مقابل چشمش سراسر زندگی او را پوشانیده باشد. سفید ها افکار و سخنان با ارزش او را بخود نسبت میدادند کنگ ازین لحاظ در هراس بود و از توهین های آینده آنها هم ابراز نگرانی میکرد. در مقابل سفید ها و یک عده نگروهای هم دست آنها از مارتین در هراس بودند مبادا روی علیه این بی انصافی ها زبان بکشاید.

بیشتر، سایه نفرت او را کجج و احساساتش را چریحه دار ساخته بود و لی حالا به سن او افزوده می شد و از مسافرت های خویش هم تجاربی آموخته بود بصورت واضح می دید که سایه نفرت صدمه های واقعی وابدی بوی وارد نماید.

پدر و مادرش با او خندان بود از نگاه جسمی و دماغی خود را تقویه نماید. نصیحت مادرش را که «پسرم فراموش مکن تواز یک سفید پوست عیج کمی نداری همیشه بیاد داشت.» کنگ مصمم بود با این بی عدالتی ها دست و پنجه نرم کند.

حین بازگشت از (هارت فورد) در سال ۱۹۴۴ کنگ امتحان شمول در کالج را گذراند و از صنف (۱۲) فارغ التحصیل شد و در (۱۵) سالگی برای شامل شدن در کالج آماده بود. مارتین یک جوان احساساتی و دارای اراده قوی بود. به فصاحت و قدرت بیان علاقه زیاد داشت. وی در حیات خود ماموریت مهمی را به عهده گرفته بود.

پایان قسمت پنجم

نینار و سلا نو نام جدید در سینما -

توگرافی اتحاد شوروی

نینار و سلا نو اکثر یس خیلی با استعداد است علاقه و پشت کارش خیلی قابل قدر است.



نینار و سلا نو

نینار و سلا نو در یتیم خانه پرورش یافته آرزوی بزرگش این بود که اکثر یس سینما و تئاتر شود با وجود مشکلات زیاد به خود بهترین آموزشگاه هنر تئاتر بنام شو کین شامل شد و آنرا موفقانه به پایان رسانید.

فعلا به حیث اکثر یس درام در یکی از خود بهترین تئاترهای مسکو بنام وختا نکوف شامل کار شده و در اکثر نما یشتنامه ها حصه دارد اولین نقشش وی در فلم «فامیلار لوفها» بود.

دایما به تلویزیون و سینما از وی دعوت بعمل می آمد و یکی از آخرین فلم هایش «ملاقا» نام دارد که با هنر مند و رژیسور خیلی معروف لو بشین همبازی است.



هما چهره جدید تلویزیون

نقش عروس را خوب بازی نموده است در نما یشتنامه اطفال «برفی گک» که توسط جلیا ترجمه شد و توسط وی و خانم الزا افضلی ریژی میگرد نقشش برفی گک را دارد. دیده شود که آغاز کار تئاتری وی چه تأثیری در کارهای آینده وی خواهد داشت.

ستاره گان

افسانه

نما یشتنامه انتقادی (حمام) مایا - کر فسکی و در آثار مشکلو تراژیدی و اسیلی شو کشین و حتی ها ملت آز مایش نمود.

در سینما بخت خود را در استودیوی گورکی در فلم تلویزیونی «مامور مخفی» آزمایش نمود و برای اجرای نقش اول فلم و دیا باز و ن دعوت شد.

تاشکوف درین فلم نقش جوانی را که در امتحان کانکور بو هنتون ناکام شده بازی می کند این جوان خیلی صمیمی، طبیعی و ساده است. موفقیت اندری در قدم های اول خیلی چشمگیر است آرزو بر این است تا راهی که با موفقیت آغاز گردید موفقانه ادامه یابد.

اندری تاشکوف چهره جدید

سینما و تئاتر شوروی



تاشکوف در نقش کولیک در فلم (مامور مخفی پلیس)

اندری تاشکوف در خانواده تولد یافته که سرو کارشان با هنر است. مادرش سنا و نیوا آواز خوان و اکثر س معروف و پدرش افگنی تاشکوف اکتور و رژیسور معروف میباشد.

اندری آموزشگاه هنری تئاتر بنام شو کین رامو فخانه تمام کرده و هنوز محصل بود که چند دعوت سینماگران را رد نمود.

اندری قدرت خلاق خود را در دوران محصلی در آثار کلاسیک او ستیرو فسکی،

ساز

هما چهره جدید

تلویزیون

دخترک زیبا و باهوش است فعلا در صنف یازدهم درس می خواند. علاقه زیاد به تمثيل دارد اگر رهنمایی درست شود و استعدادش درست بکارانداخته شود. شاید يك روزی ستاره زیبا در عالم سینما تئاتر و تلویزیون کشور گردد. در فلم تلویزیونی «عروسی»

مبارزات مردم السلوا دور برای نجات کشورشان

را بر تو یکتن از رهبران جنبه آزادی ملی السلوا دور می گوید که تفوق نیروی های آزادی خواه در جمیع جنبه های نظامی بر عساکر خونناهی السلوا دور بطور روز افزون مشهود است

واشنگتن از افسانه مداخله خارجی در السلوا دور برای افزایش مداخلات خویش درین کشور استفاده میکند.

هنگام مسافرت اخیرم به امریکای لاتین بایک السلوا دوری مواجه شدم که سی و پنج سال داشت. این شخص باقیافه سیاه رنگ که ساختمان نسبتا کوچک و در دست راست جرح داشت و آنرا با تکه بسته بود با آهستگی و آرامی وبدون بلند نمودن صدا یش با من صحبت کرد. معلوم شد که او تازه از جنگ علیه عساکر رژیم مستبد و خون آشام السلوا دور برگشته و طی عین جنگ بود که زخم بر داشته است. من در مورد زندگی این شخص که خودش را رابرتومی نامید و عضو جنبه آزادی بخش ملی فرابند و مارتینی میباشد علاقمند شده و در پی آن گردیدم تا

در یابم که انگیزه الحاق این شخص در جمله عناصر مخالف دولت مستبد و دست نشاندگی السلوا دور چه بوده است.

رابرتو قصه اش را این طور آغاز کرد:

من در سال ۱۹۷۷ به مبارزه انقلابی آزادی بخش کشورم پیوستم. درین وقت من به حیث یک کارگر ساختمانی در خارج سن سلوا دور پایتخت کشور کار میکردم. با مشا هده زندگی رقت بار و بخور و نمیر اقشار مولد و کارگر در یافتم که مسوول همه این بدبختی ها، فقر، بیعدالتی و اختناق ظالمانه در السلوا دور سیستم حکومت ضد مردمی است که از حمایت امپریالیزم امریکا



امریکا پیوسته از رژیم های ضد مردمی در نقاط مختلف جهان حمایت می کند.

برخوردار است.

ما دست مزد بیشتر را از گردانندگان امور مطالبه میکردیم چه دست مزد ناچیزی بپردازد ختمی شد.

مقامات در برابر اعتصابات ما از تشدد و اختناق کار گرفتند این در هر جا واقع می شود که در برابر مطالبات حقه و قانونی کارگران از تشدد استفاده می شود. منظورم در رژیم های ضد مردمی است.

دهقانان، محصلان و همه مردم کارگر در السلوا دور به نحوی از انحاء قربانی تعقیبات ظالمانه و اختناق بوده اند. این چیزی بود که مرا وادار به الحاق در مبارزه جهت نجات مردم کشورم از بدبختی، بیعدالتی، بهره کشی فقر و گرسنگی و تا مین سعادت آن ها نمود.

رابرتو ادبیات انقلابی را در سن سلوا دور بخش نمود و خود بدقت این اوراق را مطالعه کرده است. او با وجود آنکه ازدواج نمود و در سال ۱۹۸۰ سه طفل داشت توانست مبارزه اش را علیه دستگا حاکم ضد انقلاب دنبال کند.

در سال ۱۹۸۰ هنگامیکه نهضت آزادی خواهی ملی در سرا سر السلوا دور گسترش یافت و واحد های گوریلائی به تشکیل جنبه های پرداختند، رابرتو و سایر رفقای همزمنش به جنبه مرکز رفتند. او همچنان در حمله تهاجمی گوریلائی در اوایل سال جاری علیه قوای ضد انقلاب فعالانه شرکت جست.

بعدتر هنگامیکه نیروهای انقلابی و همسپار جنبه شرقی شدند، رابرتو نیز با آن هارفت. درین هنگام نسبت فعالیت های قابل ملاحظه رابرتو به حیث رهبر نظامی و سیاسی یک گروه بزرگ در نیروهای آزادی ملی گماشته شد.

از رابرتو سوال نمودم که آیا به عقیده او مبارزه مسلحانه یگانه راه برای نیل به آزادی است؟

جواب داد که در کشورش این مبارزات سابقه پنجاه ساله دارد. وی می گوید:

ما طی این سال ها از انواع مختلف مبارزه برای نجات مردم خویش

از ظلم و استبداد استفاده نمودیم. نیروهای ملی وطن پرست از پروسه انتخاباتی به حیث یک وسیله مبارزاتی علیه بیعدالتی استفاده کردند. ولی سرانجام آن ها در یافتند که تحت شرایط مسلط بر السلوا دور فقط از طریق مبارزه مسلحانه و بدست گرفتن سلاح خواهند توانست قدرت را در کشور بدست گیرند. ولی پروپاگاند امپریالیزم امریکای دیگر ی به مبارزات انقلابی مردم علیه رژیم فاشیستی داد و این مبارزات را نتیجه مداخله خارجی میدانند.

واشنگتن با این افسانه جعلی به خاطر مداخله خود در امور داخلی السلوا دور نیاز دارد. این منشا افسانه را جمع به اشتغال اتحاد شوروی و کیوبا در حوادث السلوا دور است.

این یک تکتیک جدید از طرف امپریالیزم است که با بهانه افسانه تهدید نظامی شوروی برای گسترش مداخلات خود در امور سایر ملل و در تشدید مسابقات تسلیحاتی بشمول مسابقات سلاح ذروی و اعمار روز افزون پایگاه های نظامی استفاده میکند.

البته این نیرنگ تازه بی نیست چه ما دامیکه یک نهضت آزادی ملی در کشور اوچ می گیرد، امپریالیزم همیشه مسوولیت را بر سایر کشورها و نخست از همه بر کشور های سوسیالیستی می اندازد.

طور مثال زمانیکه انقلاب نیکاراگوا پیروز شد، واشنگتن موفقیت آنرا نتیجه مداخلات توسط کیوبا و اتحاد شوروی دانست.

رابرتو گفت:

بهترین چیز دعوت از امریکاییان است تا بچشم سرمشا هده کنند که حتی یک مشاور کیوبا بی و یا اتحاد شوروی در السلوا دور نیست و فقط خود سلوا دوری ها هستند که علیه استبداد می رزمند. در فرصتی که در جاهای قرا و قصبه های السلوا دور خون جاری بود، کشتی های بحری امریکا در بنادر سلوا دور لنگر انداختند. این کشتی ها آمده کمک به قاتلان بودند. البته هیچ ضرورتی به کمک امریکاییان درین هنگام احساس نمیشد چه قیام دهقانان بدون



يك گروه از مبارزان جبهه آزادی ملی السلوادور در جبهه جنگ



مبارزه مردم السلوا دور برای آزادی روح گرفته است



امريكا برای حفظ رژيم دست نشانده و ضد مردمی در السلوادور پيوسته كهك های عاجل می فرستد.



عساکر رژيم السلوادور و قربانیان شان

السلوا دور میباشد .

فعالیت توده های انقلابی جبهه آزادی ملی که مبارز مردم السلوا دور را رهبری میکنند از حمایت و همبستگی همه نیرو های مترقی در سرا سر جهان به خصوص کشورهای سوئیس - لیستی در رأس اتحاد شوروی برخوردار است .

اخیرا جبهه مذکور از طرف مکسیکو و فرانسه به حیث نمایندگی سیاهی مردم السلوادور که حق شرکت در مذاکرات مربوط به آینده این کشور را دارد ، به رسمیت شناخته شد . که ضرر به شدید دیپلوما تیک بر رژیم تحت حمایت و اشنگتن در سن السلوادور تلقی گردید .

در نیمه ماه گذشته رهبران احزاب دموکرات و سوسیالی دموکرات دوازده کشور اروپای غربی از حکومت شان خواستند تا از مثال مکسیکو و فرانسه مبنی بر شناسایی نیرو های انقلابی در السلوا دور پیروی کنند .

زابر تو در مورد امکان حل سیاهی بحران السلوا دور گفت: ما چندین بار برای مذاکره ، به منظور حل مسأله امت آمیز او ضاع السلوا دور ابراز آمادگی نمودیم . ما حاضریم در بدست آوردن صلح هر گونه سعی و کوشش ممکنه را بعمل آوریم ولی رژیم بر سر اقتدار السلوا دور این کوشش ها را با امید از بین بردن ما با کمک امپریالیسم رد می کند و میگوید ضرورت برای مذاکره موجود نیست .

زمانی بود که يك تعداد از لحاظ قوا بین نیروی های آزادی خواه و عساکر رژیم خون آشام السلوا دور موجود بود و هیچ طرف نمی توانستند در ساحه جنگ بیک پیروزی قاطع نایل آیند ولی اکنون تفوق نیرو های جبهه آزادی ملی بر دشمنان طور روز افزون مشهود می گردد .

گیرد ، قصابان در یونیفرم نظامی قا در نیستند مبارز همبستن پرستان را متوقف سازند بنا افراد ملکی و بی دفاع را مورد حمله و کشتار قرار میدهند .

بتاریخ (بیست و نه) اپریل گذشته عساکر حکومتی السلوادور که تعداد آن ها به (هزار) نفر می رسید در صدد آتشباری بر مواضع وطن پرستان در منطقه تریس کالین شدند .

جبهه آزادی ملی طور ما هرانه و دلیرانه از خود دفاع کرد و مانع پیشرفت قوا به سوی شان گردیدند . سرانجام دشمن بعد از جنگ های خونین سه روز ، و دادن تلفات سنگین مجبور به عقب نشینی شدند .

علی الرغم اختناق مداوم و ایجاد خوف از طرف رژیم خون آشام السلوا دور در برابر آزادی خواهان مردم طور روز افزون از جبهه آزادی ملی حمایت می کنند . **زابر تو در مورد این سوال که چگونه مردم علیه خونخواران می شوند گفت :**

طور عموم افراد جوان بار دوی مردم ملحق میگرددند ، کذا زنان و حتی افرادی که تحت سنین هجده قرار دارند در اردوی آزادی بخش شامل گردیدند و در عملیات نظامی حصه می گیرند . علاوه بر این قطعات ملیشای مردم موجود است که در صورت ضرورت در عملیات نظامی حصه می گیرند ولی وظیفه عمده این ملیشایان نظم در تاسیسات تحت کنترل مبارزان میباشد . همینطور تنظیم و توزیع محصولات جهت تغذیه اردوی نجات بخش از وظایف ملیشای مربوط به جبهه آزادی ملی السلوا دور است .

رهبران نظامی نیرو های انقلابی و افسران و وطن پرست در اعمار اردوی جدید و مردمی در السلوا دور حصه می گیرند که این خود نمایانگر افزایش روز افزون پرستی جبهه آزادی ملی و تجرید خونخواران فاشیستی

مداخله خارجی سرکوب گردید اما با آنها نمایندگی امریکا در سن سلوا دور به ستمن و زیر خارجه السلوا دور اطلاع داد که در موقع ضرورت مخرب های بحری را با اختیار حکومت السلوا دور برای سرکوب نهضت های آزادی خواهی قرار خواهد داد .

اکنون نیز حکومت ریگن هر کوشش ممکنه را برای نجات خونخواران سلوا دور که طور روز افزون تحت فشار نیرو های آزادی خواه قرار می گیرد ، بعمل می آورد .

امریکا در سال جاری معادل شصت میلیون دالر کمک نظامی به رژیم خون آشام السلوا دور کرده است . کذا و رود مشا و ران و پرسونل نظامی امریکا به السلوا دور ادا می دارد .

خونخواران السلوا دور با تعاون و اشنگتن طور روز افزون سیاست قتل عام را علیه مردم السلوا دور تعقیب میکنند . يك مکتوب از یکزن سلوا دوری موسوم به روزا اگوستا عنوانی پرزیدنت ریگن پرده از روی صحنه های قتل عمومی مردم السلوا دور که توسط اسلحه امریکایی به قتل میرسند برداشته است این خانم در يك قسمت نامه اش چنین می نویسد :

دیروز صبح یکدسته عساکر تحت رهبری دو صاحب منصب امریکایی قریه ما را محاصره کرد و به آتشباری بر خانه ها و هر آنچه حرکت میکرد ، پرداخت . ما درم که در اثر مرضی نمایی توانست از بستر برخیزد در اثر انفجار بم کشته شد . دو برادرزاده کوچکم در شعله آتش جان سپردند . حمله قریب سه ساعت را در بر گرفت گرچه حتی يك فیر متقابل هم از طرف اهالی قریه بسوی عساکر حکومتی السلوا دور شلیک نشد .

زابر تو افزود : همچو صحنه های خونین طور مرتب در السلوا دور صورت می

ولگرد



گمی دو مویسان

مختصری راجع به نویسنده:

«گمی دو مویسان» در سال ۱۸۵۰ در تور-ماندی فرانسه تولد شده و در سی سالگی بتوشتن شروع کرد. امروز می توان او را بدون شک بزرگترین داستان کوتاه نویس جهان نامید. تیوغ نویسنده گمی او را «گوستا و فلوری» کشف و او را تشویق نمود. اگر چه «مویسان» شاعر، درام نویس و رومان نویس هم بود، اما در پهلوی «ادگار آلن پو»، «چخوف»، «اوهنری» او را بهترین نویسنده داستان کوتاه نامیده اند. او در فاصله ده سال یعنی از سال ۱۸۸۰ تا ۱۸۹۰ بیش از سه صد داستان کوتاه و همچنین

اشعار، رومان ها و درام ها به رشته تحریر در آورد.

او همواره موضوع داستان های خود را از میان درد، رنج و غم مردم برگزیده و با جملات ساده و کوتاه تصویر حقیقی و عمیق بسک زندگی اجتماعی را بروی صحنه آورده است.

اولین داستان «گلولة روغنی» نام داشت که منتقدین این اولین اثر او را به حیث يك شهكار شناختند. اثر دوم خود را بنام «خاندان تلیه» که در سال ۱۸۸۱ نوشت به نویسنده معروف روسی «ایوان تورگنیف» تقدیم کرد که مانند اثر اول او شهرت عظیمی بدست آورد.

از آثار دیگر او می توان «مادموازل فری» «هوللا»، «بل امی»، «گردن بند مروارید»، «اعتراف يك زن» و غیره را نام برد. وی در سال ۱۸۹۳ در پاریس وفات نمود و در قبرستان معروف درمونت پاریس دفن گردید.

«ژوندون» که در شماره های قبلی «داستان دیگر او را بنام ای (مارر) و (سولفن) خدمت خوانندگان عزیز خود ترجمه و تقدیم کرده است، اینك يك داستان کوتاه مردمی دیگر او را بنام ولگرد ترجمه و به پیشگاه خوانندگان عزیز عرضه میدارد.

چهار روز پی هم، پای پیاده برای یافتن کار در جستجو بود. در محلی که زندگی می کرد یعنی در «ویل آواری» کاری که میخواست وجود نداشت. پیشه اش نجاری بود و پیش از بیست و هفت سال نداشت. کارگر لایق و خوبی بود و فرزند بزرگ خانواده بشمار میرفت.

اما نسبت نیافتن کار با دوش فامیل خود شده بود. غذای کافی در خانه وجود نداشت و دو خواهرش که روزانه کار میکردند، معاش کافی نداشتند.

او که اسمش «ژاک راندل» بود، اگر چه کارگر فعال و قوی بود، اما در اثر بیکاری در خانه نشسته و نان دیگران را میخورد. چون غیرت و مردانگی اش به او اجازه نمیداد تا بار دوش فامیل باشد به اداره کار محل بودوباش خود رجوع کرد و تقاضای کار نمود. اما آنها او را رد کرده و گفتند که در اینجا به اوسرورت ندارند. اما ممکن است در مناطق وسط فرانسه

برایش کاری پیدا شود. بنا بر آن تصدیق نامه های کار و تذکره خود را گرفته و در حالیکه هفت فرانک در جیب داشت. پای پیاده برای یافتن کار روانه شده. تمام داروندار او عبارت بود از يك جوره بوت، يك پتلون و يك پیراهن که آنها را در دستهای پیچیده روی شانه انداخته و روان شده. سه روز بدون استراحت در زیر آفتاب و باران پای پیاده راه پیمایی کرد.

در اول فکر میکرد که باید يك کار نجاری که کسبش بود پیدا کند. اما به هر جانی که میرسید و برای کار مراجعه می کرد، جواب رد می شنید و آنها می گفتند که در آن نبودن کار چند کارگر دیگر را نیز جواب داده اند. بنا بر آن تصمیم گرفت هر کاری که پیدا کند خود را به آن مشغول بسازد و آن را قبول کند. در این وقت به کارهای از قبیل مزدور کاری، چیه کردن درختان، کندن چاه ها، چوبانی و غیره بر داخت و این کار ها را با مزد کم از

طرف بعضی دهائین و زمین داران بدست می آورد.

اما بعداً دیگر کاری پیدا نکرده و با کمی نان خشک زندگی خود را پیش می برد.

يك روز هنگامیکه شب فرار سید باشکم خالی، لباس زنده، پاهای برهنه و جسم خسته و مانده در روی سبزه های کنار جاده خوابید. او بوت های را که با خود نداشت صرفه جویی کرده و برای روز مبادا نگه داشته بود.

در يك روز شبیه او آخر پائیز که ابرهی خاکستری رنگ روی آسمان را پوشیده و اعلام باران را می کردند به سرعت پیش میرفت. چون فردای آن روز رخصتی بود، در مزارع و زمین ها که برای کشت و کار آماده شده بودند هیچ کسی دیده نمی شد و در بعضی جاها خرمن های گاه دیده می شد. «راندل» به اندازه ای گرسنه شده بود، که میخواست از سفره گرسنگی مانند گرگ ها به انسان ها حمله ور شود.

خسته و مانده در حالیکه سرش درد می کرد و زبانش خشک شده بود، پیش میرفت و میخواست اولین رهگذری را که از آنجا میگذشت و برای خوردن طعام شام به منزل میرفت، با جوب دست خود از پا در آورد. او برای پیدا کردن چند عدد کچالو به اطراف زمین های زراعتی نظر می انداخت تا از گرسنگی خود بکاهد، ولی چیزی نمی یافت.

دوروز بود که در اثر گرسنگی ضعف بر او مستولی گردیده و افکارش را مختل نموده بود و با خود به حرف زدن شروع میکرد. او قبلاً همواره در فکر مسلک و پیشه اش یعنی نجاری بود. اما حالا در اثر خستگی و گرسنگی و تلاش برای یافتن کار و بر خوردن های بدبا مردم و ندادن کار به او شب های را که در زیر آسمان خالی و روی سبزه ها می خوابید و علاوه بر آن تحقیر مردم که او را آدم آواره و ولگرد و تنبل فکر می کردند و اینکه نمیتوانست از استعداد و قوه خود کار بگیرد و با دفاعش که در تنگدستی و بیچاره گمی بسر می بردند، او را چنان به خشم و غضب آورده بود که هر دقیقه به دنیا و دور و پیش خود ناسزا و فحش می گفت. او در حالیکه پایا های برهنه و خسته پیش میرفت در زیر زبان تکرار می کرد:

«این چه بدبختی... این چه بی عدالتی... ای رذیل ها که میگذارید تا يك انسان، يك نجار لایق و يك کارگر شایسته از بیکاری و گرسنگی بمیرد... ای بی شرف ها... که حتی چند پولی هم که کم نمیکند... ای بیست فطرت ها...»

او از بی رحمی سر نوشت خود در غضب بود و تمام مردم و طبیعت را ظالم و خائن میدانست و مسوول بدبختی های خود میکرد. هر گاه اگر دودی از خانه های مردم بر میخاست و او نگاه میکرد، غضبش دوچندان می شد و باز هم تکرار می کرد:

«ای بی شرف ها! و بدون آنکه به عمل

دزدی که کار شایسته و شرافتمندانه ای نبود فکر کند، میخواست بیکی از آن خانه ها که دود از آن برمی آمد داخل شده، مالکین آن را از پادر آورد و بجای آنها سر میز گذاشته و صرف طعام کند. او با خود می گفت: «معلوم می شود که من حق زندگی کردن ندارم، و گرنه نمیگذاشتند که من از گرسنگی بمیرم، در حالیکه می توانم کار کنم... ای رذیل ها...»

شکم گرسنه و رنج و عذابسی را که تاکنون دیده بود، با خستگی بدن وی را نزدیک به بیپوشی رسانیده بود و نزدیک خود می اندیشید: «من که نفس می کشم، حق دارم که زندگی کنم. بنا بر آن هیچکس حق ندارد، بگذارد که من از گرسنگی بمیرم...»

باران به شدت می بارید و مرد جوان توقف کرده با خود حرف می زد:

«چه بدبختی وجه چانس بدی... من باید یکماه دیگر پیاده و گرسنه راه بروم تا بموتل برسم...»

او اکنون میخواست به خانه اش باز گردد فکر می کرد که در شهر کوچک خود کسبه همه او را می شناسند، شاید يك کار کوچکی پیدا کند و آن از این بهتر است که آواره و سرگردان راه به پیماید و از این و آن برای بدست آوردن کاری سوال کند و آخر هم نتیجه ای بدست نیآورد. با خود فکر می کرد که اکنون دیگر نمی تواند در کسب خود یعنی نجاری کاری پیدا کند. بنا بر آن هر کاری که باشد حتی مزدور کاری، آن را قبول خواهد کرد و حداقل روز يك فرانک دستمزد خواهد گرفت تا از گرسنگی نمیرد.

در این وقت شدت باران او را سرپایا تر نموده بود و دستمال کپنه خود را برگردن پیچید تا از باران اندکی محفوظ باشد. اما با آن هم حس کرد که تمام لباس هایش از آب ترو مرطوب شده اند. آنوقت پریشانی به او دست داد و در فکر فرو رفت.

شب فرا میرسید و او در مزارع پیش میرفت بالا آخره از دور ماده گاوی را دید که در روی علف ها خوابیده است. بدون آنکه بفهمد چه می کند بطرف گاوی پیش رفت و با خود گفت اگر نلری داشته باشم می توانم شیر گاوی را بدوشم و از آن سد جوع کنم. او بطرف گاوی میدید و گاوی به طرف او بعد لگدی به شکم گاوی زد و گفت:

«بر خیز! گاوی از جایش بر خاست و بیستانهایش نمایان گردید، آنوقت «راندل» در میان دو پای حیوان نشست و شروع کرد به جوشیدن پستان های گاوی و مقداری از شیر او را در حالیکه بیستانهایش را می شرد، نوشید.

باران شدید تر شد و در آن منطقه دیگر جای امنی نبود که پناه ببرد و احساس سردی می کرد. گاوی دوباره خوابید و او نیز در پهلویش نشست و از اینکه مدیون او بود او را نوازش میکرد. نفس گاوی که از سوراخ های پششش

برمی آمد ، چهره جوان داگرم میگرد . «راندل»
در حالیکه گردن گاو را نوازش میداد گفت :
سآه ، تو خ و شبختی ، که احساس سردی
نمی کنی .

آنوقت در این فکر افتاد که در پهلوی گاو
بغوابد و با استفاده از شکم گرم او شب را
به صبح برساند . برای همین منظور صورتش
را به پستانهای حیوان چسباند و چون خسته
بود ، فوراً بغوب رفت ، اما خوابش چندان
عمیق نبود .

همینکه بانگ خروس ، صبح وقت را اعلام
کرد ، مرد از خواب بر خاست ، باران آرام
شدمو هوا صاف بود ، گاو همچنان در جایش
خواب بود . مرد جوان سوراخ های بینی او را بوسیده
گفت :

خدا حافظ حیوان فشنگ ... تا مرتبه دیگر
... تو حیوان خوبی هستی ، خدا حافظ .

آنوقت دو باره به راه افتاد و تقریباً دو ساعت
راه پیمایی کرد ، باز خستگی بر او چیره گردید
و صدای نا فوس های کلیسا ها صبحگاهان
را اعلام میکردند . مردان و زنان با لباس های
رنگین بصورت پیاده و یا سواره در جاده های
فرعی دعوات می رفتند تا روز را که یک روز
یکشنبه بود با خوشی با خویشاوندان و
دوستان خود بگذارانند . در این وقت یک جوان
قوی هیکل که روزه موسفندی در پیش داشت
در مقابل او پدیدار شدو «راندل» با احترام
به او سلام داد و گفت :

سآقا ، آیا شما برای یک کارگر گرسنه
که در حال مرگ است ، کاری دارید ؟
جویان که او را یک ولگرد آواره فکر کرده
بود تگاهی به طرف او انداخته گفت :

من برای اشخاص مانند شما کاری ندارم .
نچار جوان دو باره سر جاییش نشست
و به اطرافیان دید تاقیافه مهربانی نظر او را جلب
کند و او خواهش خود را تکرار نماید . در این
وقت یک نفر که شهری و آراسته معلوم میشد
نظر او را جلب کرد و با احترام در مقابلش
ایستاده گفت :

سآقا ، من دوماه است بیکار می باشم و در
جستجوی کار هستم و تا حل موفق به پیدا
کردن کاری نشدم و حتی یک پول هم در جیب
ندارم .

مرد شهری پاسخ داد :
شما باید موقع وارد شدن در این دهکده
اعلانی را میخواندید که در آن گدائی کردن
را منع قرار داده اند . شما باید بدانید که من
کلاتر این جا هستم و اگر شما بزودی اینجا
را ترک نکید ، شما را به زندان خواهیم
انداخت .

«راندل» که از شنیدن این کلمات به غضب
آمده بود گفت :

بسیار خوب ، اگر شما مرا زندانی کنید
حداقل از گرسنگی نخواهم مرد .
آنوقت دو باره بر سر جاییش نشست .
هنوز چند دقیقه نگذاشته بود که دو نفر پولیس

در مقابلش ظاهر شدند ، نچار دانست که برای بردن
او آمده اند و از جایش بر نخواست و امیدوار
بود که با آنها به مجادله بپردازد تا او را بندی
کنند . پولیس هابدون کدام توجه مخصوص
به او با قدم های متین پیش می آمدند و همینکه
به او نزدیک شدند ، سر تاپای او را از نظر
گذرانیده و یکی از آنها نزدیک تر آمد و با نگاه
شمناکمی گفت :

شما در اینجا چه می کنید ؟
مرد نچار جواب داد :

من در اینجا استراحت می کنم .
ساز کجا آمده اید ؟

س اگر بخواهم تمام جاهای را که از اینجا
آمده ام تشریح بدم ، زیاد تر از یک ساعت
داد بر می گیرد .

به کجا میروید ؟

س «ویل آواری»

س در کدام ولایت است ؟

س منطقه . س ما نش .

س آنجا همین شما است ؟

س بلی ، آنجا همین من است .

س چرا آنجا را ترک کردید ؟

س برای اینکه میخواستم کاری پیدا کنم .

س سر باز به رفیق یو لیسش گفت :

س اینگونه اشخاص همیشه همین جواب هارا

میدهند من آنها را خوب می شناسم .

آنوقت دو باره سوال کرد :

س تذکره و یا تصدیق کار دارید ؟

س بلی ، چرا ندارم .

س بدشید به پیشم .

«راندل» تذکره خود را با تصدیق کار خود

که گفته شده بود ، از جیبش کشید و آنرا

به پولیس داد . پولیس آنرا نگاه کرد و چون از

صحت آن اطمینان حاصل کرد ، ولی بهرام خود نرسیده

بود ، اندکی ناراحت به نظر میرسید و بعد از

لحظه ای تفکر گفت :

س آیا پول دارید ؟

س خیر .

س هیچ ؟

س هیچ .

س حتی یک پول هم ؟

س بلی ، حتی یک پول هم .

س پس چطور زندگی می کنید ؟

س با هر چه که بمن داده شود .

س پس معلوم می شود که شما گدایی می کنید ؟

«راندل» به تندی جواب داد :

س آری ، اگر بتوانم .

پولیس گفت :

س من شما را چون هر تکب جرم گدائی و

ولگردی شده اید توقیف می کنم و باید مرا

تعقیب کنید .

نچار از جایش بلند شده گفت :

س بهر جایی که میل دارید می آیم .

آنوقت درین دو پولیس براه افتاد و گفت :

بقیه در صفحه ۴۹





یکی از خوک های دریایی ساحل کالیفورنیا



ترجمه کریم عطاء

خوک دریایی و زندگی عجیب آن

جفت شدن این حیوانات است که بعد از چند ماه چوچه های خوک دریایی به وزن هفتاد تا صد پوند بدنیا می آید و در چند هفته اول از شیر مادر که پنجاه فیصد آن شحم است استفاده میکنند. سرعت ازدیاد و زنی حیوان خیلی

جها ن معا صر بسیار ی از حیوانات خو یشرا از دست داده و به سر حد نابودی کشانیده است. یکی از جمله این حیواناتی که رو به زوال بود خوک دریاییست که بخاطر منفعت شخصی شکارچی ها به هزارها راس نابود شدند اما زندگی اجتماعی و فزیولوژیکی خوک های دریایی ایشان را قادر ساخته تا از نابودی کلی نجات یابند. امروز بر علاوه دیگر جا های دنیادر چندین جزیره کوچک سان میگل در نواحی کالیفورنیا تعداد بی شمار خوک های دریایی به زندگی آرام خویش ادا میدهند. زمستان ایام نسل گیری و جفت شدن این حیوانات است که فعلا تعدادشان درین جزایر در حدود ده هزار حیوان میرسد. وزن حیوان نر تا حدود چهارتن و طول آن تا حدود هجده فوت میرسد اما حیوان ماده با اندازه یک سوم حیوان نر است. زندگی حیوان در آب به نسبت داشتن یک جوره پای برد دار آسان و در خشکه مشکل است. غذای خوک های دریایی را ما میان کوچک، ما میان بزرگ و دیگر حیوانات بحری تشکیل می دهد. قسمت زیاد وجود این حیوان را چربی تشکیل میدهد و شحم زیاد حیوان باعث بر باد او شده چه از یک خوک دریایی کلان تا حدود دو صدو پنجاه کیلن شحم حاصل شده میتواند که برای چوب کردن بعضی ماشین ها بکار میرود. قرار یکه در بالا تذکر یافت زمستان موسم



این خوک های دریایی که ظاهرا بی جان به نظر می آیند مرده نیستند بلکه در ساحل بر آمده، استراحت نموده اند.



غذای خو کهای دریایی عبارت از ماهیان کوچک می باشد

خود نگه میدارد. جنگ دو حیوان نیز عموماً تا زخمی شدن کلی یکی از دو حیوان دوام میکند و حملات زیاد تر به وسیله دندان های تیز صورت میگیرد. اما متأسفانه خطرناکترین دشمن این حیوانات انسان است که بعضاً بخاطر گرفتن شحم این خو کها نر و ماده آنها را بین میبرد.

که نصف شحم است. چوچه ها در يك مدت سی روز به وزن تا سه صد پوند میرسند. بعد از این مرا حل حیوانات نر، به خاطر نگهداشتن ماده ها و يك ساحه حاکمیت به جنگ های شدید تفوق طلبی و برتری می پردازند. حیوان نر و برنده بعداً در ساحه تسلط خویش تا حدود چهل حیوان ماده را برای

جسامت حیوان ماده تقریباً يك بر سوم حیوان نر است. بینی حیوان نر کلان و بسی تناسب است که حجرات هوا گیر در آن جا ه دارد. خوراك این خو ک عبارت از حیوانات بحری دیگر مانند ماهیان و غیره می باشد.

ضخامت چربی پوست این خو کها به چند اینچ میرسد و يك حیوان نر به قسم اوسط تا دو صد ده گیلن روغن مایع داشته میباشد جفت شدن بیشتر در ماه های زمستان صورت میگیرد و در اوایل نور تولد چوچه ها که وزن شان بین هفتاد تا صد پوند میباشد بدنیا آورده میشود و با شیر مادر



دو خو ک دریایی در حال جنگ دیده می شوند

سریع بوده و در مدت يك ماه وزن چوچه ها تا سه صد پوند می رسد. جنگ های شدیدی بین حیوانات نر در ایام نسل گیری صورت میگیرد و حیوان غالب تا حدود چهل حیوان ماده را با يك ساحه زمین در تحت سلطه خویش در می آورد در هنگام جنگ دو دندان تیز حیوان مورداستفا ده قرار میگیرد.



نمونه دیگری از خو ک دریایی

نظر به زندگی اجتماعی خو ک دریایی هیچ حیوان ماده بالغ نباید بدون القاح بماند و باری یکی از شرایط عمده حیوان است تا باین ترتیب نسل حیوان از بین نرفته و بقای آن تضمین شده بتواند.

زنبق های بزرگ آبی ناحیه آمازون

ترجمه کریم عطا

شب ها گرم بوده و حشرات را که به مقصد کرده افشانی وارد گل میشو ند قید کرده و روز دیگر آزاد میکنند. زنبق های این منطقه از بزرگترین زنبق های جهانست که قطر برگ آن تا حدود پنج فوت میرسند. دو ران حیات این نبات تا همین او اخر خوب فهمیده

در مناطق حاره بی دری آمازون نباتات و حیوانات عجیب و غریب دنیا پیدا میشود. یکی از این جمله هم زنبق های بزرگ آنست که گل آن در روز اول شکفتنش رنگ سفید و روز دوم رنگ بنفش بخود میگیرد. داخل گل

نشده بود اما دانشمندان حالا راز حیات آنها کشف کرده اند و علت اینکه چرا شب ها در بین گسل حرارت تولید میشود معلوم گردیده است. این نبات در آن نواحی دریای آمازون که بین يك تا پانزده فوت عمق دارد میروید. وقتی گل نبات آماده شکفتن باشد بروی آب ظاهر شده و در هنگام شب یانزدیکی های آفتاب نشست میشکند که دارای بوی تیز و خوش است. درین وقت حرارت داخلی گل زیاد شده و باعث پخش بوی گل میگردد. در شروع تاریکی حشرات کرده افشانی وارد گل میشو ند که زیاد تر بسان قانغوزک های کوچک است. حشرات از قسمت آلات گرد و ساز (انتر) تیر شده و خود را به قسمت های قاعده گل می رسانند که در آنجا حشرات گیرند. ماده آماده گرفتن آن هستند در وسط شب در چه حرارت داخلی گل کم شده، بوی آن ضعیف میشود و حشرات در داخل گل قید میمانند اما غذای نشایسته بی که داخل گل بوده خورا که حشره را تکمیل و شب حیوان بخوبی سپری میشود. صبح گاهان که حشره از قسمت تحت به طرف بالای آید در آن وقت با انترها در تماس شده و گرده را به گل دیگر انتقال میدهد. بخاطری که از این



سه نمونه از گل های زنبق های آبی ناحیه آمازون

بقیه در صفحه ۵۰

صفحه ۲۳

واز جذب این نوع نیروهاست که بین دو نفر محبت و نزدیکی بوجود می آید، و در غیر این صورت تراش از هم جداست، به طور مثال کودکی که به ورزش علاقه دارد، بدون شک بیشتر بسوی کودکان ورزش دوست متمایل میشود، و یا آنکه بین او و کودکی که به موسیقی علاقمند است، امکان ایجاد علاقه و نزدیکی به ندرت به وجود می آید و اگر چنین نزدیکی ها بی نیز به وجود بیاید، باز هم به عمق و ریشه نمیرسد و آن کودک با ز بیشتر به کودکان فوتبال دوست علاقه نشان خواهد داد بیشتر مادران میخواهند فرزندان شان ضمن این که دوستان خوب داشته باشند، خود نیز برای دیگران نقش یک دوست خوب را داشته باشند، و برای رسیدن به این مرحله راه های عملی بشمار می رود وجود دارد و تنهایی مادر آگاه و روشن فکر می تواند راه نمایی آن باشد، او لین قدم اطمینان از شخصیت کودک است و این که آیا این کودک می تواند معاشرتش با دیگر کودکان مفید و ارزنده باشد یا نه؟ و تنها کودکانی باین مرحله از رشد شخصیت میرسد که در محیط خانواده از امکانات پر روش قوای جسمانی و فکری به حدی لزوم بهره مند شده باشند و کودکانی که در خانواده های آگاه بدنی آمده باشند و شروع زندگی در معرض بررسی های دقیق و عوشیا رانه قرار دارند و رشد فکری و جسمانی آنان به طور منظم تحت نظر است به آسانی به این مرحله از رشد شخصیت میرسد و به صورت کودکان مفید به بار می آیند.



اطفال امروز

خوشحال بحال کودکان امروز

نیز اثر منفی بجا می گذاشت. تا اینکه در اثر توجه جدی حزب و دولت انقلابی پرستارانی بوجود آمد که نه تنها در فکر غمخواری کودکان بدل توجه نمود بلکه در نهایت به احیای همه زحمتکشان کشور که عمری در رنج و مشقات بسر برده بودند پلان ها و پروگرام های انسانی را روی دست گرفت. و برای ساختن یک جامعه انسانی که همه مردم بالخاصه کودکان که آینده سازان جوامع بشری اند، کوشش های فراوان به وجود آمد به امید ساختمان یک جامعه شکوفان که همه مردم بحریم و رنج کشیده و از جمله کودکان ماکه نونپالان برومند فردای کشور ما اند در پناهی صحت و سلامتی و مستفید از همه مزایای انسانی بسر برند به پیش درراه آسودگی هر چه بیشتر نسل فردا.

بروزند و رشد یابنده فردا پروگرام های قائلانه ای را طرح نموده و تطبیق نموده بودند که هر بخش و گوشه آن برای نسل آینده افغانستان بصورت روشن قائلانه و غیر عادلانه بود. در آن نظام برای کودکان افغانستان حداقل زمینه رشد سالم وجود نداشت، تبعیض و بدبینی و پروگرام های انحرافی از عمان آوان کودکی فکر و روان کودکان را به عطلت و سیستمی و بی پروایی سوق داده و تلاش در جهت بی بند و باری ایشان هر چه بیشتر عملی میشد نبودن کودکان ها، و نداشتن وسایل تعلیم و تریه غذا و محل رهاش برای اکثریت کودکان وطن ما رنج آور بود و فضای خفقان آن خیلی ها آزار دهنده و شکنجه آور بود و در اثر وضع و برخورد زشت فامیل بر روحیه کودکان

روش دوست یابی برای کودکان منزوی

مادران عزیز باید کودکشان را قسمی تر بیه کنیم که برای سایر کودکان دیگر مفید باشد. شما میدانید که نزدیک کردن دو مغز به هم یا یک گروه بگروه دیگر کار ساده ای نیست و از اهمیت خاصی برخوردار است یا بهتر بگویم چیز یکه نقش اساسی را بازی میکند عبارت از جذبه و یا نیروی عظیمی است که آدم های هم فکر و سلیقه را به هم نزدیک میکند. و به قول فیلسوف بزرگ «دوستان یک انسان قوای مقناطیسی او هستند.»

کودکان امروز افغانستان که مردان و زنان فردای این مرز و بوم و سازندگان فردای جامعه ما اند در شرایط کتونی انقلابی بهترین امید واری در زندگی نصیب شده اند، زیرا به همت والای حزب دموکراتیک خلق افغانستان و قوای مسلح خلق افغانستان تمام نا برابری های اجتماعی راه زوال رانی و بیماری جمهوری دموکراتیک افغانستان که با قیام پیروزمندان ۷ تیر ۱۳۵۷ قوای مسلح پایه گذاری شده و تقایف سترک دفع تمام موانع و برابری های اجتماعی را دارد که از سالیان دراز تا کنون توسط خاندان جبار و ستمگر نادری به وطنداران ماتحمل شده بود و خوشبختانه که بایک عمل انقلابی دزان فروریخته شد و پیروزی مردم اعلام گردید.

قبل از پیروزی انقلاب ۷ تیر ۱۳۵۷ تسلط نظام خانانان استبداد و ارتجاع فضای تیره و تاز که بالای روح و روان مردم حکومت مینمود که دوامش برای اکثریت مردم و بخصوص کودکان که آینده این کشور متعلق به ایشان است خیلی ها ناگوار مینمود. نظام ارتجاعی خاندان نادری ضمن پاسداری از ارتجاع و استعمار در راه تحقیق مردم و نابودی نسل

محبت کودکان چقدر لذت بخش است.



به طور مثال مادری که فرزندش را از نخستین لحظات زندگی زیر مراقبت درست میگیرد و میکوشد تا قوای با صره، سامعه، ذائقه لامسه شامه او را تقویه کند، می تواند اطمینان داشته باشد که کودک قوی و متکی به نفس را بار آورده است و چون عشق به زندگی همیشه زندگی را خوش آیند می سازد، بنابراین چنین کودکان هرگز تنها نمی مانند و هیچگاه دوستانش را به بهانه های بیبوده از دست نمی دهند، که یکی از شانه های اصلی زندگی پیوند خوردن با دیگران است و این خود نشانه این است که انسان اجتماعی است و از زندگی فردی نفرت دارد. چنین

کودکان پیوسته در معرض سوالات هوشیارانه قرار دارند که ایسن چیست؟ این راه به کجا میرسد؟ و آن چه معنی دارد. و نیز کودکان هم سن و سال رانیز به تحرك میاورند و آنان را نه تنها مشتاق و هم صحبت خود میسازند بلکه شور زندگی را نیز در آنان افزون تر میکنند. بر مادران است که اطفال منزلت و یاری گوشه گیر را اقله هفته یکبار در اجتماعات شرکت دهند مثلا کودک قدم زدن در یک جاده پرازدحام و یاپارک، رفتن به موزیم ها، باغ وحش و غیره اجتماعات که روی او اثر خوبی میگذارد.

یکی از زیبا ترین چیزها بیکه يك مادر میتواند به کودک هدیه کند، آموختن این است که چگونه میتواند در درجه اول با خودش دوست باشد. کودک که یادگرفت چگونه اوقاتش را به طور مثبت صرف کند نه تنها جسمش تقویه میشود بلکه فکرش نیز گسترش مییابد و به طور حقیقی احساس خوش بینی میکند. البته کودک در شروع به بعضی کمکها ضرورت دارد اما با روش صحیح پرورشی که شامل تقویه قوای روحی و فکری کودک میشود و آماده کردن تسهیلات روانی برای او به زودی روی پای خود ایستاده و به زندگی علاقه نشان می دهد و با این ترتیب

باشخصیتی که بدست میاورد هم برای خود و هم برای دیگران دوست خوبی میشود. چنین کودکان دوستان خوب را به آسانی از دست نمیدهند و به ایسن معنی که دادن محبت و احساس به اندازه گرفتن محبت و عاطفه اهمیت دارد. کودکان خردسال را بسیار دیده ایم که از نداشتن دوست و همبازی ناله و شکوه سر میدهند و فریاد میکشند که ما یک همبازی میخواهیم به این دسته از کودکان باید با روش صحیح فهمانده شود که تنها راه پیدا کردن دوست نشان دادن محبت و تمایل به دیگران است و تادرین راه پیشقدم نشود، به مقصود نمیرسد.

از گوشه گیری و انزوا بیرون شوید

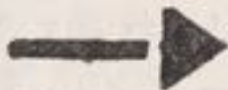
در جائیکه بسرمیبریم جهانیست پرازعیانو تلاش و کوشش این تلاش و کوشش که خود تلاش از تضاد میان نو و کهنه، صلح و جنگ خوشی و غم میباشد. تلاش نیست که در آن تحول به نفع امر نو، صلح و تساوی می انجامد. بنابراین در گمرو دار این تلاشها نباید گوشه گیری و انزوا را اختیار کرد بلکه برای مبارزه و تلاش انسانی باید بطور فعال منجیث يك فرد از اجتماع دردم جوار بر و وحدت با سایر

افرادی از جامعه در این تلاشها سهم گرفت. شما نو نهالان و سازندگان فردای جامعه که در حال شکفتن هستید باید نمره خویش را تقدیم مین و جامعه عزیز نمائید. از اینرو دیگر نباید خویش را ازین تلاشها و مبارزه دور نگه دارید و نباید درنگ کنید. بلکه بصورت عضو فعال جامعه بدون اندکترین خستگی به خاطر ایجاد امر نو، صلح و آرامی بکوشید در قدم اول خود را آماده اجرای این وظایف ساخت، در پی این تلاش و مبارزه افتید که

خصلت و کرمتر يك انسان آگاه و وطنپرست را بیاید و خویشتن را بدان معیار تربیت نمائید. برای رسیدن به اهداف فوق آگاهی کافی لازم است و این آگاهی را به جز از راه مطالعه و تجارب کسانیکه به خاطر این امر زندگی خویش را وقف نموده اند، زندگی نو، جامعه نو یعنی جامعه ای که همه بدون تبعیض و در مساوات کامل زیست می کند و استثمار فرد از فرد در آن وجود ندارد پس چه بهتر که از همین فرصت استفاده نموده و خویشتن را مطابق خواستهای اجتماع آماده نمود.



اینجا است که اطفال مفهوم زندگی را درک می کنند و شناخت حاصل می گردد. تفاهم می پر دازند در ارتباط با زندگی آینده خیالاتی در ذهن و دماغ شان جوانه می زند و تلاش می کنند هم سالان خود را به خواست شان معتقد سازند به آنها نزدیک شوند عشق ورزند و محبت نمایند و صدق و صفا نثار شان گردد.



انقلاب ثور

پیروزمی شود

توده های ملیونی زحمتکشانی بیدار شده از خواب گران را جلا بومرام شوم و ننگین خود را بالای شان تحمیل نمایند و یا به سخنان دروغین و فریبنده شان توده های وسیع مردم را بیش از این اغوا کنند و تحت ستم دور از انسانی و بهره گیری خویش نگهدارند به خاطر اینکه ظلم و احجاف ستمگری و غارتگری شان در عرصه مبارزات جهانی با تمام دروغ های شاخدار شان افشاء و رسوا گردیده و روز تاروز افشاء تر و رسوا تر میگردند.

مطلب قسا بل بیاد آوری اینکه آنها بیکه متعهد اند بایند در ارتقای سطح دانش متری و آید یو لوزی دوران سا ز طبقه کارگر تا پای جان بگو شدند ر خود را به سلاح دانش انقلابی در برابر دشمنان خود مسلح گردانند.

ما که فرزند عصر جنبش های رهایی بخش ملی و نهضت های متری کارگری در سطح جهان نی و عصر جوشان آزادی های انسانی از قید هر گونه ستم ملی و طبقاتی بوده و در دوران انقلاب های خروشان جهان نی بدنی آمده و در عرصه انقلاب کشور عزیز رشد و نمو کرده و در راه پیاده کردن آرمانهای

انقلاب شکوهمند ثور خصوصاً مرحله نوین و تکاملی آن چون شهاب بدون بیم و هراس به پیش میرویم و ارمانهای انقلابی - انتقال بیون کشور را با درک خویش تعقیب کرده و دشمنان سوگند خورده خویش را یکی بعد دیگری قلع و قمع نموده درینجا و آنجا گروه گروه ازین دشمنان رسوا شده و او با ش فرخته شده و سیاه را با عقب گرایان مرتجع داخلی به خاک و خون یکسان کرده راه پیروزی را بی در پی بسوی جهان نوین و متری، جهان سعادت ها و خوشبختی ها جهان برابری بنا و برادری ها طی کرده در جهت رسیدن به اهداف والای انقلاب ملی و دموکراتیک هر چه سر یعتر به پیش میرویم .
بقیه در صفحه ۵۳

و کنار جهان نصیب شان شده است دیگر در برابر آید یو لوزی دوران سا ز طبقه کارگر تا ب مقابله مت نیا ورده آخرین رمق حیات خود را در عرصه انقلاب های کارگری جهان سپری میکنند. آید یا لوزی گهای فیو دالی و ماقبل فیو دالی و بورژوازی با تکیه به نیروهای امریمنی ارتجاع داخلی و خارجی و امپریالیزم در راس امپریالیزم خونخوار امریکا که دیگر هرگز نمیتوانند اعتماد

برنده به کار اندازند و دیگران را نیز به آن مجهز و مسلح بسازند. جهان بینی های مبتذل و محقر و غیر علمی و آید یو لوزی های سفسطه آمیز و خرافاتی خواست توده های ملیونی بشر را اقناع کرده نتوانسته و آید یا لوزی های آن هم که تشت رسوایی شان از بام تاریخ افتاده و افتضاح عمومی را در مورد نظریات بی پایه و اساس خود ها کمایی کرده و شکست شرم آوری در هر گوشه

در عرصه زندگی برای هر انسان وطن دوست و وطنپرست ضروری است تا به خاطر امر صداقت و راستی در اجرای امور محوله به هموطنان شریف، نجیب مسلمان و زحمتکش خود وجیبه و فریضه عینی خود را ادا کرده به ارتقاء سطح دانش انقلابی شان سعی و تلاش خستگی ناپذیر نمایند چرا که بدون دانش انقلابی عمل انقلابی و وطنپرستانه در هیچ صورت به وجود آمده نتوانسته و نخواهد آمد.

برای اینکه وطنپرستان حقیقی و رهگشایان راه آزادی، استقلال ملی - حاکمیت ملی و تمامیت ارضی دموکراسی و صلح عملاً توانسته باشند قدم های مطمئن متین و استوار بر داشته مردم را از تمام بدبختی ها ((فقر و بیسوادی بی ثانی و بی لبا سی بی خانگی و در بدری آفات و امراض گوناگون جهل و خرافات حسادت ها و بد بینی ها جاه طلبی ها بلند پروازی های خود خواهانه نجات بدهند. و مصدر خدمات از زنده و شایان قدر شوند، باید برای بدست آوردن علم و دانش مترقی کسه رهنمای زندگی واقعی هر انسان بازرگ، آگاه شریف و حق شناس است برای ایجاد حیات نوین و شرافتمندانه در جهان امروزی سعی و تلاش بی گیر نموده و خصوصاً صناد دانش مترقی طبقه کارگر و جهان بینی علمی و تیوری انطباقی آنرا که از مهمترین و ضرورت ترین پدیده های دانش بشری امروزی بشمار میرود و حقانیت خود را چون آفتاب روشن و ثابت گردانیده است کسب کرده و آنرا چون سلاح

از : هارون یوسفی

صد هزار

خدا نگهدار تان

مادران

خدا نگهدار تان

خدا نگهدار تان

خواهران

وما : براه دور میرویم

برای حفظ کشور بزرگ مان

وما :

باطلوع آفتاب

برای ثبت نام میرویم

و با شماره ۹۰

با شماره های ۱۰۰ ، ۲۰۰

و با شماره های ده هزار و صد هزار

برای ثبت نام میرویم

• • •

صدای ما این وطن

به گوش ما رسیده است •

که : «ای جوان !

ز شیر ها ،

ز آریه ها .

به هر کجا نشستند ای

زمینت دفاع بکن» .

وما :

باطلوع آفتاب

به رهبری حزب مان

به قصد محو دشمنان

برای ثبت نام میرویم •

درین روزها که خاطره هفتادمین سال تولد شاعر، نویسنده و شخصیت اجتماعی اتحاد شوروی میرزا تورسون زاده نجایل شد، اکادمی علوم تاجکستان شوروی یک مقاله تحقیقی درباره اشعار و افکار این شاعر نامور عنوان روز نامه «هیواد» غرضی نشر فرستاد.

خلاصه و فشرده مقاله در صفحه (هتراو ژوند) روزنامه مذکور به تاریخ ۲ میزان به نشر رسید. اما هفته نامه ژوندون که ارج فراوان دانشمندان ارجمند و این شاعر خلقی قایل است خواست تا اصل نوشته را خدمت خوانندگان گرامی تقدیم نماید.

(ژوندون)

ادبیات نوی که ادبیات شوروی نام دارد در تاجکستان به برکت انقلاب اکتوبر به وجود آمده است و جزء ترکیبی ادبیات گوناگون ملیتی است که در اتحاد شوروی در ۷۷

زبان تالیف میشود و ترقی میکند، بنیاد گذار ادبیات نو شوروی نویسنده برویتاری

الکسی مکسیموویچ گورکی بود که با تالیفات گرانمایه خود در راه رشد و کمال تمام ادبیات

خلق های کشور شوروی قسم های متین و بزرگی برداشته است.

پایه گذار ادبیات نوتاجیک استاد صدراالدین عینی، نخستین رئیس اکادمی علوم تاجکستان

می باشد. دگراز استادان نظم انقلابی ابوالقاسم لاهوتی است که از شاعران ممتاز و مردان

فداکار بوده او نیز در سر گهواره ادبیات شوروی قرار داشت. استاد میرزا تورسون زاده شاعر

شهبیرو دانشمند فاضل و محترم از زمره همین افراد کبیر شناخته شده است.

حالا این سه تن در قید حیات نیستند ولی اسم شریف و آثار برارزش بدیعی و علمی آنان زنده و پاینده اند.

استاد ترسون زاده مرد صاحب دل در دوم ماه می سال ۱۹۱۱ در نامیل «استاد تورسون» نام شخص هنرمند (نجان) دره قره باغ وادی

حصار که موضع خیلی خوش منظره تاجکستان است چشم به عالم هستی می کشاید. زادگاه شاعر مکان هنر های زیبا و نفیس بود.

مال نساجها، کلابها، چرم گرما و چوبکاران قره تاغ در بخارا و سمرقند و حتی در هندوستان شهرت یافته بود اهل ده چون فارغ

کار میشدند شعر خوانی و شعر گوئی، سرود خوانی و بدبیه گوئی میکردند. استاد تورسون هم با امیدی کودک نوزاد را «میرزا» نام داد تا که او پسری شود با سواد عالم و فاضل.

اما طفلی و دامان مادر دیر دوام نکرد. دست بی

دردم

دردم

دردم



سر اینده آزادی،

صلح و دوستی

رحم مرضی و بارشته حیات «خال بی بی» مادر میرزا را زود بر کند. پس از چندی پدر میرزا نیز از عالم فانی در گذشت. اگر انقلاب کبیر اکتوبر (۱۹۱۷) خلفر نمیشد و بعد از آن انقلاب بغارا (۱۹۲۰) رخ نمیداد شاید میرزا مانند هزار ها فرزندان خلق تاجیک درسراخ بخت سرسام و سرگردان میشد. ولی از فیض انقلاب و یاری بی غرضانه خلق روس سرزمین تاجیکان نور طراوت تازه یافت ظالمان ستم پیشه سر تگون شدند، خلق آزاد و مملکت آباد و حیات آسوده و اهل زحمت شاد گردیدند. مکتب نو شوروی مری های غم خوار و مشفق میرزا تورسون زاده را به آغوش کشیدند. او دست اول در دوشنبه و سپس در تاشکند در دارالمعلمین تاجیکی تحصیل علم کرده بعدا به تاجکستان عزیز خود برگشت. در اداره روزنامه ها و مجله ها به خدمت پرداخت. در نوسازیهای کشور فعالانه شرکت ورزید دانش و استعداد و اشعار خود را به خدمت خلق و وطن اهدا کرد.

آن زمان، مبارزه های پر شدت صنفی سالهای جهد و عمل در راه بنیاد گذاری جامعه سوسیالیستی و ادبیات نوین، تربیه انسان کامل و اخلاق نجیب آن بودند، ادبیات شوروی در خدمت مردم زحمتکش در وصف دوستی، رفاقت و برادری و برابری ملتها کمر غیرت و همت بسته در ردیف خلقی که سر زمین بخت و سعادت می آفرید به زینه های تکامل میرسید. همچنان که مردمان گوناگون ملیت شوروی در مبارزه در راه ریشه کن کردن باقی مانده های دشمنان داخلی و برپا نمودن جامعه نوین عادلانه به امداد همدگر می آمدند، به یکدیگر کمکهای مادی و معنوی میرسانیدند، ادبیات نو شوروی نیز در پیشرفهای خود نه تنها به سر چشمه ملی ادبیات خیلی قدیمه و شی فارسی تاجیک بلکه آنچنین به میراث کلتوری و دست آورد های تازه ادبیات معاصر خلقهای دیگر نیز تکیه میکرد تجربه آنها را می آموخت. این آموزش همچون مکتب تکامل، دیپارت ادبی و نظاره ات قرابت خلقها هنوز ادامه دارد.

استاد میرزا تورسون زاده که در کسوره نبرد های اجتماعی چون بنا کار حیات نووسیر اثر واقعی استاد عینی و لاهوتی به کمال میرسید به زندگی و موافق ادیب در جامعه نظر وسیع و عمیق داشت.

وی صدراالدین عینی را استاد خردمند خود شماریده فدایی خدمت خلق و وطن و بیرق دار ادبیات پیشقدم بودن را از او آموخته است. در داستان (جراغ آبدی) که آن جاسیمای نورانی استاد عینی و ملاقاتهای پدرانه، او با شاعر تصویر یافته است میفرماید:

خود استاد مشعل شد او شد
جراغ مردم دنیای نوشد
به رویش نور بینم برق بینم
هویدا سر گذشت شرق بینم
جو عینی شرق اسیر و بنوا بود

به زیر جاه زندان آسیا بود
کنون شرق کهن بیدار گشتست
به آزادی پرستان یار گشتست
مبارزه صلحجویی پاک بینم
زمین، بودو گنوں اللاک بینم
اگر سر گذشت عینی به آغاز بیداری و خود آگاهی شرق راست آید زندگانی بر جوش و خروش میرزا تورسون زاده به مرحله های تازه مبارزه های قهرمانانه ممالک آسیا و افریقا در راه آزادی و استقلال خود موافق است.

این است که استاد شعر رابه اسلحه برای مبارزه بپیر نجات و خلاصی انسانیت از اسارت امپریالیستی، به ترانه دوستی و رفاقت خلقها تبدیل کرد.

نه تنها خود میرزا تورسون زاده با همین نیت و مقصد های نجیب شعر و داستانها به میدان می آورد بلکه دوستان و همصنفان و همدار او محمد عاصمی رئیس اکادمی علوم تاجکستان، عالم فاضل و دانشمند روشن ضمیر عضو وابسته اکادمی اتحاشوری، میر سعید میرشکر، عبدالسلا دهاتی، رحیم جلیل، باقی رحیم زاده، شامگردان استاد: مومن قناعت منشی اول اتحادیه نویسندگان تاجکستان، لایق شیرعلی شاعر نو پرداز و مدیر مجله (صدای - شرق) و دیگر ها با مقصد قرابت خلقها، آزادی و استقلال و بخت سعادت آنها زحمت می کشند و ایجاد کاری میکنند.

میرزا تورسون زاده فعالیت شاعری و دولتی و جمعیتی خویش را از ابتدا با همین راهوار کردو محبوب خلق گردید. او از سال ۱۹۴۶ تادم واپسین خود (۱۹۷۷) رئیس بی بدل اتحادیه نویسندگان تاجکستان بود. در این مدت او وکیل دائمی خلق در شورای عالی مملکت نیز بود. از سال ۱۹۵۸ وظیفه رئیس کمیته شوروی وحدت و همبستگی ممالک آسیا و افریقا را در عهده داشت. وی عضو اصلی اکادمی علوم تاجکستان منشی اتحادیه نویسندگان شوروی سوسیالیستی انتخاب گردیده بود. حکومت شوروی خدشهای ادبی و وجه عینی میرزا تورسون زاده را به اعتبار گرفت او را به عنوان عالی قهرمان زحمت سوسیالیستی مفتخر کرد. میرزا تورسون زاده همچنین صاحب جایزه های ادبی لنین، دولتی، جایزه رودکی و جواهر لال نهرو گردیده است. با وجود شان و مرتبه های بلندش او مرد خاکسار فروتن و مرد شناس بود. از تنهایی حذر میکرد و جای خود را همواره درین خلق میدید. در دوستی و رفاقت صادق به اهل دانش و فضل به ادیبان همکاران و شامگردان غم خوار شفاعت پیشه و مشفق بود.

میرزا تورسون زاده همچون فرزند وطن خواه و دل بند، بشر دوست و انسان پرور مبارز شعله ور راه صلح، آزادی و دوستی و رفاقت زحمتکشان شناخته شده است. او در این راه سعی و کوشش بسیار میکرد در خدمت خلق

و وطن و مردمان عدالتپیشه هرگز خسته
نهیگردید. با نیت صلح جویی و بشر دوستی
فاره ها و مملکتها را طی میکرد. همین میل
و خواهش، همین محبت در آثار گرانبهای
بدیعی علمی و مطبوعاتی استاد دیرزا تورسون
زاده انعکاس یافته است. اولین کتاب او
«بیرق ظفر» (۱۹۳۳) است که گاهزنی مردم
را در راه آزادی و ساختن حیات نو ترسیم
میکند. آخرین مجموعه اشعار شاعر که در واپسین
روز های حیات استاد انتشار یافته «باسبان
آتش» (۱۹۷۷) نام دارد سر ابا سرود عشق
و محبت و صداقت است در وصف زن و دوشیزه -
شان شرق شوروی. در طول این سالها استاد
میرزا تورسون زاده شعرو داستانهای فراوان
درامه ها و یادداشتهای زیادی تالیف کرد که
جلد های بسیاری را تشکیل مدهند. آنها به
زبانهای روسی، او کریمی، اوزبکی، قزاقی،
ادری و دیگر خلقهای شوروی، همچنین به
زبانهای خارجی ایالتی، عربی، بلغاری، انگلیسی
فرانسه، چکی و غیره زیاده در پنجاه زبان
انتشار یافته اند.

زمانی شمس الدین محمد حافظ شیرازی در
باره شهرت اشعار خود فرموده بود:

طی زمان بین و مکان در سلوک شعر -
کاین طفل یکشبه ره صد ساله می رود
همین سان شهرت به نظم را میرزا تورسون
زاده هم نصیب شده است. با لفظه در زمان
ما با میانجی گرمی زبان روسی بسیار خلقهای
دیگر نیز از ثروت معنوی تاجیکان بهره برداری
میکند خود استاد به همین معنی گفته اند:

جهان شناخت اگر نام تاجیکستان را
صدای ائین ما -

جمبول قزاقان را
زمین سبزی و نمریغش اوزبکستان را
زبان روس نمود است انتشار آن را
ایجاد میرزا تورسون زاده به گنجینه معنوی
خلقهای شوروی همچون در دانه های بی بها
داخل گردیده سه وظیفه مهم را به جای آورد:
یکی تربیه انسان کامل مبارز، دیگری وحدت
خلقها و مملکتها، نهایت به پایه های ترقی
برداشتن ادبیات ملی.

افغانها و ایرانیها که با تا جیکان نه تنها
همزبان و همسایه بلکه تاریخا خویش و آریب
بوده در گذشته مدنیت معنوی مشترک عالمشهر اول
بنیاد کرده اند، آثار میرزا تورسون زاده را
مثل اشعار شاعران خود مطالعه میکنند.

سبب در دل راه یافتن آثار میرزا تورسون
زاده در آن است که اشعار او با اقتدار فوق
العاده و صمیمیت کامل مبرو محبت و صداقت
گرم و جوشانی نسبت به خلق خود و تمام
انسانیت ترقی پرور تالیف یافته اند. در آنها
شخصیت شاعری حلول شده که جسم و جان
اوبا مهر خلق و وطن پرورش یافته است.
واونه فقط به سر زمین آزاد و سبزو خرم خود
بلکه به تمام ممالک اسیادل باخته است.
به همین معنی میرزا تورسون زاده در داستان

صدای آسیا فرموده است:

آسیا!
مانند مادر مهر بانستی مرا
مهره مبردل و بهتر زجانستی مرا
آسیا زامن به چشم خویشتن سنجیده ام
چیره خندان فرزندان آن رادیده ام
شاعری که دوستدار خلق و وطن است دیگر
ملتها و کشورها را نیز از صندق دل دوست
داشته میتواند. میرزا تورسون زاده چنین
شاعری بود و ایجاد یات او پیش از همه مبرنامه
فرزندی اوست نسبت به تاجیک و تاجکستان
نسبت به مملکت شوروی و مردم وی، مخمس
«مملکت طلایی» که در سالهای جوانی شاعر
انتشار گردیده است به سرود حقیقی وطن
تبدیل یافته است.

در شعر (عقاب) که در وصف نیکوکاریهای
خلق کبیر روس سروده شده است شاعر از
وحدت خلقها سخن رانده میگوید:

پسر و دختر ان یک پدریم
شعله آفتاب یک سحریم
بخت و تقدیر ما یگانه بود
مرغ بخت یک آشیانه بود.

در آثار میرزا تورسون زاده غایه های
وطنخواهی علاقمندانه با غایه های دوستی
برادری، همکاری و همبستگی مردمان عام
افاده می یابند. اعتقاد نامه شاعر انسان پرور
چنین است:

زنده ام تادمی که من به جهان
دوستی را سراپم از دل و جان
میرزا تورسون زاده درد استانیهای خود
(بسروطن)، (برای وطن)، «حسن ارا به کش»،
«جان شیرین»، و دیگر ها دوستی، وحدت و
همکاری و همبستگی مردمان شوروی را می سراید
مبارزه قهرمانانه آنها را برضد دشمنان داخلی
باسهچیان و در دوره جنگ دوم جهان به
مقابل فاشیسم آلمان که به وطن محبوب ما عهد
شکنا نه حمله آورده بود به رشته نظم میکشد.
در دوره نبرد های تاریخی، در راه آزادی و
استقلال چنین سخنها حکمتناک میرزا تورسون
زاده و در زبان جنگاوران تاجیک بود:

عر که جسور است وطن جای اوست
شان و شرف عاشق شیدای دوست.
هر که دلیر است تگردد غلام
زنده و از ادبها ند مدام
ذره نداده به دشمن امان
پاک نمایم وطن را از آن
تا وطن و خلق کند افتخار
از هنر تاجیک پراقتدار.

میرزا تورسون زاده در همان سالهای دهش
جنگ دوم جهان هم تنهادر غم آزادی خلق خود
نبود وی کلام خود را مثل اسلحه برابه خدمت
بشر در راه آزادی آن استفاده میکرد. جنگاوران
شوروی را برای ستایندن انتقام از دشمنان
دون دعوت می نمود:

بقیه در صفحه ۴۲

سایه گیسو

تکلیفته مه، ز گوشه ابروی او، هنوز
خورشید، زیر سایه گیسوی او، هنوز
تکلیفته از عذار و خشن، باد صبحدم
شبنم نریخته، ز گل روی او، هنوز
ای پرده دار! جان، به لب آمد، وصال کو؟
گفتا: ندیده آینه هم، روی او، هنوز
یکبار در سرشت گلم، جلوه کرده است
می آید از دعاغ گلم، بوی او، هنوز
خال سیه بچیره گرمش، نگر که چون:
برشعله، سجده میکند هندوی او، هنوز؟
منصور عشق، ز خم تو، ناصور گشته است
خونبست، لاله میدمد از گوی او، هنوز
لب تشنه محبتش آب بقا، نغورد
خضر هم تکرده تر، دهن از جوی او، هنوز
«دهقان» برو به کویش و چشم از جهان ببوش
کزدیده دم نهر کند آهوی او، هنوز
غلام سرور دهقان

داغ فراق

شیم جو نرمس هستت بخواب می آید
بجای گرمی ز چشم شراب می آید
بگو به غنچه نهان در حجاب نرم شود
که آن پری به چمن بی حجاب می آید
« مگر تو شانه زدی ز لطف عنبرانشان را »
که با نسیم سحر مشک ناپ می آید
دمی که دیده برویتو می گنم و شن
به پای بوسه من آفتاب می آید
به نایق ابروی خو بان کنم ادای نسا ز
به خاطرم جو خیال خواب می آید .
جو چشم همت من نیست بسر نواله چرخ
چرا نصیبه ام از وی عتاب می آید
من از پریدن رنگ خو داینقدر دانم
که قا صدم ز دوش بی جواب می آید
« سنا، بداع فراق که؟ اینقدر سو زی
که از کلام تو بوی گیساب می آید

محمد اکبر - سنا، غزنوی

چشم تو

آندم که مرا بر رخ جانان نظر افتاد
عشقی بدل زار و هوای پسر افتاد
تا از رخ خود پسرده بر الگندبت من
در سپهر بتان ولوله و شور و شرافتاد
چون تیغ دو ابروی وی آمد بر چشم
از دست همه لشکر خو بان سپر افتاد
رفتم که ببوسم کف پایش ز سر عجز
لرزید تن از شوق و نفس در شمر افتاد
هر قطره آن لعل و جواهر شدویا قوت
اشکی که بدامان من از چشم تر افتاد
آوازه عشق من و او رفت به آفاق
هنگامه بد یوان قضا و قدر افتاد
گفتا که چرا هرزه ببوی روی او
هرکس که در پس راه بیاشد به سر افتاد
گفتم که چه باشد غنچه عنبری زار
از بر تو روی تو بقلبم شرد افتاد

سید اسحق عنبری

مستی

دادیم به یک جام ز کف نقد روان را
مستیم و نداریم غم سودوزیان را
جز تو دگری کیست درین میکده ساقی
کز اطف بگیرد خیر بی خیران را
غافل مشو ای پیر خرابات که زهاد
بستند به ویرانی میخانه میان را
بس گوهر شهباز که از خامه فشاندیم
المسوس ندانست کسی قیمت آن را
المنته الله که من و شمع درین بزم
گفتم بیخن تا رقی بود زبان را
تحریک کند عشق که با ایشه پیری
در رشته عشاق که کنم بازدمان را
آداب «نویده» از من دیوانه چه خواهی
مستی ز کف عقل ربوده ست عنان را
استاد نوید

ستا ولور

زه ...
ستا دميني به ولور كي
تر هغو سرو گلونو
ورځه نه موم ،
چي :
هم ستا لپاره ،
زهاله شپينو وينو
را يو كيږي ...

دوکتور زيار ، ۶۰۴۷

سیدیمین بدن

زما تابرده آن بالا بلادل
توگونی شد گرفتار بلا دل
شده تلخ از غم او کام عیشم
چرا دادم به آن شیرین ادا دل
نموده بیقرارم همچو سیم آب
به آن سیمین بدن دادم چرا دل
به جز جوړو جفا چیزی نکرده
زمن تابرده است آن یو فا دل
نیفتد بیدلان را تا قیامت
بدست خوبرویان ای خدا دل
مچو دل از من دلداهه دیگر
که برده از کلم آن دلربا دل
ندانستم که بی انصاف بودی
میان د لبر ا ن دادم ترا دل
کسی جز تو نخواهد بردش از من
نمی باشد چنین بینست و پا دل
چنین از ناولک سوراخ سو راخ
چه سازد با تو کافر ما چرا دل
نمی باشد گناه دیده شایق
بود دایم بلای جان ما دل

شایق جمال

رضای دوست

بلب بغیر محبت کثای دیگر نیست
بجان دوست که مارا هوای دیگر نیست
صبا بگوی به او گر گذر کنی سو یش
که جز رضای تو مارا رضای دیگر نیست
مریض عشق که سودای تست دو فکرش
رضای تست دوایش دواي دیگر نیست
زما جرای دگر بس کن ای حبیب اکنون
که غیر عشق توام ما جرای دیگر نیست
تویی که جذبه عشق تو میکند جد به
درین حدیقه مرا کبر بای دیگر نیست
بکوی زنده دلان يك سخن بود کافی

(وفا) خموش که جای نوای دیگر نیست

کابل - کارته سخی

پنجشنبه ۱۹ سنبله

۱۳۶۰

حسین و فا سلجوقی

وطنوالو!

راځي یو شو وطنوالو
سره یوشو یوستگر شو
دوحدت لاسونه ورگرو
له نفاهه را بهسر شو

دوستان لپاره یسو شو
پستانه که تاجیکان یو
داوطن دتولو کور دی
هزاره که بلوخان یو

او زبکان که ترکمنان دی
واړه - یو افغانان یو
«دماو کوردی دامورگوردی»
موز ددی خاوری بچیان یو

شه تاریخ لرو روښانه
موز بچی داندلاب یو
دوطن هر یو دښمن ته
قبر جن غوندي سیلاب یو

ازس موبیا وار دهمت دی
ملاوی وتری خوانا نو
سره یو شی سره یوشی
ای اصیلو اتلا نسو

دوروزی خوږه فضاکی
داوطن جنت نشان کړی
انقلاب ترسیوری لاندی
جوړ داخیل افغانستان کړی

ح : «آبرون»

کابل اسمایی واپ دتوراتلسمه

نگرشی بر زندگی و رمان گنچاروف



الکساندر ویچ گنچاروف

ایوان الکساندر ویچ گنچاروف در سال ۱۸۱۲ در شهر سیمبیرسک (اولیا نو فسک امروزه) در خانواده نیمه اشرافی و تجسارت پیشه چشم به جهان گشود. این زمانی بود که زادگاه نویسنده هنوز چهرهٔ برازنند صورت بندی نوع سرواژ روسیه را داشت. جداواز وظیفه کتابت در نغد عسکری به رتبه تورنی رسیده و افتخار اشرافیت را برای خانواده خود کمانی کرده بود.

گنچاروف به عمر هفت سالگی پدر خود را از دست داد. مادر او که زن با انرژی بود بر علاوه مواظبت از دو پسر و دو دختر امور تجارت را نیز پیش می برد. گنچاروف ابتداء شامل مکتب خصوصی اشرافی گردید و تعلیمات ابتدایی زبان های خارجی را در آنجا فراگرفت. در سال ۱۸۲۲ به شهر مسکو رفت و در آموزشگاه تجارتنی به تحصیل پرداخت. هشت سال بعد آموزشگاه تجارتنی را ترک گفته و در رشته ادبیات شامل پوهنتون مسکو گردید. در سال ۱۸۳۴ بعد از فراغت از پوهنتون به شهر آباپی خود اولیا نو فسک عودت نمود و از آنجا به پتر و گراد (نئین گراد امروزه) رفت و به کار ترجمانی در وزارت مالیه مشغول شد. در سال ۱۸۵۲ به صفت منشی هیات سیاهان روسیه در کشتی پو تیاتین از پتر و گراد حرکت کرده و بعد از بازدید سواحل اروپا، اقیانوس اطلس، سواحل افریقا، بحر هند، چین و جاپان از راه سایبیریا به پتر و گراد مراجعت نمود و کتاب یاد داشت های سفر او بداخل دو جلد به نشر رسید.

گنچاروف مدت چندی بجهت کارمند ساتسور مطبوعات و ادیتوریکی از روز نامه های رسمی به کار پرداخت و عضو شورای روزنامه نگاران شد. سر انجام بعد از سی سال وظیفه به تقاعد سوق گردید و در سال ۱۸۹۱ به عمر ۷۹ سالگی در شهر پتر و گراد وفات کرد و تمام دارایی خود را به فامیل پیشخدمت سابقه دار خود بوسیله گذاشت.

آثار بزرگی را که گنچاروف به رشته تحریر در آورده عبارت از حکایت معمولی، ابلوموف و پرتنگاه بوده که بنام تریلوگ گنچاروف یاد میگردند.

گنچاروف بار ها گفته است که این عرسه رومان جزء لاینجزای یکدیگر بوده و در حقیقت یک رومان واحد است.

رومان ابلوموف خیلی زود بعد از ختم جنگ کریمیا زمانیکه تضاد بین نظام فیودالی نوع

سرواژ سرمایه داری در روسیه بیش از پیش روبه شدت میرفت در مطبوعات ظاهر گردید. علت اساسی شکست روسیه در مقابل ترک ها در این جنگ با وجود آن همه شجاعت و از خود گذری عساکر روس سوال مهمی بود که در برابر مردم این کشور قرار گرفت.

رومان ابلوموف به مثابه کلیدی بود در جهت درک وضع اجتماعی روسیه بر علت اساسی ناتوانی کشور. البته روشنفکران روسیه قبل از بهمان آمدن رومان ابلوموف علت اصلی این همه نارسائی ها را میدانستند و تقایص نظام سرواژ را که تاجه حد سدره پیشرفت در کشور میگردید فاش مینمودند. ولی در سال های ۵۰ قرن ۱۹ مساله عطف توجه به خطر ناشی از حقوق سرواژ و تشخیص صریح این مرضی مخوف اجتماعی بسیار مهم بحساب می آمد.

گنچاروف با هو شمندی کامل این مرضی مهلك را تشخیص نمود و بانوشتن رومان ابلوموف حقوق سرواژ را باچنان نیروی قلمی داغ ننگ زد که کلمهٔ (ابلو موفشینه) یعنی پیروی از راه روش ابلوموف یا ابلومیزم از همان زمان ظهور رومان موصوف به کلمه عام نامطلوب تبدیل گردید و در ردیف مفاهیم رخوت، تنبلی و بی تصمیمی که مانع هر نوع پیشرفت اجتماعی و فرهنگی میشود قرار گرفت.

پیدایش واژه ابلو میزم ناشی از روش چهره یا کرکتر اصلی رومان ابلو موف میباشد. ایلیا ایلیچ ابلوموف چهره روشن ملاک روسی بوده که بادر آمد مالکیت نوع سرواژ خود زندگی میکرد. او شخص تحصیل یافته و با فرهنگی بود. او زمانی فکر میکرد تا توان دارد در راه رفاه و سعادت روسیه خدمت نماید، به کشور های خارج برود، دانش خود را غنی

تر سازد. آن وقت او تاکید میکرد که سراسر محتوای زندگی انسان را کار و اندیشه تشکیل میدهد. حتی زمانی هم به شعر و شاعری رجوع کرده بود. او نسبت به همردیفان خود با فراست مینمود، مهربان و حلیم بود. ولی این انسان شریف و با فرهنگ روزهای متمادی رابه روی تخت خواب خود میگذرانید. علت این همه ناتوانی و بیکارگی او را بی تصمیمی و تنبلی تشکیل میداد. در نتیجه این اوصاف تبهن هر نوع آرزوی کار عملی در راه رسیدن به ایدئالش از بین میرفت. او فکر میکرد که برای چه باید جدو جهد نمود در حالیکه میتوان با آن هشت تنه هزاریکه بدون دردسر از اجاره زمین خود میگرد امرار حیات نماید. او به تدریج رابطه خود را نخست با ماموریت خود و سپس بادوستان و آشنایان قطع نمود.

او کار ها را دائما به فردا ها میگذانست و نمیخواست سلسله استراحتش بگسلد. ابلوموف بعضاً دست به مطالعه میزد ولی از مطالعه نیز زود خسته میشد و کتاب همچنان ناخوانده باقی میماند. رخوت و تنبلی دماغی همه دانش ایلیا- ایلیچ رابه هستی بی ثمر تبدیل میکرد. ابلوموف بیش از همه از تغیر در زندگی هراس داشت. از کار نوشتن، بررسی امور

خانه و از تبدیل خانهٔ کوچکش به خانه جدید بیم میکرد، افتادن در بستر را ترجیح میداد و از خواب و خیال خوشش می آمد او زمانی اعتراف نمود که زندگی برای او کار رخوت بار و مشکل است. او شکایت میکرد که همه چیز را درک میکند ولی قوهٔ اراده ندارد.

بی تصمیمی، رخوت و تنبلی، هراس داشتن از حرکت و زندگی، ناتوانی در راه انجام کار عملی، تعویض زندگی واقعی به زندگی تخیلی و غیر مشخص عبارت از آن عواملی بود که ابلوموف را از شخص نورمال به تنبلی بی معنی تبدیل میکرد.

نویسنده رومان ابلوموف تمام این اوصاف نامطلوب را در کلمهٔ ابلومیزم خلاصه مینماید. برای خوانندگان محترم شاید این سوال پیداشود که چه شرایطی میتواند موجب پدید آمدن ابلومیزم گردد. مولف جواب این سوال را در یکی از باب های رومان ابلوموف چنین ارائه نموده.

ایلیا ایلیچ ابلوموف در املاک خود واقع در قریه دور دست محکوم به نظام سر واز که تقریباً شش صد کیلو متر از پتر و گراد فاصله داشت تولد و پرورش یافته بود.

قریه «ابلو موفکه» یکی از ده های تیره و تار روسیه بود که معمولاً زندگی رخوت بار و پز - مرده را سپری مینمود و از هیچ طرف هیچگونه خبری به آن نفوذ نمیکرد، حتی تبادل نامه های شخصی در ابلو موفکه کار معمولی بحساب نمی آمد. ابلو موف ها مکاتیب خویش را با ترس و هراس مارک گذاری میکردند و بیم داشتند که مبدا مکتوب شان بلائی بر سر شان بیاورد. زندگی دور افتاده ابلوموفکه دوران اقتصاد طبیعی رابه یاد میداد. در زندگی ابلوموف ها هیچگونه دلچسپی معقولی سراغ نمیشد. درک آنها از حقیقت زندگی جز افسانه های خیالی، روایات پوچ و خوش باور و جهان اعجاز آمیز شان چیز دیگری نبود. ابلوموف ها برای مفاهیم گوناگون از خود شگون های داشتند: اگر نوك بینی شان میخارید فکر میکردند مشروب بی نصیب شان میشود، اگر پشت بینی شان میخارید واقعه مرگ را پیش بینی مینمودند، باخاریدن پیشانی در فکر ادا ای احترام میشدند، اگر لب ها با یکف پای شان میخارید تصور میکردند که چانس بوسیدن دارند و بابه سفر خواهند رفت. زندگی دوران سرواژ روس آکنده از سیستم مکمل اینگونه شگون ها و اعتقادات واهی بود.

در ابلوموفکه توجه بیشتر به خوار بسار معطوف میگردید. ایام عید و برات نسبت به روز های معمولی فقط از نگاه بخور و بنوش شکم سیر فرق میکرد. تربیه اطفال ابلوموفکه نیز تحت تاثیر این طرز زندگی قرار داشت پس واضح است که عادات و اندیشه های ابلوموف ناشی از تاثیر تبهن حقوق سرواژ بوده و هیچگونه فکر دیگری استوار به شالوده نظام سرواژ نیبود اصلا در ذهنش حضور نمیکرد. حس محافظه کاری در ابلوموف بنابر روحیه ناشی از حقوق سرواژ نیرومندتر میشد. او مخالف احداث جاده بین شهر و قریه بود. او فکر میکرد که جاده راه را برای رفت و آمد باز مینماید و شهربان به قریه بداخل می آورند و در ترویج سواد کمک میکنند. به نظر ابلوموف با سواد شدن دهقانان ضرر داشت اومی گفت اگر دهقان با سواد شود دیگر زمین را قلبه نخواهد کرد. در کار ابلوموف برای پیشبرد نظم سرواژ هیچگونه ابتکار ملاحظه نمیشد و این ناشی از رخوت و تنبلی او بود. چهره دوم رومان ابلوموف «زخار» است. زخار پیشخدمت تبهن دوران حقوق سرواژ روسیه بوره و بارو حیه جاهلانه و برده وار خود ماهیت ابلو میزم دوران سرواژ را تصریح مینماید و در توضیح کرکتر چهره اصلی رومان ابلوموف کمک میکند.

مترجم

ابلوموف

ایلیا ایلچ ابلوموف مردی که بیش از ۳۳ سال نداشت در یکی از خانه های شهر پرتفوس ایالتی در بستر خود افتاده بود . عقرب ساعت ۸ قبل از ظهر را نشان میداد . ایلیا ایلچ نه اینکه بخاطر رفع بی خوابی یا کدام خستگی دیگر ترک بستر نمی نمود بلکه این کار معمولی و عیشگی او بود او اکثر اوقات خود را در بستر خویش می گذراند و از لمیدن در آن لذت می برد . او در خانه مسکونی خودش سه اتاق دیگر نیز داشت که روز ها به درون آنها سر نمی زد .

اتاق خواب ایلیا ایلچ در نگاه اول نسبتا زیبا و منظم نظر می رسید . در آن یک میز تحریر خیلی مرغوب بادو آرام چوکی رویه ابریشمی ، پرده هایی از پارچه قیمتی فالینچه های زینتی ، تابلوها ، بعضی اشیاای برنجی ، جینی باب و بسیار چیز های مقبول خورد وریزه دیگر دیده میشد .

اما زمانیکه بیننده کمی دقیق میگردید او راست وچپ خود را مینگریست خیلی زود نابسامانی زیادی را در آن مشاهده میکرد . فالینچه هارا بلکه های دیرمانده می یافت ، ورق شانی های چوبی را جدا شده می دید ، در کنج و کنار خانه و اطراف تابلو های خال خورده و تارهای عنکبوت را ملاحظه مینمود ، آینه را عوض دیدن سرو صورت بسرای یاد داشت کردن مساعدتر می یافت خال و خروج در اینجا کاملا دست ناخورده مینمود .

چی نشست وپشتی های چوکی هاعمیق گردیده بود ، روی پاک دیر وزه برپا زوی یکی از آن چوکی ها مشاهده میشد . روی میز بشقاب ناپاک ، نمکدانی چرکین ، پارچه های نان خشک ، استخوان جویده که از شب باقی مانده بودند بنظر می رسید . چند کتاب خال پر وروز نامه های کهنه روی رفک هاو فرش خانه به چشم می خورد .

اگر این بشقاب روی سفره بیب جوار بستر که تازه دود میداد و آفای لهیده در تخت خواب دیده نمیشد غالبا گمان میرفت که اینجا هرگز کسی بودوباشی ندارد . خود آقا باوجود این همه بی نظمی باچنان بی میلی و سراسیمگی به آن نگاه میکرد که که گویا از خود میبرد چه کسی این همه چیز هارا به اینجا کشانیده ، آنجا واینجا رها کرده . دلیل این نابسامانی خواه نانی از بی علاقگی ابلوموف به مال و متاعش باشد وخواه از عدم توجه بیشخدمتش زخار سرچشمه بگیرد بهر حال منظره اطاق طوری مینمود که هر بیننده اندک با ارادت را تکران میساخت .

ایلیا ایلچ با صدای اندوهناک گفت :
- آخر این چه کاریست که من میکنم ، باید تصمیم گرفت ، تاخیر لازم نیست . جدی گردید و نعره زد سزخار !

شخص سالخورده که کرتی خاکستری رنگ به تن داشت واز بین پارگی های زیر قول او قسمتی از بدنش معلوم میگردید ، داخل اتاق شد مگر ایلیا ایلچ در فکر خود فرو رفته بود و متوجه ورود زخار نشد . بعد از چند لحظه

نویسنده : ایوان الکساندروویچ گنچاروف

ترجمه و تلخیص از : داکتر محمد عزیز

شکند .

ایلیا ایلچ نخواست خلاف آنرا ثابت کند و پرسید .
- پیدا کردی ؟
- لافاه عایی اینجا هست ؟
- نه خیر ، این ها نیستند .
- پس چیز دیگری نیست .
ایلیا ایلچ بابی صبری گفت :

- برو من خودم میخیزم ویدایش میکنم . زخار رفت و همینکه میخواست بر سر تخت خواب خود بنشیند تکرار صدای ابلوموف بگوشش رسید : « زخار سزخار ! » .

ساره ! خدای من این چه عذابی است ، بهتر بود اگر خدا مرگ میداد زخار بعد از ادای این کلمات باز هم به اتاق خواب آقا داخل گردید و گشت :

- چه می فرماید ؟
- ساله زود شو ، دستمال بینی مره بیار ، تو باید میدانستی که من چه میخواهم .

- از کجا باید میدانستم که شما دستمال بینی فروروت دارید ؟ من که فالین نیستم . زخار همه جار ا پایید و دستمال را نیافت روانه سالون شد اما ابلوموف صدا کرد :

- کجا میروی ، همه روز است که ساون نرفته ام ، اله زود شو ؟ ...
زخار جواب داد :

- اینجا که نیست ، دیگر کجا را باید بیابم ، اینه اینجا به زیر پهلوی شما ، بگیرید . شما که خود بر سر آن خوابیده اید و باز میخواهید که من آنرا پیدا کنم .

زخار راه خارج شدن را در پیش گرفت ، اما ابلوموف که از اشتباه خود کمی خجل شده بود فوراً برای علامت کردن او دلیل دیگری تراشید .

- تو که کور نیستی چرا این جاهه چیز ناپاک است ، آخر تو چه کاری میکنی مگر این ناپاکی وگردو خال را نمی بینی ؟

زخار با صدای اندوه ناک گفت :
- مگر من هیچ کاری را انجام نمیدهم ؟ - جان خود را تباه کردم ، هر روز جاروب میکنم و همه چیز هارا صافی مینمایم .

زخار به روی خانه و میز نان اشاره نموده افزود :

- اینک ببینید اینجا چه خوب پاک و مرتب گردیده ، گویی برای عروسی آماده شده باشد دیگر چه باید بکنم ، شما که می بینید .

ابلوموف به بشقاب و توتو های نان روی میز ، دستمال بالای چوکی و به تمام بی نظمی ها و ناپاکی های داخل اطاق اشاره کرده گفت :

- این چیست ، آن چیست ، این دیگر چیست ؟ زخار بشقاب را از سر میز برداشته جواب داد :

- البته که این ها را در ست میکنم .
بقیه در صفحه ۵۱

زمانیکه ناگهان چشمش به او افتاد پرسید :
- خیریت است ؟
- شما صدا کردید .
- سه ! اوه ، نمیدانم برای چه صدا کردم ؟
رو به جای خود ، اگر بادم آمد باز هم صدایت میکنم .

زخار رفت و ایلیا ایلچ که در جای خود افتاده بود راجسح به مکتوب دیروزه فکر میکرد . بانزده دقیقه دیگر نیز سپری شد . بعد کمی جدی گردید .

- خوابیدن بس است ، باید برخیزم ...
تویا که يك بار دیگر نامه ناظر خود را بدقت مطالعه نمایم ، خیستن که کار مشکل نیست ، باز میخیزم و زخار را صدا نمود .

زخار آمد لیکن ابلوموف باز هم در فکر خود بود . زخار لحظه منتظر ماند و از گوشه چشم به او نگاه میکرد و بالاخره نفرت و انزجار او را فرا گرفته بسوی دروازه روانه گردید . ابلوموف مانع رفتن او شد .

کجا میروی ؟
زخار غم غم گنان گفت :
- شما که چیزی نمیگویید ، بس برای چه باید ایستاده باشم .

- چرا ، مگر یا عایت خشک شده ، تو می بینی که من چقدر پریشانم ، تو باید انتظار بکشی ، از اتادن بر سر بستر دل تنگ نشدی ،
بیار مکتوبیکه دیروز از ناظر رسیده بود .

- کدام مکتوب ؟ - من که هیچ مکتوبی را ندیده ام .

- مکتوبیکه از بسته رسان تسلیم شدی .
زخار کاغذ ها و اشیاای بالای میز را سرور زیر کرده گفت :

- نمیدانم شما او را کجا گذاشته اید .

- تو هیچ وقت از چیزی خبر نداری ، آنجا در کاغذ دانی ببین ، عقب چوکی را نگاه کن ،
بین که پشت دیوان نه افتاده باشد . ببینی که بازوی آن چوکی شکسته ، باید نجار می آوردی و تر میمش میکردی ، تو که خودت آنرا شکسته ای .

زخار جواب داد :

- من نشکستانده ام ، خودش شکست این که چیزی ابدی نیست ، بگوروز حتما باید

نوایی

یارب آن مہیجہ شوخ، زمیخانہ کیست
 مست در میگذر از ساغر و بیمانہ کیست
 سوی مسجد شدو غیرت آن میکشدم
 پیش من گرچہ یقین است کہ در خانہ کیست
 کتج حسن است و سوی اہل محبت گذرش
 وہ، کہ تاہیل دلش، جانب ویرانہ کیست

خلق دانست کہ آن اشک پری بار منست
 دل سودازدہ، نا گفتمہ کہ دیوانہ کیست
 شہرت رندیم، ارنیست یقینت بتگر
 کہ بہر انجمن میگذر افسانہ کیست
 گویم، چشم سیاہ تو، کرا قائل شد
 شوخ خونریز بین تر گس مستانہ کیست
 نصد مرغ دل فانی، اگر آن چشم نکرد
 طرہ و خال توبس، دام کہ ودانہ کیست

حافظ

منم کہ گوشہ میخانہ خا تقاہ منست
 دعای پیر مغان ورد صبحگاہ منست
 گرم ترانہ جنگ صبح نیست چہ باک
 نوای من بسحر گاہ عذر خواہ منست
 ز یاد شاہ و گدا فارغم بخدمت اللہ
 گدای خالک در دوست یاد شاہ منست
 غرض زمسجد و میخانہ ام وصال شہاست
 جز این خیال ندارم خدا گواہ منست
 از آن زمان کہ بدین آستان نہادم پای
 فراز مستند خورشید بساد گاہ منست
 مگر بتیغ اجل خیمہ بر کتسم ورنی
 زمین از در دولت نہ رسم وراہ منست
 گناہ اگر چہ نبود اختیار ما حافظ
 تو بر طریق ادب باش و گوناگاہ منست

حافظ

یارب این شمع دلفروز زکاشانہ کیست
 جان ما سوخت برسید کہ جانانہ کیست
 حالیا خانہ بر انداز دل و دین منست
 تاہم آغوش کہ میباید و همخانہ کیست
 بادہ لعل لبش کز لب من دور مباد
 راح روح کہ و بیمانہ کیست
 میدہد ہر کسش اسونی و معلوم نشد
 کہ دل نازک او مایل افسانہ کیست
 یارب آن شاہ وش، ماہ رخ، مہر فروز
 در یکتای کہ و گوہر یگانہ کیست
 دولت صحبت این شمع سعادت پر تو
 باز برسید خدا را کہ بیروانہ کیست
 گفتم آہ از دل دیوانہ حافظ بی تو
 زیر لب خندہ زنان گفتم کہ دیوانہ کیست



نوایی

پیوستہ بگذشتہ

منم کہ کتج خرابان خا تقاہ منست
 می صبح زدن ورد صبحگاہ منست
 نیستہ تیرہ می کفر کلمہ بسر سردیر
 ز عشق مہیجہ برچرخ دود آہ منست
 ز عشق ماہو شان داغہای تازه بین
 سراسر از اثر اختر سیاہ منست
 بہ جرم زندگی از ہجر آن گل رعنا
 حصار امن وامان و من و پناہ منست
 برون زمیکندہ نایم کہ از حوادث چرخ
 سر شک سرخ و رخ زرد عذر خواہ منست
 بہ دیربیش بتسی سجدہ آرزو دارم
 خیال زہد ندارم، خدا گواہ منست
 روم بہ میگذر گاہی خمار جسون فانی
 کہ بادہ دافع این حالت تباہ منست

نوایی و حافظ

نواایی

بیا که عرصه میخانه عشرت آباد است
 زسا حش ، خس اندوه، رفته بر باد است
 کتابه در عایش ، این رسم ، کاین در
 بانکه از دو جهان، او نفاقت، نکشاد است
 زطاق مرتعش ، این صدا رسیده بگوش
 «بیا که نصر اهل سخت مست بنیاد است»
 بسوی مقبجه ، رندانش را خطاب که خیز
 «بیار باده که بنیاد عمر بر بساد است»

سرور نغمه گرش اینکه ، داد عیش دعید
 بنقل و باده که کار زمانه بیداد است
 سپوز غلغل می، کرده این ندانکه : بنوش
 قدح ، که دیر کهن را بسی جو تو یاد است
 بجلوه ز آئینه جام ، چهره متصرد
 که هست ، گشته باو چشم هر که افتاد است
 بدار ساقی از آن جام می، که شد غیری
 کز اشتیاق ویم ، کار آه و فریاد است
 که مست گشته ، کتم ترلاخوش چون فانی
 هر آنکه مست خراب این چنین شد آباد است

حافظا

ای شده قدسی که کشد بند نقابت
 وی مرغ بهشتی که دهد دانه و آب است
 خوابم بشد از دیده درین فکر جگر سوز
 کاغوش که شد منزل و ملوا که خوابت
 درویش نمی برسی و ترسم که نبانم
 اندیشه آموزش و پر وای تو ابست
 ای قصر دلفروز که منزلگه انسی
 یارب مکناد آفت ایام خسر ابست
 هر ناله و فریاد که کردم نشنیدی
 بیداست نگارا که بلند ست جنابت
 دور ست سر آب درین بادیه عش دار
 تا غول بیابان نگر بید بسر ابست
 حافظ نه غلامیست که از خواجه برنجد
 لطفی کن و باز آ که نرنجم ز عنابت

حافظا

بیا که نصر اهل سخت مست بنیاد است
 بیار باده که ایام عمر بسر باد ست
 غلام همت انم که زیر چرخ کبوت
 زهر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد مست
 چکو یوت که بهیخانه دوش مست شراب
 سروش عالم غیبم چه مزد ها داد است
 که ای بلند نظر شاهباز سرره نشین
 نیشمن تو نه ایسن کنج محنت آباد است
 ترا ز کنگره عرش میسز نند صغیر
 ندانمت که درین دامگه چه افتاد است
 نصیحتی کتبت یاد گیر و در عمل آر
 که این حدیث ز پیر طریقتم یاد ست
 مچو درستی عهد از جهان مست نهاد
 که این عجزه عروس هزار داماد است
 نم جهان مغور و بند من میر از بساد
 که ایسن لطیفه عشقم زده روی یاد است
 رضا بداده بده وز جبین گسره بگشای
 که بر من و تو در اختیار نکشا دست
 نشان عهد و وفا نیست در تبسم گل
 بنال بلبل عاشق چه جای فر یاد ست
 حسد چه میبری ای مست نظم بر حافظ
 قبول خاطر و لطف سخن خدا داد است

نواایی

آن کامل مشکین ، که برخ گشت حجابت
 اعدت ، مرا کار ، بسی رفیع نقابت
 گنجی است، تو را حسن ، کازو دهر شد آباد
 لیکن ، دل دیوانه من گشت خرابت
 ساقی ، می روشن ، که دل غمزه تیره است
 از گردش دوران ، ز سر زلف بتانست

گرماه نی ، چون شده ، از دور گذارت
 مگر عمر نی ، در شدن از چیست نتابت
 گوئی ز لبم ، گام تو چبوت ، که دهی جام
 هم گوی خود ای جان که درین چیست جوابت
 از سانه خود، چون بتو گویم ، پس عمری
 چون بغت من ، آن لحظه رود چشم بغوابت
 فانی، زغم مقبجان چند وه و آه
 شد در نظر پیر مغان ، وقت انابت

از میان فرستاده‌های شما: شعر - قصه - مقاله - حکایت ..

از روزه دینی

خانۀ کارگری روی تپه ، امشب کو دگر را
در بر دارد که می میرد . پریده رنگ و آرام ،
مانند آد مگ چینی بازیچه ها ، در بسترش
دراز کشیده است . دیگر به اسباب بازیهایش
دست نمی زند . برادر هایش سخت مشتاق
آنها هستند اما پسر خشمگین است . « اینها
خیلی گران تمام شده اسباب بازیهای مریض
است ! » همه آنها را به آرزوی سلامت و نشاط
بچه روی لحاف چیده اند : یک اسب چرخدار ،
یک دلفک سرخ وزرد ، یک میمون مخمل پوش ،
یک دست اسلحه رومی بایک کلاه
واقعی ، گل کمری با خورشید و زین و یک
شمشیر کوچک .

تنها یک بازی هنوز سرگرمش می کنند :
گاهی و قتیکه مادر ، باتن لرزان به طرف او
خم می شود ، کودک بازاری می گوید :
- بدوز ، مادر ، بدوز !

زن بیچاره با بروی رکاب می گذارد و چرخ
خیاطی را آهسته بکار می اندازد و چرخ خیاطی
برای سر گرم کردن کودک او مانند حیوان
وفا داری خرخر می کند .

پدر ، پشت سر داکتر وارد شده است .
قدرت کار کردن نداشت اما ناچار بود . در کار
گاه همکارانش به او گفتند :
- تو بگذار برو .

وسر کارگر که پیر مردی بود گفت :
- وقتی که آدم نصف دگش در خانه باشد ،
دیگر حال کار کردن ندارد . به این تر تیب ،
اکنون باچیره فشرده از رنج و عذاب ، درخانه
است . مادر در آشپز خانه منتظر است . روی
زینۀ همسایه ها باصدای آهسته حرف می زنند
و دویچه کو چکتر را ساکت می کنند .

فقط « پی‌یر » بچه بزرگتر ، پطلون کوتاهش ،
پاپیشانی پهن ، موهای کمرنگ و قیاسه
کودک جدی ، همراه داکتر بدون آنکه دیده
شود ، داخل اتاق خزیده است . هر چند که
ازین کار بشدت منعش کرده بودند ! و در صندوق
خانه میان فلاپهای ماهی گیری و سایبانها
مغفی شده است . می ترسد ، زیرا از لای دروازه
پدرش را می بیند که باچیره منجمد ، خاموش
و بی حرکت گریه می کند . دو قطره اشک ،
آهسته روی گونه هایش می لغزد ، بعد دو
قطره دیگر ، بعد دو قطره دیگر ...
صدای بم و مهربان داکتر را می شنود که
می گوید :

- شما مرد هستید ! زن تا نرا دلجویی کنید .
چون امشب می آیند بچه اش را ببرند .
« پی‌یر » به آشپز خانه رفت . مثل اینکه
مادر همه چیز را شنیده بود . او بروی آجر ها
فرش سیاه ، در میان تکه های عیزم پراکنده ،
زانو زده بود و بی اراده یک قاشق چوبی را در

کودک و شمشیر

نفری می چرخاند .

بچه بزرگ خانواده که قندش از مادرزاد نوزده
هم کو تا هتر بود ، دستها را دور گردن او حلقه
کرد و آهسته گفت :

- مادر ، چه کسی فرار است بیاید ؟

آنگاه مادر به قدری گریه کرد که تسکین
یافت و پسرش مانند مرد بزرگی او را بطور
جدی بو سید . مادر گفت :

- باید هر سه تان خیلی عاقل باشید و زود
بغواید ، قرار است یک آدم بد ، خیلی بد ،
بیاید و « میمی » کوچک را ببرد .

« پی‌یر » به اتاق دیگر رفت . پدر همانجا
دم پنجره نشسته است . آفتاب دم غروب ، بروی
شیشه پنجره می خزد . از شکاف پرده که بطور
سه گوش بالا کشیده اند ، تکه و سیعی از شهر
آبی رنگ ، پر از خانه های متعدد دیده
می شود .

پدر ، مانند کسانی که عادت ندارند در انهای

طرف رخت خواب شب زنده داری می کنند ،
گویی می خواهند طفل شان را از دست برد
آن دزد نامرئی که فرار است بیاید حفظ کنند .
و بجزره ها که غم و اندوه ضعیف شان کرده است
باچیره ای برنگ خالک ، مانند کسانی که گریه
می کنند ، بر روی چوکی ها خوابشان می برد .
در همان لحظه است که « پی‌یر » کوچک ،
باپوراخن خواب بلندش و با پا های برهنه
به طرف تخت خواب می خزد . شعله چراغ
کهنوری می لرزد . هیچکس از جای خود تکان
نمی خورد .

« پی‌یر » نزدیک میشود ، مدتی منتظر میماند
و بعد می گوید :

- پدر اجازه می دهی که شمشیر کوچک را
بردارم . آنرا خودش بمن داده بود .

پدر از چنین درخواستی تکان خورده است ،
نگاه خشم آلودی به پسرش می اندازد ، چنانکه
گویی بچه کفر گفته است . غرغر می کند !
برو کم شو . دیگر چشم برویت نیفتد .
بعد ، چون شام هنوز حاضر نیست و ساعتی
است که معمولاً تارگناه ها تعطیل میشوند
مدتی کوتاه به میخانه پائین می رود تا درباره
بدبختی بارفقا صحبت کند .

و بعد ، شب فرا رسیده است . خانه در
خواب است و محله تاریک کنار شهر نیز پروردور
آن بخواب رفته است ... اما پدر و مادر ، در دو

« پی‌یر » باشمشیر فرار می کند و شمشیر
وقتی که از برابر چراغ می گذرد برق میزند .
به سرعت و بی صدابه طرف و سایل خودش
می رود و مشغول لباس پوشیدن می شود .
اکنون بایش بند و کلاه و کفشهای بندی بی صدا
آماده است .

دلفک دروازه اتاق بسته است . روی چهار
پایه ای می رود . روی پنجه های پا بلند می-
شود و به خودش فشار می آورد و شمشیر کوچک
روی دستگیره در می خزد و صدا می کند .

آنگاه مادر ، معلوم نیست تحت تاثیر چه
احساسی از خواب می پرد و فریاد میزند :
- بروم نگاه کنم ببینم بچه ها رویشان را
باز نکرده باشند ! و مانند دیوانه ها برمی گردد
و می پرسد !

- زان ! « پی‌یر » کجاست ؟ - حای خوابش
نیست !

و پدر مثل اینکه سربه ای بصورتش خورده
بماند از جا می پرد و می گوید :
- خوب نگاه کردی ؟

و می گردند ، می گردند و مانند کابوس زده ها
همه جا رازیر و رو می کنند ... مادر با صدای
آهسته تکرار می کند !
- « پی‌یر » کجایی ؟ بیا !

و وقتی مرد ، بی آنکه بداند چه میکند ، در
ایارتان را باز کرد ، پسرش را دید که
باچیره و حشمت زده و قامت راست ، شمشیر
بدست او به تاریکی ایستاده است و انتظار
می کشد .

پسرها به دیدن پدرش باغرور و جدیت
و با صدای آهسته گفت :

- پدر جان ، عصبانی نشو ، می بینی که
منتظرش هستم تا نگذارم بیاید و برادرم را
ببرد !

و دزد نامرئی که از زینۀ بالا می آمد ، لحظه
درنگ کرد ...

مخلوقات بالزاک

بالزاک از نویسنده‌گان بسیار مشهور قرن نوزدهم (نیمه اول) فرانسه است وی دارای
پنجاه شاهکار ادبی است و در وصف او نوشته اند که تاکنون در روی زمین بزرگتر از او رومان
نویسی نیامده است . در رومان های خود متجاوز از دو هزار قسم آدم ازهر قبیل آورده
است که آنها را مخلوق او می نامند . تا لیفات او آینه سر تا پا نمای فرانسه در آن است
که میگویند اگر زمین گرزهای بیاید و تمام خالک فرانسه سراسر زیر و شود و تنها کتابهای
بالزاک باقی بماند از روی محتویات آن کتاب دوباره می توان مملکت فرانسه را با مردم و لباس
و مسکن و اخلاق آنان از نو ساخت .

آرزوی فردوسی

فردوسی که بلا تردید از بزرگترین شعرای روزگار است و حتی بعقیده بعضی از
اصحاب رای و ارباب نظر بزرگترین شاعر دنیا می باشد در ضمن کتاب « شاهنامه » آرزوی
خود را چنین بیان نموده است :

« مرادخل و خوراد برابر بسدی
زمانه مرا چون برادر بسدی »

آیا باید گفت بیچاره فردوسی یا باید به نام بلند او حسرت برد ؟

از میان فرستاده‌های شما: شعر - قصه - مقاله - حکایت ..

جز تو ندارم یار من
ای کبک خوش رفتار من
رحمی بحال زار من
وی ناز نین د لدار من

یار فدح پیمایا
با من سوی صحرا بیا
دعنا تونی ز بیا تونی
کوهر تویی وا لا تویی

ای لولوی لالا بیا
وی نر گس شپلا بیا
در دامن چرخ برین
ای خوبروی نازنین

یکدم بسوی ما بیا
من مانده ام تنها بیا
هم فروزی یار تو
هم عاشق و دلدار تو

ای مر مرین سیما بیا
وی شوخ بی پروا بیا

یک عالم معنی درد و بیت

دو بیت ذیل از کتاب مثنوی مولوی است و تصور میرود که از
کو تا ه ترین حکایت های آن کتاب پر نغز باشد و حقیقتاً مو لا نا در
ایجاد اعجاز کرده است :

آن یگی پر سید اشتر را که هی
از کجایم آبی ای اقبال پس
گفت از حمام گرم گوی تو
گفت خود پیدا است از زانوی تو

عید از نظر شاعران

عید قربان شد و در فکر و خیال که چسان
جان ناقابل خود را بتو سازم قربان
عید است چرا گشته جانان نشود کس
حیف است که نید آیدو قربان نشود کس

عید است و به قربان تو من جان کنم امروز
دشواری مردن بخود آسن گام امروز
عید قربانست و من قربان آن عیدی که هست
گوی اودایم بهشت و دوی او دایم بهار

هلال عید جهان را از نور خویش آراست
شراب چون شفق و جام چون هلال کجاست
بهر تسلیم تو عید زد و ر
خم گشته غلامیست هلالش نام است

فرستنده : محمد سلیم متین

صبح وصال

عید آمد و درنا که من از یار بعیدم
شرح همه غم ها که مرا کرده جگر خون
عیدی که بدلباختگان صبح وصال است
بگذاخت ز عشقت دل انبیار بحالیم

بختی نه که این کلبه احزان بکشایی
روزی که بتراک تو صدا می زنی ما
«مرزا» همه شب این همه نالیدن از چیست
فرستنده محمد سلیم متین، محصل پوهنځی زراعت کابل

آزده دل و غمزه وزار و غریبم
کو طاقت و صبوری که بکایک بنویسم
من ز آتش بی مبری جانان نه رهیم
چون طاهر بشکسته پراز بسکه تبیم

دانی که فلک بیتوجها کرده نصیبم
دل میدهد از عالم دیدار نویسم
دلباخته مثل تو در شهر ندیدم
فرستنده محمد سلیم متین، محصل پوهنځی زراعت کابل

فقر و غنای السنه

عموما تصور میرود که آلمانیا آلمانی و انگلیسیا انگلیسی و فرانسویها فرانسوی و
هکذا هر قومی زبان خودش را حرف میزنند و در حقیقت اگر تأمل نمائیم خواهیم دید که
هر جماعت قومی در زبانی که بدان تکلم مینماید فقط مقدار کم یا بیشی کلمات از زبان
اصلی خودش موجود است و باقی از خارج آمده است . امروز عدد کلمات زبان های
معروف بی نهایت زیاد شده است چنانکه زبان انگلیسی مثلا دارای ۱۵۰۰۰۰ لغت و زبان روسی
تقریباً ۳۰۰۰۰۰ و بلکه بیشتر و زبان آلمانی در حدود ۲۵۰۰۰۰ لغت دارد . معیناً کلمات
و الفاظی که در نوشته و تالیفات نویسندگان نامی موجود است خیلی کم است و اگر بغواصیم
کلماتی را که مردم معمولی و عوام روزانه استعمال میکنند بشماریم بقدری کم خواهد بود که
باور کردنی نیست . شاعر انگلیسی مشهور و سوم به میلتون در مجموع نوشته های خود
بیشتر از ۸۰۰۰ کلمه استعمال نکرده است . گوته شاعر مشهور آلمانی رو به برشته در حدود
۱۱۰۰۰ کلمه دارد . کتاب تورات بیشتر از ۵۰۰۰ کلمه ندارد (مقصود کلمات مختلفه است
که اغلب مکرر شده است) . انجیل فقط ۸۰۰۰ لغت دارد . شکسپیر شاعر مشهور انگلیسی از هر
شاعر و نویسنده دیگر بیشتر لغت استعمال نموده چنانکه شماره آن به ۲۴۰۰۰ می رسد . از
طرف دیگر حساب کرده اند که مردم معمولی در روز بیشتر از ۵۰۰ لغت استعمال نمیکنند
منتی هر دسته ای از مردم لغات مخصوصی را که مربوط بکار و شغلشان است بیشتر استعمال
میکنند ولی یک دسته لغات هست از قبیل رفتن و آمدن و خوردن و گفتن و غیره که طرف
استعمال عموم مردم است . ماکس مولر از علمای مشهور پس از تجربه و تحقیق بسیار
در یافته است که در بعضی دهکده های انگلستان مزدوران در روز بیشتر از ۳۰۰ لغت مختلف
استعمال نمیکنند . در آلمان نیز عامه مردم بیشتر از ۵۰۰ لغت در روز بکار نمیبرند .

از : فروزی پنجشیری

ای دختر صحرا بیا

بردی دلم را ای پری
با غمزه و جا هو گری
با غنچه و ناز و د لبری
ای رشک ماه و مشتری

ای دختر صحرا بیا
وی همدم د لبها بیا

با ماه دارم راز من
گردون بداند ناز من
بازهره رقص و ساز من
بشنو د می آواز من

دارم حکایتها بیا
ای دختر ز بیا بیا

من صدقه چشمان تو
آن بیکر لرزان تو
تنها وبی پروا بیا
ای سروگل پروا بیا

دلداه و شیدا منم
در عاشقی رسوا منم

تنها وبی پروا منم
آواره در هر جا منم

ای نو گل ر عنا بیا
وی محرم د لبها بیا

شمع نکو رویان تویی
در بیکر من جان تویی
نیلو فرین د بیا بیا
اشب به بزم ما بیا



جوانان باید وقت را رایگان از دست ندهند

ولت گوهر پر بهایی است که اگر از دست برود هرگز باز تکرر و این گوهری قیمتی هینوع ایستایی و عدم تحرک را هم نمی‌پذیرد بنا بر آن باید از کوچکترین لحظات آن نیز استفاده سالم بعمل آورد و نگذاشت تا بیبوده و رایگان از دست برود .

آری ! جوانان این فشر بائنده و پر تحرک اجتماعی که از نیروی بزرگ فکری و جسمی بر خوردارند و با بکار انداختن نیروهای نهفته خویش می‌توانند کار های خلاق و پر - ثمری را انجام دهند باید بیش از دیگران به ارزش وقت و زمان پی برده و بکوشند تا از کوچکترین واحد های زمانی به نفع خود و دیگران و به نفع انسان زحمتش استفاده بعمل آورند .

این مهم نیست که جوانان ما از نگاه تقسیم وظایف اجتماعی و نحوه کار های اقتصادی و اجتماعی در کدام سطح قرار دارند و بابه

کدام پیشه مصروف اند بلکه مهم این است که جوانان ما چقدر کار می‌کنند و بجه مقیاسی از واحد های زمان را نمی گذارند بی جهت و رایگان از دست برود .

جوانان ما اگر دهقان اند یا کارگر ، اگر مامور هستند یا شاگردو محصل باید وظایف خویش را مقدس شمارند و بکوشند باالمتتمام فرصت در شغل و پیشه خود کسب مهارت مزید نمایند و سطح دانش و تجربه خود را در آن تاسطوح ممکنه ارتقا بخشند .

مهمترین نکته ای را که جوانان ما باید در اجرای کار ها و مصرف وقت و انرژی خویش باید مدنظر گیرند این است که از این همه کارها و فعالیت هایی که انجام می‌دهند چه نتایج مفید و مثمر در جهت رفاه عامه و اعتلا و شکوفائی وطن و جامعه از آن متصور است .

از دواج در سن کم و مشکلات آینده

لازم است تمام دختران و پسران جوانیکه آرزوی از دواج در سنین کم را دارند ، این مضمون را مطالعه کنند و با عقل سلیم به از دواج بنگرند و آنرا تحلیل و تجزیه - لازم است تمام دختران و پسران جوانیکه آرزوی از دواج در سنین کم را دارند ، این مضمون را مطالعه کنند و با عقل سلیم به از دواج بنگرند و آنرا تحلیل و تجزیه -

نمایند آنها که در عین حال به لباس سفید عروسی و عشق پر حوادث خود فکر می کنند ، ضمناً به احتمال ناکا می ها و وجود خطرات درین راه نیز بیا یدشند .

مشاوران راهنمایی از دواج که در باره اختلاف زناشویی مطالب می نویسند ، همه می گویند که اغلب جدایی ها پس از چهار یا پنج سال بعد از از دواج روی میدهند «جک دو فیین» مشا ورتیبی سرویس مشاورتی از دواج در کتابش بنام «از هم پاشیدن از دواج» در باره مشکلات زندگی مشترک می نویسد که پنجسال اول زمانی است که اگر از دواج زوددرس را بعلت ناکا می در بر قرار کردن رابطه جسمی و روحی به شکست کامل تبدیل نکند لاقلاً آنرا در بر نگاه از هم گسیختگی قرار می دهد ، و بنظر او هر چه از دواج زوددرس تر باشد احتمال دگرگونی در شخصیت که لازمه توافق مشترک بعدی است زیاد تر می شود .

«داکتر دو فیین» می گوید که هیچ توضیح شخصی برای آسیب پذیری این از دواج ها وجود ندارد ولی بنظر میدسد که بقوی ترین انگیزه برای از دواج زوددرس نیاز جوانان به فرار از وضع ظاهراً تحمل نا پذیر خانه پدری باشد .

ظاهراً عشق برای زن و مرد بهانه ایست برای آزاد شدن از فشار والدین ایجاد تفاهم واقعی با یک نفر از جنس مخالف و فرار از مشکلات مالی بطور کلی .

آنچه اغلب زوج های جوان در بررسیهای آماری یادربحث بسا از ازدواج ، جدا میوس کنند است . می کنند ، غالباً در فقط چند ماه پس از ازدواج ، جدا میوس کنند است .

یک عروس جوان به متخصص روابط

خانوادگی در موسسه تحقیقات روانی کالیفو رنیا اظهار داشت : «از دواج آن چیزی نیست که من انتظار داشتم» یکی از مایوس کننده ترین جنبه های پرواز به سر زمین رویایی از دواج و رود به قلمرو سکس است . تعجب آور اینست که تجربه های جنسی قبل از ازدواج که به مقیاس وسیعی در کشور های غربی وجود دارد ، این وضع را تغییر نداده است . «مایکل شو فیلده» یک محقق اجتماعی لندن اخیراً باصدها جوان متاهل مصاحبه کرده تا بتواند به تاثیر فعالیت های جنسی در زندگی آنها پی ببرد . این مطالعه با جهت جالب است که «شو فیلده» با همین جوانان در سنین قبل از زوده سالگی و قبیل از از دواج مصاحبه کرده بود ، آنچه این گزارش توانست در باره نقش زندگی سکسی آنها در از دواج ارائه دهد امید بخش نبود ، تقریباً یک چهارم آنها گفتند که از موقع ازدواج گاه گاه با مشکل جنسی روبرو بوده اند ، آنها زوج های جوانی بودند که حتی تجربه جنسی قبل از از دواج داشتند . در حالیکه اکثریت زوج های که در نو جوانی از دواج می کنند ، خاصه دختران هیچگاه تجربه جنسی نداشته اند و بعد از زناشویی دچار مشکلات جسمی و روانی آن می شوند و نمی دانند چگونه این مشکلات را حل کنند هم زوج هاییکه تجربه جنسی قبل از از دواج داشتند ، و هم آنها ییکه فاقد آن بودند گفتند که ماه عسل در بروز مشکلات جنسی آنها تا اندازه



جوانان و روابط خانوادگی

زنی شود که بار زندگی را بدوش کشد. بهر حال چند سالی در موسسه که کار میکردم و کوچک ترین تو جیبی که روزی شاید خود صاحب خانه و زندگی شوم نبودم تا اینکه با جوانی آشنا شدم که چندسال از من بزرگتر بود، ظاهراً آرام، موقر و پاک داشت، خیلی خوب صحبت میکرد. دوستان و رفقای او را جوان به تمام معنی میدانستند و بوی احترام خاصی قایل بودند. با اینکه در یک موسسه کار میکردیم و لی دفترهای ما از هم جدا بود، گاه گاهی در خلال وقت نان به شعبه ما می آمد و همگی از آمدن او خوشحال میشدند.

این رفت و آمدها باعث شد که من نیز بوی آشنا گردم و هم صحبت شویم، بالاخره با هم صمیمی گشتیم و از زندگی اش از تنها بی اش و از اینکه تا امروز نتوانسته دختر مورد نظر خویش را بیاید برای صحبت میکرد از آشنا بی ما تقریباً یکسال گذشت یکروز من به دفتر خود تنها نشسته بودم که او آمد و پس از یک مقدمه نسبتاً کوتاه برایم بقیه در صفحه ۵۳

چه تلخ و دردناک است که پس از مدتها زندگی زناشویی و داشتن چندین فرزند قد و نیم قد متوجه شوید که در طول این زندگی اشتباه نموده اید. بلی این یک واقعیت است، قصه از زندگی زنی است که خود را وقف خانواده اش ساخته و لی افسوس و صد افسوس که تمام این قربانیها برای هیچ بود و حاصل تمام این زحمات و قربانیها ها امروز تنها بی و جدایی از خانواده اش است.

بگذار قصه این بدبختی را از آغاز برای تان بگویم:

ده سال قبل از امروز زندگی مشترک زناشویی ما آغاز گشت و آغاز این زندگی از موسسه ای که من در آن کار میکردم شروع شد در آن وقت ها من زندگی را از دریچه دیگر نگاه میکردم، آزاد بودم، وسرشار از خوشی و سعادت نه به فکر نان بودم و نه بفکر جمع و جور منزل. خوب این را نمی گویم که هیچ جوانی نمیتواند برای همیشه همینطور باقی بماند، باید مسوولیت های زندگی را بپذیرد و خودش برای خود و خانواده مرد

هنوز خیلی بچه تراز آنست که بتواند مسوولیت شوهر شدن و پدر شدن را تحمل کند و بعهده بگیرد.

بهر حال صبر و شکیبایی زیاد از هر دو طرف میتواند از بحران بکاهد، وقتی با غم و اندوه ورقه پر هزینه طلاق را در دست می گیرید معنی آن اینست که بخشی از جوانی خود را از دست داده اید و ضمناً ثابت کرده اید که آدم کم صبر و کم تحملی هستید و نمی دانید که عامل اصلی دوام زناشویی تحمل کردن و گذشت داشتن وزیر با گذاشتن خود خواهی هاست. اما بهتر است هر جوانی در موقعی که می خواهد ازدواج کند باید از خود یک سوال کند: آیا برای من هنوز زود نیست؟

این مفکوره که سال مناسب برای ازدواج چه موقع است، فکر هر زن و مرد بالغ را به خود جلب می کند. از دواج دیر یازود، هر دو زیان آور است، چه از لحاظ جنسی و چه از لحاظ روحی. در صورتیکه زن یا مردی زود به دام افتد و قبل از وقت معین قید زناشویی را در گردن خود احساس کند، پس از رسیدن به سن رشد در مییابد که کار مناسبی نکرده و شوهر یازن خوبی برای خود برنگزیده است. پس برای احتراز ازین عمل چاره نیست جز اینکه زن و مرد درسنی زناشویی کنند که هر دو از همه حیث برای این زندگی جدید آماده باشند.

خلاصه برای زنان لازم است در حدودی که از بیست و پنج الی سی سال تجاوز نکنند. و از بیست نیز کمتر نیست، برای خود شوهری برگزینند و ازین راه سلامت و صحت خود را تأمین کنند، به هیچوجه شایسته نیست دختر کمتر از سن هجده به عقد مرد در آید، زیرا قبل ازین سن نه از لحاظ جسمانی و نه از لحاظ اندیشه و فکر هوس های جوانی به دور است و آماده است و کمتر دیده شده کسانی که درین سن ازدواج کرده اند شوهر خود را پس از رشد عقلی پسندیده باشند.

برای مرد نیز بهترین وقت ازدواج حدود بیست و پنج به بالا است که مرد زندگی شده، جسم و عقل او به حد کافی نمو کرده از هوس های جوانی به دور است و قوت و اراده آترا دارد که برای بقیه در صفحه ۵۰

زیادی موثر بوده است. البته سایر عوامل نیز میتواند به مشکلات جنسی اضافه شوند و سازش را مشکلتر کند.

زوجهای جوان معمولاً بسیار مسوولیت مالی، کرایه خانه و اثاثیه منزل را بدوش دارند. مقصود اصلی این است که جوانان باید قبل از ازدواج حداقل یکسال روابط زناشویی خود را در بوته تجربه و آزمایش قرار دهند و نوع زندگی جدید و همچنین امکان سازش را در بین خود قبل از شروع زندگی مشترک بسنجند و دریابند که آیا تحمل و حوصله بازی زناشویی را دارند؟ امکان دیگر اینست که جوانان باید یک دوره آمادگی برای قبول نقش پدر و مادری ببینند. برای اینکه جوانان زندگی مشترک خود را بر پایه رویا بنا نکنند باید مفهوم اساسی زندگی مشترک زناشویی را درک کنند. یک آمادگی عالی دیگر برای قبول وظیفه پدر و مادری اینست که زن و مرد قبل از ازدواج تحصیلات خویش را به اتمام برسانند تا لااقل گرفتار مصیبت بیکاری و عدم تکافوی هزینه زندگی نشوند.

تحقیقاتیکه با تعداد زنان بچه دار مجرد صورت گرفته نشان میدهد که علت اساسی جدا بی شان از همسر بی پولی و فقر بوده است که در کشورهای غربی روبه افزایش است. مصاحبه ای که با یک زن زیبا و با هوش غربی که سی و سه سال داشت و قریباً برای اولین بار ازدواج می کرد، صورت گرفته نشان می دهد که وی چند سال قبل با یک جوان کمتر از بیست سال نامزد شده بود و نزدیک بود قربانی از دواج بشود، آن زن می افزاید که خبر نامزدی ما در خانواده نیز اعلام شد و لباس عروسی هم خریدیم و در نظر داشتیم برای ماه عسل به مسافرت برویم. اما قبل از ازدواج در ضمن یک مسافرت دو هفته ای که با نامزدم به کنار دریا کردم متوجه شدم که او کاری جز خالی کردن بوتل شراب نداشت چشمان او از فرط مشروب قرمز میشد، دریک شب بر سر مسئله ای عصبانی شد و تهدید کرد که مرا با لباس بدر یا خواهد انداخت. فوراً خطر را احساس کردم و بعد از بازگشت ازین مسافرت عروسی ما بهم خورد، زیرا در یافتیم که این جوان

اندیشه های جوانان

میا اسلمی:

مطبوعات کشور ما رسالت دارد که برای روشن ساختن افکار توده ها نشرات وسیع داشته باشد که خوب شبخانه امروز با چشم سر مشاهده میکنیم که تا اندازه زیادی توانسته به این رسالت خویش جامه عمل بپوشاند، در پهلوی مطبوعات به جوانان ماست تا به نوشتن و نشر مطالب بکسر، تازه و مترقی مصدر خدمات ارزنده گردند.

ولی محمد:

بغاطر صلح، بغاطر پیروزی، بغاطر ترفی و سعادت همگانی باید جدو جهد نمود تا بتوان به زندگی ایده آل دست یافت امروز جوانان ما، بادرک این حقایق و با بکار بستن آن تا اندازه زیادی توانسته اند، به هدف های عالی انسانی که در بالا از آن نام بردیم دست یابند و امید می رود این تلاش های انسانی هر چه بیشتر و بیشتر گردد.



میا اسلمی



ولی محمد

خنده خنده خنده

برای شما نتخاب کرده ایم

طوطی هشیار



جهانگردی از سفر به اسکاتلند يك طوطی همراه خود آورده بود. وقتی وارد گمرک کشورش شد مأمور گمرک با انگشت طوطی را نشان داد و گفت :

این حیوان زنده است یا مرده ؟
- چطور ؟

اگر مرده باشد از پرداخت عوارض گمرکی معاف هستید .

جهانگرد چند لحظه مردد ماند ناگهان طوطی فریاد زد .

- معطل چی هستی ؟ نشود برای فراد از محصول قصد گشتن مرا داری !

اوزن چند مرتبه برایت گفتم که تشنگ آب گرم ندارد اگر فردا به گفتم عمل نکردی من دیگر به خانه نمی آیم .



زن به شوهر: برای تو صد مرتبه گفتم که لباس ها را بلند بند نکو حالا که کردی مجبور هستی که تا آنها خشک نشود جای نروی زیرا اگر به زمین افتاد مسوولیت آن بدوش تو است...

معالجه روانی

روانشناس بعد از دو سال معالجه و تجربه و تحلیل روانی مردی به او گفت :
- امروز خبر خوبی برای شما دارم . حالا میتوانم به شما اطمینان بدهم که کاملا شفا یافته اید .
از این به بعد دیگر فکر نمیکنید تا پلنگون هستید .



مرد خوشحال و ذوق زده گفت :
- راستی ؟ چه مزده خوبی ! امیدام چطور از شما تشکر کنم .
بعد بفرم تلفون رفت و گفت :
- اجازه میدهید يك تلفون به منزام بزنم و این خبر خوشی را به امپراطریس اوژنی اطلاع بدهم ؟

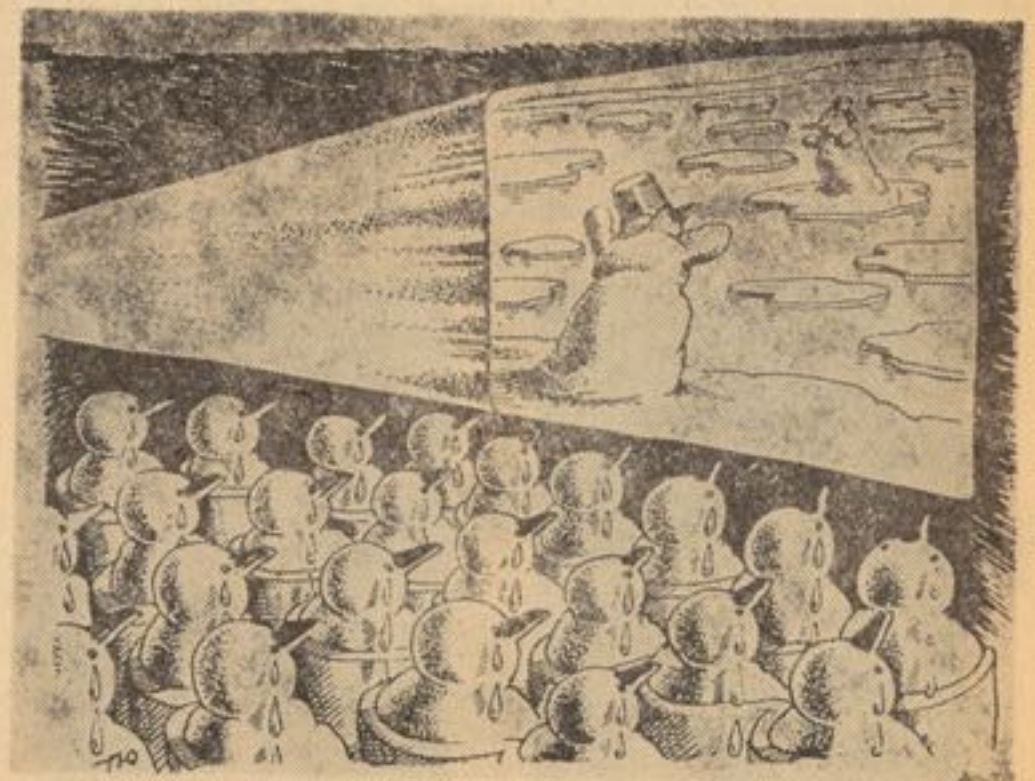
مادر : اوبچه دیدی چه کردی حالا هر دوی مامی میریم .



زود بلند شو نو بکلی موتور خراب کردی اصلا تومستری نیستی يك نعل زن هستی .

لافوك ها

سه رفیق ، ماریوکی و اولیوو تر کی ، سه دوست صمیمی در کافیای نشسته بودند .
در باره خانه های خود صحبت می کردند
هرسه مجرد بودند و در اطاق های کوچکی زندگی می کردند .
فرتی گفت :
- اطاق من آنقدر کوچک است که وقتی میخواهم بوتیاهم را از بابکشم باید دستم را از پنجره خارج کنم .
اولیو سری تکان داد و گفت :
- اطاق من بقدری کوچک است که هر وقت بریض می شوم و طبیب به عیادت می آید باید زبانم را از پشت دروازه به او نشان بدهم .
ماریونی شانه های خود را بالا انداخت و گفت :
- سایشها خو چیزی نیست ، چون اطاق من آنقدر کوچک است که هر وقت آفتاب داخل آن میشود من باید خارج شوم .



وای خدایا چطور میشود نزدیک است که غرق شود دوستان شما زیاد گریه نکنید که به طرف شما دیده فکر خود را از دست ندهد .

برای همه بی گنهان ، انتقام !

گشته و قربان شد گمان انتقام !

بهر وطن بهر نظر انتقام !

بهر خلاصی بشر انتقام !

شاعر بشر دوست آلمانی هنریخ هی نیس گفته بود :

«اگر جهان بترکد درز های آن در قدم اول از دل شاعر میگذرد... میرزا تورسون زاده که عنعنه های انسانی پرورانه نظم کلاسیکی فارس و تاجیک و ادبیات بشر دوست جهان را بادست آوردهای نوغنی میگردانید و رونق و رواج میداد به درد وغم دنیا شریک و با مردان بزرگ عالم که بار روزگار جماعه را بردوش خود می بردارند همراز بود.»

شاعر تاجیک بدبختی هایی را که فانیسم به سر بشریت آورد محکوم میکرد نقشه های نو جنگجویان ، نیت های غاصبانه مستملکه خواهان ، کشتار و خونریزی ظلم و استبداد ، بر عدالتی های اجتماعی را به زیر نازبانیه تنقید و مذمت میگرفت . علی الخصوص از نیمه دوم سالهای جهلم صدای شاعر به مدافعه صلح و آسمان صاف به طرفداری مبارزه مملکت های آسیا و افریقا در راه گسستن زنجیر غلامی و اسارت امپریالیستی و برافراشتن پرچم

بقیه صفحه ۲۹

رنجبر هندو چین ابراز میدارد .

شادم اما میخورم غصهای خلق دیگری در نظر می آورم تا را چگشته کشوری .

خلق هند وی ستمکش رارسان از ماسلام ای سرودمن اگر داری تو هم بال و پیری .

من ایمنم میرسد هر يك صدای مابه او هر يك اواز پراز مهر و وفا مابه او

کبسانان هیچ نتوانند سدره شونسد می برد بوی معطر را هوای ما به او .

(قصه هندوستان) از رزوی فرستاده خلق

شوروی را از آزادی و استقلال زحمتکشان این مملکت همسایه و دوست از زنجیر غلامی

انگلیسها بیان کرده بود اثر مذکور به خواننده

هاو نویسنده گان هندوستان تاثیرات نجیبی

بخشیده است . ملک راج اند سغور و دانشمند

معروف هندو راجع به (قصه هندوستان) چنین اظهار عقیده داشت : (من می خواهم درباره

اتحاد شوروی داستانی بنویسم که مثل داستان نویسنده تاجیک درباره هندوستان باشد .)

چون هندوستان استیلا گران انگلیس را از

خال خود دور انداخت و به استقلالیت ملی نایل گردیده از روی دیرینه میرزا تورسون

زاده نیز جامعه عمل پوشید . هندوستان آزاد

سراینده آزادی ،

آزادی و استقلال و دموکراسی بلند میشود .
نظم شورانگیز میرزا تورسون زاده همچون سلاح آزادی به سعی و حرکت و تلاش و جلال زحمت کشان شرق در راه حیات نو خدمت میکند .

سال ۱۹۶۷ در دهلی جدید یکمین کنفرانس ممالک آسیا و افریقا بر گذار گردید که میرزا تورسون زاده از جمله وکیلان آن بود . شاعر در دوام يك ماه با حیات مردم هند آشنا گردیده پس از بازگشت به وطن سلسله شعر های (قصه هندوستان) را همچون تائرات آن سفر به خواننده ها تقدیم کرد . اثر مذکور که بامتدیرجه عمیق و روح بین المللی صنعت و شکل مرغوب خود در تاریخ نظم شوروی

صحیفه تازه گشاد همدردی شاعر تاجیک و تمام خلفای ما را با مردمان زحمتکش و مظلوم هندستان به بیان آورده ، صدای نفرت و غضب بی پایان آنها را نسبت به مستملکه داران انگلیس که این کشور را سه صد سال در بند اسارت نگاه داشته باعث خرابی و بدبختی آن شده اند به سمع عالمیان رساند . میرزا تورسون زاده در (بازگشت) نام شعر این سلسله ، حیات دوستی و خیر خواهی پراز مهر و محبت خلفای شوروی را به مردمان

مانند دیگر ممالک ترقی پرور آسیا به صف صلحجویان عالم داخل شدو با کشور های همسایه سیاست دوستی و برادری را پیش گرفت . در این راه زنان هند و نیز سمرق کوشش زیادی به کار برده در حل مساله های سیاسی و اجتماعی و دیگر خدمت های جمعیتی حصه گران گذاشتند که واقعه مذکور در داستان میرزا تورسون زاده (دختر مقدس) خیلی واقعی انعکاس یافته است . شاعر در این داستان دوره نو تر قیات هندوستان ، صفتهای تازه جستجو های معنوی و مبارزه زنان را در راه حقیقت و عدالت ، صلح و صفا و دوستی خلفای با کمال مهر و وفا برادرانه تصویر کرده است .

دختر هندی عدالتخواه شد .
از بدو نیک جهان آگاه شد
جستجو میکرد آن انصاف را
آسمان صاف گوه قاف را
عالمی از شور و غوغا پاک را
روح پرور تازه و تر خال را
دوستی را چهره های با زرا
با مداد روز نیک آغاز را .

موضوع هندوستان و عزم و تلاش فرزندان صادق و دلور آن در راه پیدا کردن عدل و انصاف

آزادی و برابری اجتماعی در داستان فلسفی

میرزا تورسون زاده (از گنگ تا کرمل) نیز مورد بررسی و تصویر عمیق تاریخی قرار گرفته

است . قهرمان اثر شخصی واقعی (را چه بر تاب) تجسم و تمثال مردم وطن دوست

هندوست که از اثر انقلاب اکتوبر و زحمتکشان روس در جستجوی حقیقت و عدالت و آزادی و

استقلال سال ۱۹۱۹ بایک گروه همسلکان خود به روسیه به ملاقات لنین تشریف آورده بوده

است . میرزا تورسون زاده به ملاقات این مرد نجیب می رسد و حکایت های او را به رشته

نظم می کشد که در مرکز آن مبارزه فرزندان پیشقدم هندو بر ضد استیلاگران انگلیس

وسعی و کوشش آنها در راه برپا نمودن دولت عادل گذاشته شده است . حکومت های شوروی

و هندوستان همین گونه خدمت های شایسته میرزا تورسون زاده را در راه مستحکم کردن

دوستی و روابط کلتوری هر دو مملکت به اعتبار گرفته او را با مکافات بین الخلقی به نام جرات لال

نهر و سرفراز گردانیده اند .

استاد میرزا تورسون زاده چنین شاعر و ادیبان

جمعیتی بود که صنعت و سیاست را به یک

مجرای انداخت و به صفت صدر کهنه شوروی و وحدت مملکت های آسیا و افریقا در بسیار کشور

های دنیا بوده نظم را در راه خود آگاهی و مبارزه آزادی خواهانه مردمان مظلوم ، در راه پایدار

ساختن دوستی و علاقه های فرهنگی دولت ها و خلفای استفاده میکرد . در سلسله شعر های

(ان از شرق آزاد) ، (خواهر مشفق افریقا) در داستان های «صدای آسیا» و «جان شیرین»

قهرمانی و جانبازی های فرزندان و فادار مملکت های آسیا و افریقا بر ضد سیاست مستملکه داری

امپریالیستان امریکا و انگلستان و بیرون آنپاسمی و کوشش های پیوسته آنها در راه

نجات و خلاصی سر زمین خود از چنگال خون آسمان ، مبارزه اتحاد شوروی در راه صلح ،

دوستی همراهی و همدمی با زحمتکشان آزادی خواهان دنیا با سخن های شیوا و تصویر های

رتکین و دلنشین انعکاس یافته اند . در مرکز اثر های نامبرده شاعر ، عزم و اراده شکست ناپذیر مردمان آزادی خواه در نبرد های

شدید در راه حیات و ممان ، بیشتر مفلسوب گردیدن دنیای امپریالیستی و بر افشان شدن

بیرق آزادی و نظر زحمتکشان گذاشته شده اند شاعر برحق میگوید :

می تواند هر کس که زور شد
غالب شود
مال و ملک دیگران را آید و صاحب نمود .
ماهیان را می تواند
که نپتنگ آرد بکام
بحر بی تک رود هاردم گشاد چون می زچام
نیست اما قوه که عزم را آرد زوال
روح آزادی پرستان را نماید پایمال .
بهر آزادی صدای آسیا آمد بگوش
خون خلق آسیا آمد به جوش
آمد به جوش!

استاد میرزا تورسون زاده در داستان (جان شیرین) در موج پرافتخار جنبش های

مشرق زمین در راه آزادی و استقلال ملی و دیگر مردمان ترقی پرور دنیا و اتحاد شوروی و

فرزندان متین آن را که برای عدالت جهانگردی میکنند چنین معین می سازد :

ما سفر داریم با هر وطن
با سپارنهای خلق خویشتن .
دوستی را جستجو داریم ما
از امانی گفتگو داریم ما .

خلفای را زندگی ایفا کنیم
میردل را عده بر آنها کنیم .
ادمان از دوستی یابند بخت .
دشمنی آرد به مردم روز سخت .

در راه دوستی و هم کاری سیاسی و اقتصادی

و علمی و فرهنگی اتحاد شوروی و افغانستان که تهاد آن را او می آئین گذاشته بود میرزا

تورسون زاده نیز همچون دوست بزرگ این کشور همسایه و برادر حصه شایسته دارد .

راه شاعر در سفر های خارجی خود بار ها از کشور افغان گذشته و او با حیات مردمان آن

به خوبی آشنا بود . او از روی می پرورید که زحمتکشان افغانستان به آزادی و خویشبختی

برسند و علم حقیقت و عدالت و استقلال در گرانیک در این سر زمین قدیمه بالا شده نور

افشانی کند .

از همین جاست که او در شعر و داستان های خود

(سیاح هند) (جان شیرین) (از گنگ تا کرمل) و بسیار یاد داشت های حیات نسلی های گوناگون

زحمتکشان افغانستان را به تصویر گرفته مهر بانی و مهمان نوازی و صداقت و برادری

اش را نسبت به دوستان ، نفرت و غضب و مبارزه آنتی ناپریر آنها را به مقابل دشمنان

خصوصا استیلاگران انگلیس تصویر کرده است . میرزا تورسون زاده در داستان (از گنگ تا کرمل) خلق افغان را همچون مردم وطن خواه

آزادی پرست ، و دلور ، دوست پرور و دردمند تصویر وصف می نماید .

در داستان (جان شیرین) در سال ۱۹۴۹ با

همراهی شاعر شهباز روس نیکولای تیخونوف (در دو آب) در خانه افغان مهربان دوست نواز و دریا

دل و آزادی پرست مهمان شد و ملاقات برادرانه آراستن خود را تصویر میکند :

دوره بنشستیم در گرد الو
جای جوشید و میا شد پلسو
صاحب این خانه افغان جوان
شادمان بود از قدم مهمان .
دوستا نه مهما نداری نمسود
تا توانست او به ما یاری نمود .
خوب میدا نست که ما کیستیم ؟
از کجا در جستجوی چیستیم ؟
بلکه او میخواند در سیمای ما
داستان عشق بی همتای ما .
بلکه بی می برد از جشمان ما

د ساختمانی هغه انجنیر چی خور او ورورئی هم په شوروی اتحاد کی طبی علومو په زده کړی بوخت دی

د سړ کال د جون په میاشت د المپیا د کلی په کلتوری مرکز کی له جوش او خروشه ډک یو جشن جوړ شوی ؤ. دغه جشن د شپې له خوا د هغو بهر نیو محصلینو په ویاړ کوم چی د ما سکو عالی تعلیمی موسسې یی په بری سره پای ته رسو لی وی تر تیب او برابر شوی ؤ. دغو نوی برخه والو د شوروی اتحاد د عالی او مسلکی تحصیلا تو دوزارت مرستیال ن.ی. ماخوف ته د زړه له کومی ښه راغلا ست ووايه.

لیاره له (۱۵۰) زرو څخه زیات دعالی فهم او پوهی متخصصین روز لی دی. په اوسنی وخت کی د شو روی اتحاد په پنځه سوو (۵۰۰) تعلیمی موسسو علمی، تحقیقاتی انستیتو تو نو کی د (۱۴۵) هیواد و نو له اتیا زرو څخه زیات ځوانان په دوه سوو (۲۰۰) ځانگړو مسلکو نو او رشتو کی په تحصیل بوخت او ځینی یی دستاژ دوره تیروی. سلام فخری چی د ساختمانی انجنیر او د اردن ځینی دی د خلکو دوستی یو نیو رستی یی چی د پارتیس لو ممبا په نامه یادیزی په بری سره پای ته ورسوله. د مسکو د خلکو د رستیدو یو هنتون دطب په پوهنځی کی دده ورور او خور په زده کړه بوخت دی سلام فخری وویل چی د خلکو دوستی په پوهنتون کی مو په نړی وال ستندرد زده کړه وکړه، په دی توگه مونږ کولای شو چی خپله پوهه په هر ځای کی چی وی په کار واچوؤ. هغه زیاته کړه چی: مهمه داده چی

په شوروی اتحاد کی مونږ په ډیر عالی ډول سره عملی درسونه تعقیب کړل. هو! په لمړ یو وختو نو کی مونږ ته د ژبی زده کړه گرانه وه. مگر د ځانگړو میتودونو په کار اچولو له لیاری د ژبی د زده کړی لاره هم مونږ ته برابره شوه، مونږ سره د درسو نو په زده کړه کی شوروی ملگرو ډیره زیاتمه مرسته کړه. زه او د سر یلانکا څوتنه د شوروی یو ملگری سره په لیلیه کی یو ځای اوسیدو، مونږ د لیلیه په یسوی څو نی کی ژوند کاوه او ددی واره لکه د نږدی ملگرو په شان ؤو. همدا رنگه انتوان او کوروفین چی دکانکو ځینی دی شپږ کاله یی د لومونو سوو په نامه د مسکو په دولتی پوهنتون کی زده کړه وکړه او د حیوانا تو پیژند نی په څانگه کی یی د بیلوم تر لاسه کړی. وروسته انتوان دایکا لو ژبی په څانگه ک د دوکتور اداخیستلو په غرض ددوهم ځل لپاره شو روی اتحاد ته راغی. هغه یقین لری چی په راتلو نکی کی د هغه هیواد د ایکا لوژیکی مسئلو حل ته زیات ضرورت لری.

ده زیاتمه کړه چی هغه وروونه چی دافریقا، آسیا او لاتیینی امریکی څخه دلته راغلی دی بیره کوی چی ډیر ژر خپل تحصیلات پای ته ورسوی، دکار په ساحه کی دا ځل او خپلی پوهی دخپلو هیواد و نو د خلکو د ترقی په لاره کی په کار واچوی.



د شپې له خوا په کلتوری مرکز کی.

سراینده آزادی ...

ارزوی خلق جا نا جان ما بلکه او میدید در پیش نظر کشور محبوب ما را جلوه گر بلکه تا بان دید او نور خرد در نگاه شاعر کینگراد • بلکه استقبال کپستان آن از میان دود گلخن شد عیان بلکه این افغان آزادی پرست مثل دل درسینه های مانست بلکه او میگفت: ما یان دوستیم بلکه دو معزی که دریک پوستیم باشما همسایه درپشته ایم • دوستان بی غرض بی کینه ایم • از میان خاکهای ما عبور میکند آموه مثل خط نور آب را از روشنایی کن قیاس

دوستان را بانگاه دل شناس • استاد میرزا توره سوز زاده باشعراء افغانستان نیز علاوه ایجادى دانست • باهدایت وتوصیه او مجموعه ترانه ها و لئدی های افغانسی (مرتب و مؤلف پیش گفتار ناصر جان معصومی و کتابهای شاعران سر زمین همسایه بسه عنوانهای نمونه اشعار شاعران افغانستان و - بهار کابل در تاجکستان انتشار یافت که فند پلهای فروزان بنای دوستی مامی باشند. همچنانکه بهترین نمونه های ایجاد یان شاعران ونا شران افغانستان به ذوق و سلیقه مردم تاجیک پسند آمده است اشعار میرزا - توره سوز زاده نیز مانند چکیده های گلک دیگر ادیبان تاجیک دردل خواننده ها و شعراء افغان تستان مسکن گرفته است. يك چند شعر های

او در روزنامه و مجله های افغانی به طبع رسیده اند که ما این را همچون ظهورات شوق و ذوق و میل و رغبت مردم افغان نسبت به ادبیات شوروی و تاجیک درک میکنیم •

سیر مختصر گلباغ نظم است د میرزا توره سوز زاده ما را باعالم و آدمان گوناگون با احساس و افکار رنگین او آشنا کرد. مانخصیت شاعر و مضمون و ماهیت آثار ادبی او را به قدری که توانستیم درک نمودیم •

اینک درپیش نظر ما صورت و سیرت شاعری بدید آمد که از سر تا به زخون پایش عاشق دلباخته خلق و وطن دل پاک و روی و هوئی کویست و صاف آزادی و بخت و سعادت بشر، منادی صلح و دوستی بین المللی مردمان دنیا ست. او عمر خود را صرف همین مقصد های نجیب کارهای شریف و مقدس و ایدیالهای عالی جمعیتی کرد • چنانکه خود میفرماید:

زنده کردم در زمین من شعله خاموش را باسخن در جوش آوردم دل بی جوش را

من به هر يك طفل از مادر به دنیا آمده باز کردم از سر صدق و وفا آغوش را • از بسکه تمام دنیای زحمتکش در آغوش میرزا توره سوز زاده گنجد خود او نیز درسینه های پاک اهل بشر ابدی مسکن گرفت. آنچه این مرد عزیز نخواهد مرد، همان نوعی که بازق شیععی می نویسد:

نه هرگز هترمند دانا نمیرد خداوند آسار زیبا نمیرد • نه هرگز نوا سنج بزم محبت نواز شکر سازد لها نمیرد • نه هرگز بیهن رهبر چن مردم هدایتگر نسل فردا نمیرد • منادی شیبور جنگ وستم را منادی صلح و مدارا نمیرد • بللی میرزا سخنور نمیرد چون اواز هنر کسی چنین برنگردد • اناخان سیف الله یفید • دکتر علوم فیلو لو چی •

نگاهی به ریشه های اجتماعی و روانی هنر

هنر که یکی از خصوصیات جامعه انسانی است مانند دیگر خصوصیات زندگی دو منشا متضاد داخلی و خارجی دارد که ایند و بگو نه متقابل بر یکدیگر تأثیر انداخته یکی دیگری را تکمیل می کند و زمینه رشد و تکاملش را فراهم میسازد و قتیکه می گوئیم عامل یا منشاء خارجی هدف ما از آن طبیعت جا مد نیست بلکه منظور ما از منشاء خارجی محیط خارجی انسان یعنی جامعه وی است. از آن جا بیکه هیچ فردی خارج از اجتماع زندگی کرده نمیتواند و بشر بواسیله کار با طبیعت ارتباط حاصل می دارد، اصولا جامعه محصول تضاد آشتی ناپذیر انسان و طبیعت می باشد، لذا بواسیله همین جامعه است که تأثیر متقابل بین انسان و طبیعت صورت می گیرد.

جهت شناخت و آشنایی با هر پدیده اجتماعی به خصوص هنر از یکطرف باید تأثیر عوامل جامعه را در امر رشد و تکامل انسان بدانیم و از سوی دیگر تأثیر انسان را بر جامعه که از مشخصات روحی و جسمی او به وجود آمده است به بررسی بگیریم تا بدین وسیله طرز و جهت این پدیده را از نگاه تأثیر متقابل انسان و جامعه بر یکدیگر دریافت نماییم.

اکنون ریشه های اجتماعی و روانی هنر را مورد ارزیابی قرار می دهیم تا هدف، وظیفه و حدود آن را دریابیم، در این مورد ماریشه های اجتماعی و روانی هنر را در حال رشد و تکامل می نگریم و

تأثیرات آن ها را بر یکدیگر مورد ارزیابی قرار می دهیم. برای این منظور ریشه های اجتماعی، اقتصادی و ریشه های مناسبات اجتماعی آن را تا حدودی که بدان ارتباط می گیرد مورد بحث قرار می دهیم و برای ریشه های روانی هنر نیز آن سلسله از خصوصیات روانی انسان را که به نحوی از آنها با هنر ارتباط می گیرد بیان می داریم.

از آن جا بیکه اقتصاد اساسی ترین رکن جامعه انسانی را تشکیل می دهد و اگر جامعه را به منزله زمینه ارتباطی بشر با بشر و طبیعت بدانیم وسیله ارتباط ایندو اقتصاد خواهد بود. اقتصاد شامل مراحل ترکیبی تولید و مبادله می باشد پس و قتیکه سخن از ریشه های اقتصادی هنر در میان باشد نه تنها باید نقش هر یک از این دو عامل را در ابداع هنری

و ادبی بیان کنیم بلکه باید نقش آن ها را در رشد و تکامل هنرنیز مورد مطالعه قرار دهیم چون هنر در طول زمان نه تنها به عنوان یک خصیصه روانی انسانی تبارز نموده است بلکه منحیت یک امتعه نیز در جامعه وارد گردیده و مورد مبادله قرار گرفته است. اقتصاد نه تنها از نظر ظهور و تکامل انسان عامل اساسی و مولد هنر بشمار می رود بلکه در واقع عامل نشر دهنده آن نیز محسوب می شود، به همین ترتیب تولید اساسی ترین و آگاهانه ترین تأثیر انسان بر طبیعت است و بهمین دلیل مهمترین نقش را در خلق خصوصیات روانی انسانی

به عهده دارد و علاوه بر آن عامل اساسی موجودیت حیات انسانی بشمار می رود.

اساسی ترین رکن تولید عبارت از ساختن ابزار تولید است و چون انسان ابزار را به منظور رفع حوایج و احتیاجات خود می سازد و بناء تجسم قبلی آن در ذهن بوجود می آید، در ضمن تولید دستهای انسان نیز بکار منظم عادت می کند و بدین ترتیب زمینه بکار گرفتن دستها برای خلق آثار هنری فراهم می شود.

انعکاس فعل تولید در مغز باعث افزایش قدرت تجسم می شود و مفاهیم هنری متدرجا در آن شکل اختیار کرده و بیان این مفاهیم هنر را بوجود می آورد. این امر با نشو و نما به اثر تکرار و تجسم عملی آن باعث انتقال و رشد نیروی تجسم و همچنان رشد نیروی حافظه میگردد. پس بطور کلی نقش تولید و همچنان انعکاس آن در شعور و بکار گرفتن این انعکاس جدی در تولید باعث رشد شعور و در نتیجه رشد ادراک میگردد و بدین ترتیب زمینه های عصبی روانی هنر فراهم می آید.

اولا بکار بردن طبیعت و استفاده از آن برای تولید و ثانیاً توجه انسان به تولید و دقت و تفکر در آن باعث عادت کردن مغز به توجه دائمی به پدیده های طبیعت گردید که در نتیجه آن به ارتباطات موجود بین پدیده های طبیعت پی می برد پس اگر هنر را به منزله عکس العمل های انسان در مقابل پدیده های طبیعت بدانیم این نتیجه بدست می آید که هنر در ابتدا بی ترین تظاهرات خویش بین پدیده های محیط و برداشت های انسان از آن ها می باشد، از جانب دیگر اگر هنر را به شکلی از تأثیر انسان بر طبیعت بدانیم میتوان چنین نتیجه گرفت که اولین

شکل تأثیرات هنری در ساختن ابتدایی ترین و سایل تولید تحقق یافته است.

البته این سخن چنین معنی نمی دهد که ساختن ابزار با لذات خود پدیده های هنری است زیرا در ساختن ابزار تولید عواطف دخالت چندانی نمی کند و لی آن مقدار کار اضافی ای را که انسان مطابق و تحت عواطف و احساسات و تخیلات خویش روی و سیله تولید انجام می دهد میتوان دارای جنبه هنری دانست در این شکل مواد اساسی هنر کار اضافی دلخواه است یا به عبارتی دیگر هنر مانند سایر خصوصیات انسانی از جریان کار ناشی شده است.

پس میتوان اظهار داشت که بیان هنری احساس و عواطف انسان نسبت به پدیده های طبیعت و یا مجسم ساختن خواسته ها و آمال انسان نیازمند و سایل تولید است، زیرا برای بیان احساس یا یک مفهوم هنری می بایست و سایل تولید لازم قبلا ساخته شده باشد. پس هنر نیز مانند هر خصوصیات انسانی در جریان تکامل آلات تولید

تکامل یافته است و هنر پدیده جداگانه از حیات اجتماعی نبود و به هر شکلی که آن را در نظر بگیریم از زندگی ناشی شده و در آن زمینه تکامل می یابد. در میان تنها کسانی که به خصوصیات روانی انسان جنبه آسمانی بسا انتزاعی می دهند هنر را نیز انتزاعی یا آسمانی می پندارند. این یک امر کاملاً طبیعی است کسانی که انسان را جدا از طبیعت می نگرند لاجرم هنر را نیز جدا از انسان و خصوصیات اجتماعی آن می پندارند.

اکنون ریشه های هنر را در مناسبات اجتماعی مورد بحث قرار می دهیم:

مناسبات اجتماعی عبارت از ارتباط تولیدی و یا ارتباطات ناشی از تولید انسانها با یکدیگر می باشد این مناسبات برای خویش دارای اشکال و قوانین معینی مخصوص و تأثیرات قابل تشخیص می باشد لذا ارتباطات انسان با یکدیگر یک امر تصادفی و دلخواه نبوده بلکه موافق و منطبق بر زندگی اجتماعی است و همچنان تا آن هنگامیکه انسان آگاهانه بر تمام خصوصیات زندگی اجتماعی مسلط نگشته است بر داهشت انسان نیز از این ارتباطات یعنی تأثیر قوانین خود بخودی انجام می گیرد پس یک هنرمند به دلیل آنکه انسان است و در اجتماع مربوط خود زندگی می کند و اجتماع بودن یکی از خصوصیات او است چه بخواهد یا نخواهد تحت تأثیر مناسبات اجتماعی جامعه خود قرار دارد و این مناسبات در آثار هنری و ادبی وی حتما تجلی می کند، از طرف دیگر اشکال و حالات مناسبات اجتماعی در خصوصیات روانی و طرز فکری انسان موثر بوده و هنرمندی که از یک نظر انعکاس دهند، احتیاجات و حالات روانی است ناچار آن حالات را در آثار خویش به نحوی از انحاء انعکاس می دهد، پس میتوان بیان داشت که هنر «خالص» یا هنر برتر از مناسبات اجتماعی نمی تواند وجود داشته باشد، همچنان میتوان استدلال نمود که مناسبات اجتماعی متضمن تغییرات کیفی نیز می باشد پس یکی از علل تغییرات کیفی از نظر محتوا در هنر را میتوان در تحولات مناسبات اجتماعی جستجو و مشاهد کرد زیرا هنر شکل تکامل یافته خصوصیات روانی انسان است و ریشه های خارجی تکامل آن در تکامل اجتماع قرار دارد و این دو امر یعنی جامعه و روان متقابلا بر یکدیگر موثر واقع می شوند.

در مورد ریشه های روانی هنر باید گفت که هنرمند مانند هر انسان دیگر دارای دینوع فعالیت بهم مرتبط و متضاد درونی و بیرونی است یا به عبارتی دیگر جریانی محیطی نسبت به هنرمند دو مرحله را احتوا می کند که یکی مرحله تأثیر بیرونی و دیگر مرحله

تأثیر درونی است و همین مرحله تأثیرات است که هنرمند را از سایرین انسانها جدا می سازد همه افرادی که در یک محیط بسر می برند حتما تحت تأثیر سلسله معینی از عوامل قرار می گیرند که این عوامل یا تولیدی اجتماع سیاسی، روانی و یا طبیعی است و تا حدود معینی این عوامل بر همه یکسان تأثیر می گذارد و این یک امر طبیعی در جریان زندگی عادی است یعنی یک انسان معمولی نیز از دیدن یک منظره به شکلی متأثر می شود و لسی شدت و حدت تأثیر و عوامل روانی محرک این تأثیر در هنرمند و سایرین فرق می کند، در حقیقت لذت تأثیر و حدت آن معمولا در هنرمند خیلی بیش از دیگران است و به همین دلیل تأثیر یک پدیده معینی در هنرمند و سایرین انسانها تا تأثیر مختلفی بوجود می آورد.

عوامل روانی در هنرمند یعنی عواملی که جنبه شخصی دارد بین دو قطب فردی و عمومی سیر می کند و بر حسب مقتضیات روانی و مکانی باشدت می یابد یا تضعیف میگردد که بهمین دلیل هنرمندان نا آگاهانه دارای شخصیت های متنزل می باشند و این تنزل

روانی که در حقیقت یک نوع عدم تعادل رانشان می دهد انرژی درونی هنرمند را تشکیل میدهد. زمینه های روانی هنرمند مانند سایر زمینه های روانی انسان است که این جنبه ها یا از نظر هواریت اجتماعی و یا ارگانیکی تحت تأثیر شرایط زندگی اجتماعی در وی بوجود می آید، هدف ماز زمینه های روانی هنرمند احساسات درونی عوامل طیف افکار مختص و مشخص وی است که البته در نتیجه ترکیب عوامل مختلف روانی هنرمند مجبور به ابراز عکس العمل میگردد. اما این عکس العمل نیز تحت تأثیر وضع زندگی، موقعیت اجتماعی، سطح فکر و میزان عوامل طیف قرار میگیرد طوری که در بالا تذکر دادیم که هنرمند با عکس العمل های غریزی انسان ارتباط دارد و لی باید گفته شود که آنچه بخودی خود از غرایز ناشی می شود نمی تواند پدیده هنری بشمار آید بلکه تحت تأثیر شعور و اراده انسان قرار گرفته و آنوقت می تواند که یکی از مبانی روانی هنر را تشکیل دهد.

ریشه غریزی هنر به نوع خود به دوشکل متفاوت تبارز می کند و این به خاطری است که خود غریزه

در مورد انسان بطور مداوم در دو حالت متضاد سیر می کند که از یک طرف ارضای خود را می طلبد و از طرف دیگر سرخوردگی های خود را جبران میکند پدیده ها و عقده ها که قسمت و پس زده روان را تشکیل می دهد در زمینه حالات روحی و زندگی هنرمند ظاهر گردیده و از این طریق به ارضای خود می پردازد. کوشش در راه ارضای پدیده ها و پس زده هنرمند را به پیش رفتن تلاش کردن و امیدوار بودن تشویق می کند و در نوسانات روانی هنرمند و در نتیجه در مراحل مختلف خلق آثار خلاق و مبتکر هنری و روحی موثر تمام می شود بهمین دلیل هنرمند ناخود آگاه تحت تأثیر جریان خود بخودی هنر خویش قرار می گیرد که می شود به وسیله هنر شخصیت خود را ظاهر سازد و همچنان باید تذکر داد که غرایز ارضا نشده به خاطر ارضای خود تغییر شکل می دهند (نه تغییر ماهیت) و هنرمند با تجلی غرایز آن با طرز دیگری خود را نیز تغییر داده یا اینکه تغییر لباس می دهد و خویشتن را با خصوصیت زمان و مکان وفق می دهد تا اینکه بتواند روابط روانی برقرار سازد.

د میاگل اروال خیرنه

د فولکلور تاریخیچه

«ادبیات مردم» د کتاب لیکونکی پخیل کتاب کی د پورته یکی په هکله لیکلی چی: «د فولکلور کلمه تر ۱۸۴۸ م. کال پوری چندان موجه نه وه او د فولکلور د علم کومه نښه نه لیدل کیده، دی علم ته د ژب پوهنی پوهانو د لومړی ځل لپاره پا ملر نه را گرځولی ده، آلمان پوهانو دوپلم اوگرام، د فولکلور د علم مؤسسین گنل کیږی. دوی د خپل هیواد فولکلور را ټول کړ چی ورپسې د روسیې انگلستان، فرانسې او داسکندینویا هیواد و پوهانو هم د فولکلور په هکله پاملرنه کړی ده.»

د ملگرو ملتو موسسې هم د فولکلور په مخ بیولو کی هلی ځلی

کړی چی لومړنی نیوال کنفرانس یی د «ملی فنونو» په نوم د فرهنگي مرستونې نیوالی موسسې له خوا پرانست ورپسې د ملی فنونو او ملی عنعناتو نیوالی کمیته منځ ته راوستله، دغه راز په ۱۹۶۹ کال کی یوه ډله پوهانو د یونسکو په بللو سره را ټول شول ترڅو د ملی فنونو د ساتنی او څیړنی په هکله غونډی وکړی او د فولکلور د علم لپاره یو نیوال چوکاټ وټاکي.

که څه هم ملی آثار د صنعتی انقلاب په واسطه تر تهیدید لاندی راغلل په تیره هغه آثار چی د بشر په پخوانی زر کاله ژوند پوری یی اړه در لوده لکه خاورین لوښی او

موسیقی آلی (ډول، ریاب، شپیلی) چی له لرگیو څخه به جوړیدل. انسان او فولکلور:

کله چی انسانان د لومړی ځل له پاره د خپل ژوند د چا پیریال سره مخامخ شو. هر هغه څه به یی چی لیدل او کتل دخپل هماغه وخت په توان او فکری استعداد به یی هغه څیړلو او یوه نتیجه به یی ترینه اخستله باید په ډاگه شی چی همدغه نتیجی وی چی د اوسنیو پر مختللیو علومو بنسټ گنل کیږی.

دا چی نن ورځ د فولکلوری طب دستور ډول ډول نکلو نه، د ژویو بوټو او نورو گیورو ورځنی اپتیا لرونکو شیانو په هکله پخوانی او زاړه نکلونه د فولکلور په نامه یاده ویدی اړخ ته یی هم باید کلکه پاملرنه وشی چی په همدی نکلو او روایو تو کی د اوسنیو علومو بنسټونه لیدل کیږی له همدی کبله دا علوم دمیتو-لوژیکو بنسټونو درلودونکی دی.

باتی په ۵۵ مخکی

انرژی‌سنجی و های رنگارنگ جهان

آیا منابع جدید و قابل تجدید انرژی وجود دارد؟

انرژی قوه آب .

انرژی حرارتی زمین .

انرژی حیوانی .

انرژی زغال و چوب محروقاتی .

انرژی شیل های تیلی وریک های نیرو دار .

انرژی زغال سنگ نارس .

انرژی مواد فاضله حیوانی .

انرژی آفتاب :

به مفهوم وسیع تر آن ، انرژی آفتاب به کلیه منابع انرژی اطلاق میگردد که در نتیجه عمل تشعشع آفتاب بوجود می آید . به شمول انرژی غیر مستقیم آفتاب به شکل چسب و محروقات ، زغال ، انرژی حیوانی ، باد ، قوه آبی و انرژی بخری ، و انرژی مستقیم آفتاب به شکل انرژی حرارتی ، دینا میک حرارتی و انرژی فوتوولتیک . تمامی این منابع انرژی آفتاب در شرایط فعلی ۱۵ فیصد ضروریات جهان را بر فوع می سازد .

هرگاه به مفهوم مشخص تر بپراهن انرژی آفتاب صحبت نمائیم بین اشکال فعال و غیر فعال انرژی آفتاب نیز تشخیص بعمل آمده است . انرژی نیکه از آفتاب بطور مستقیم مورد استفاده قرار میگیرد اما در اختیار انسانها بوده و به آن آشنائی کامل دارند که به نام سیستم فعال معرفی شده است .

منابع انرژی آفتاب ، انرژی باد ، قوه بحر ، قوه آب ، انرژی حرارتی ، انرژی حیوانی ، چوب محروقاتی ، زغال شیل وریک های قی سردار را مورد مطالعه فرار دهند . علاوه بر آن برای دو گروه مشورتی دیگر وظیفه داده شده تا انرژی نیکه از مواد فاضله حیوانی و زغال سنگ نوع بیت (زغال سنگ نارس) بوجود می آید مورد بررسی قرار دهند .

منابع مختلف انرژی که به صورت متناوب و بیهم مورد استفاده قرار دارد ذیلا خلاصه میشود :

انرژی آفتاب .

انرژی باد .

انرژی بحر .

بشریت اکنون به این واقعیت آگاهی یافته است که بکار بردن و عوض نمودن منابع انرژی از حالت عنقوی و ابتدائی به منابع جدید و قابل تجدید از ضروریات حتمی جهان کتونی بشمار میرود . بنابراین در کشور های انکشاف یافته و رو به انکشاف از جایب کلیه انسانها است که بصورت دسته جمعی به این مرحله انتقالی منابع جدید انرژی پاسخ مثبت بدهند .

کنفرانس ملل متحد در باره منابع جدید و قابل تجدید انرژی یکی از گرد هم آییهای پرمحتوا و مفید است که به نیاز مند با و تشریک مساعی همه جانبه ، روی موضوعات مربوط به انرژی جواب قناعت بخش میدهد . کنفرانس مذکور از تاریخ ۱۰ الی ۲۱ اگست ۱۹۸۱ مطابق (۱۹ الی ۳۰ اسد ۱۳۶۰) در نایروبی مرکز کینیا انعقاد یافت .

این کنفرانس روی اهداف اساسی اش طوری تنظیم گردیده است که پروگرام تکنالوژیکی استفاده از منابع جدید انرژی را به نحوی مورد بررسی قرار دهد که پیشنهادات جامع و نتایج بررسیهای آن در سطح ملی و بین المللی قابل تطبیق بوده ، موثریت استفاده آن به مقیاس وسیع تری در کشور های رو به انکشاف و انکشاف یافته بر مشکلات و موانع فعلی فایق آمده بتواند .

به منظور عملی نمودن و به سر رسانیدن این اهداف مجمع عمومی ملل متحد هشت گروه مختلف دانشمندان را موقت نمود تا

قهرمان ولادت

لیونتینه - الوینه زن (۵۵) ساله چیلی ریکا رد غیر قابل با و ررا در قسمت تو لد اطفال قایم نمود . ۱۰ زوی (۵۱) طفل تو لد گردیده ه که (سی و شش آن پسر و (۱۵) آن دختر می باشد . او هنوز (۱۴) سال بیشس نداشت که طفل او ل را به دنیا آورد . به هر صورت این تعداد اطفال چطور بو جود آمد ؟
لیونتینه (۴) بار سه گانگی به دنیا آورده ه (هفت) مرتبه دو گانگی و متبا قی آن تنها بودند . فعلا (چهل و دو) پسر و دختر شان صحت و سلامت هستند .

سیستم غیر فعال عموماً به آن نوع انرژی آفتاب اطلاق میگردد که سبب گرم شدن و یا سرد شدن فضا و یا یک ساحه شده و به ارزش کمتر دستیاب شده میتواند .
درن نوع سیستم طرح و دیزاین نقشه یک عمارت را مورد بحث و مثال قرار داده - میتوانیم ، زیرا در آن سعی بعمل می آید که تا حد امکان بکام و وسایل طبیعی از قبیل پنجره ها ، دیوارها و تبخیر آب یکاتاق را گرم و یا سرد سازیم .

اکنون استفاده عاجلیکه از انرژی آفتاب بعمل می آید بمنظور گرم سختن آب است که هم در صنایع و هم در منازل رهایش بکار برده میشود . طرق دیگر استفاده از انرژی آفتاب آنست که بعضی تولیدات دیگر را توسط آن خشک می سازند و یا ساحه را گرم و یا سرد می سازند ، تقطیر آب ، از بین بردن املاح ، طبخ ، همپ کردن آب در عمارت و اراضی و تبدیل کردن برق حرارتی و فوتوولتیک ، تماماً توسط انرژی آفتاب صورت می گیرد .

علاوه ودلجسی در اصلاح و انکشاف سیستم انرژی آفتاب روی همین دلایل درسالهای معاصر دویه افزایش گذاشته است . بزرگ ترین دلیل آن اینست که انرژی آفتاب در تمام جاها دستیاب می گردد ، علاوه بر آن از لحاظ استعمال پاک بوده و تنها دریک جا ، تمرکز نمی باشد . دستگاه های کوچک مولد انرژی آفتاب همین اکنون به اهداف مختلفی که قبلا تذکر دادیم مورد استعمال قرار دارد ، البته اصلاح و انکشاف آن از لحاظ بهبود بخشیدن کیفیت حیاتی مردم بخصوص در نقاط دور افتاده و روستاها خیلی مفید و موثر خواهد بود .

انرژی باد :

انرژی باد بنابر تغییر حرارت و گرم شدن اتموسفر است که در اثر تابش اشعه آفتاب و ساختمان نامنظم اراضی (موجودیت مراکز فشار پست و بلند هوا) بوجود می آید ، انرژی بادو طرز استفاده آن از قدیمترین زمان یعنی پنج هزار سال قبل رواج داشت ، زمانیکه

در مدینت مصر قدیم ملاحین زورق های کوچک بادبان دار خود را در دریای نیل ، به حرکت می آوردند از انرژی باد استفاده بعمل می آمد . تا موقعیکه ماشین بخار اختراع نشده بود کشتی های بزرگ بادبان دار الی قرن نژده در ابحار مورد استفاده قرار داشت (واز باد های تجارتی در نیمکره شمالی و جنوبی ملاحان آنوقت داستانهای زیادی دارند که تا حال این مناطقی بحیث ساحه تاثیر باد های تجارتی شناخته می شود .)

آسیاب های بادی به پیمانه های کوچک و بزرگ در اکثر نقاط کره ارض مورد استعمال قرار داشت ، تا آنکه در دوره های معاصر زمینه استفاده از محروقات فوسیل شده (نفت ، زغال سنگ ، و غیره) بعمل آمد و ساحه استعمال آسیاب های بادی را محدود ساخت . اگر به واقعیت بنگریم تا اخیر سالهای ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ اکثر مستهلکین برق در روستاهای ایالات متحده امریکا ضرورت برق طرف احتیاج خود را از آسیاب های بادی بدست می آوردند . امروز انواع مختلف دستگاه های تکنالوژی

مولد انرژی از باد مورد استفاده قرار دارد شامل ماشین هایی است که برخی دارای محور های عمودی و بعضی از آنها دارای محور های افقی میباشند . از سال ۱۹۷۳ باینطرف مساعی زیادی بخرج داده شد تا توربین های مولد انرژی باد را انکشاف دهند و از پیشرفت ، تکنالوژی معاصر در اصلاح آن استفاده اعظمی بعمل آورند . در آینده نزدیک زمینه مساعدی بوجود خواهد آمد که توربین های باد ضرورت قوای برق اکثر کشور ها را مرفوع خواهد ساخت در مناطقی دور افتاده از مراکز برق آبی ، انرژی باد یگانه وسیله ای خواهد بود که بغرض پمپ کردن آب و دیگر ضروریات محل به مقیاس وسیع تریکار برده خواهد شد .

بنابریسدن و تناوت و وزش باد هائظربه وقت ، موسم و ساختمان محل تعیین یک ساحه مطلوب بغرض نصب کردن دستگاه انرژی باد از جمله اساسات کلی این موضوع بحساب می آید . یگانه عامل محیطی بی که در ارتباط با استفاده از انرژی باد قابل تاامل است اینست که تا اندازه ای در تولید صدا و بخش امواج تلویزیون مزاحمت بوجود می آورد .

انرژی بحری :

تفحص و تجسس انرژی در پهنای وسیع ابحار زمینه مسابقه و بیداری ذهنیت عالی را به بار آورد که باعث ابتاعات و اختراعات زیادی گردید . و با وصف آنکه ماسمی گردیم تا از جمله چندین منابع انرژی ، فشرده از انرژی قابل تجدید رادد ابحار مورد بحیث قراردیمیم با آنها سه منبع مهم آنها در ساحات ذیل از نظر میگذرانیم که عبارتند از قوه مدو جدر ، قوه های حرارت در بحر و امواج بحر .

قوه مدو جدر :

قوه مدو جدر مثل قوه آب و باد برای اولین بار جهت آرد کردن غله جات در آسیاب ها بکار برده شد . در انگلستان آسیاب های آسی از قوه مدو جدر باین منظور در قرن دوازده ساخته شدو برای هشت صد سال کامل از آن با موفقیت کار گرفتند . استحصال برق از قوه مدو جدر پدیده معاصر است که تاریخ استفاده آن از پنجاه سال قبل متجاوز نیست ، فرانسویها در دهانه دریای دانس استیشن بزرگ مولد برق را بنا استفاده از مدو جدر در سال آبی دارد ، زیرا امواج مدو جدر مثل جریان

قوه مدو جدر مزیت بیشتر نظر به قوه برق

آب تابع موسم خشک آبی و بارندگی منطوقی نبوده بلکه مدو جدر متکی بر حرکت وضعی زمین و قوای جاذبه آفتاب و مهتاب است که قابل پیش بینی هم بوده میتواند . استحصال قوه اعظمی از مدو جدر ندرتا به مدو جدر بزرگ مطابقت داشته ازین سبب طرح پلان و ذخیره انرژی آن بدقت کامل نیاز دارد .

کنترول و استفاده از مدو جدر پیوند زیاد به دو عامل فزیکتی دارد : (۱) تفاوت ارتفاع مدو و جدر که به چند متر میرسد . (۲) ساختمان اراضی ساحلی که بعد از عملیه مدو جدر آیا چه اندازه آب در آن جا باقی می ماند و چه اندازه آن مورد استفاده قرار گرفته میتواند ؟ . استفاده انرژی ازین منبع در حال حاضر متکی بر چند خلیج و دهانه دریا ها محدود است که نظربه سایر نقاط جهان درین جاها بطور غیر عادی شدت امواج مدو جدر بیشتر بملاحظه میرسد . بنابر همین محدودیت های طبیعی توقع آن برده نمیشود که انرژی مدو و جدر در سراسر کره زمین سهم زیادی در رفع نیاز مندی های جهان گرفته بتواند .

مترجم : س . صنعتیار

کسا نیکه از دست چپ خود دبیشتر کار می گیوند خوشبخت اند؟



چپ دست ها ، یابه صورت علمی گفته شود ، مردمان ، دست چپ که نا حیه چپ و جودشان انکشاف یافته تر است قسمت راست مغز شان نیز دارای فعالیت زیاد تر میباشد . آیا تعداد آنها زیاد است ؟ آیا آنها نظر به اشخاص دست راست برتری دارند ؟

به این سوال ها و امثال آن اناتولی چو پر یگوف داکتر علوم طب پاسخ میدهد .

چپ دست ها و راست دست ها به صورت واقعی به چند دسته تقسیم می شوند ؟

طوری که معلوم است ، ما همیشه با اشخاصی مواجه می شویم که والدین و مربیون از طفلی به آنها چپ دستی را می آموزند ، اما بر عکس ، بالاخره آنها را دست دست می شوند .

گردید که دو تا سه نفر شان دست چپ هستند . در بین از منی ها هفت تا هشت فی صد چپ دست وجود دارد . نظر به معلومات احصائیوی دانشمندان امریکا تعداد چپ دست های جهان به سه تا پنج فیصد میرسد . هنوز تا حال معلوم نیست ، که چطور رابطه دست چپ و دست راست را تشخیص نمود .

لاکن همین قدر معلوم است که همیشه همین طور بوده است . تا

پرورشگاه وطن...

تنی از معلمین خویش را بطور رهنما در اختیار پرورشگاه وطن قرار دادند.

گرچه آنطوریکه در فوق تذکر داده شد در شرایط فعلی بخشش کودکان پرورشگاه و وطن پروگرام های مشابه کودکان ما را به پیش میبرد ولی در نظر داریم تا در آینده پروگرام خاصی را در زمینه تهیه داشته آن را به معرض تطبیق قرار دهیم.

پروگرام های سیور تی اطفال مربوط به پرورشگاه و وطن در خود مو سسه اجراء میگردد و ریاست پرورشگاه در نظر دارد تا در آینده پروگرام موسیقی را نیز در پرورشگاه و وطن تهیه و در معرض اجراء قرار دهد.

نکته دیگری را که باید تذکر داد این است که تمام وقایه صحت و تداوی اطفال پرورشگاه و وطن از طرف وزارت محترم صحت عامه اجراء میگردد همچنان آن عده اطفالی که تازه به پرورشگاه مراجعه می نمایند معاینات صحی ایشان به کمک وزارت صحت عامه و از طریق موسسه صحت طفل صورت می گیرد.

رئیس پرورشگاه و وطن در مورد پرسوئل و کارکنان پرورشگاه و وطن چنین توضیحات ارائه داشت. فعلا در مورد تربیت اطفال پرورشگاه و وطن از تجارب نیک خواهران جوان خود استفاده بعمل می آوریم و اکثریت معلمین ما را آن عده خواهران تشکیل می دهند که تا درجه بکلور یا تحصیل کرده اند و در نظر داریم تا در آینده به تعداد معلمین خود افزایش بعمل آوریم و پرورشگاه و وطن سعی می نمایند تا نسل جوان کشور را در پرورشگاه وطن بکار بگمارد تا آن ها از یک طرف بتوانند امور روزمره را به پیش برده در کار خود مهارت حاصل نمایند و از جانب دیگر با گرفتن کورس های تخصصی قصیر المدت بتوانند مهارت مسلکی خود را نیز ازدیاد بخشند.

محبوبه به کار مل ر ئیس پرورشگاه و وطن در مورد مساعده های مالی اینکه تاکنون از طرف موسسات داخلی و کشورهای دوست به پرورشگاه و وطن صورت گرفته است چنین روشنی می اندازد:

در زمینه مساعده های داخلی اینکه تاکنون به پرورشگاه و وطن بعمل آمده است میتوان از مساعده های اتحادیه کاری کشوری سازمان دموکراتیک زنان ریاست هواپی ملی، وزارت ترانسپورت و توریسم و غیره نام برد همچنان در قسمت مساعده های خارجی از مساعده های بیدریغ مرکز کلتوری اتحاد شوروی در کابل می توان یاد آورد نمود. بهمین ترتیب اکثر کشورهای

دوست آما دگی کمک های بیشتری را به پرورشگاه و وطن ابراز داشته اند. اداره پروگرام های انکشافی ملل متحد در کابل نیز به پرورشگاه و وطن ابراز دگی همکاری را از طرف آن موسسه نمود است.

همچنان راپورتر مجله با اغتنام فرصت از چند تن از شاغلان بخشش کودکان پرورشگاه و وطن پرسش هایی بعمل آورد است که ذیلا از مطالعه شما می گذرد.

هنگامه طفلك معصوم و زیبای است که کمتر از شش سال عمر دارد و نمیتواند سال مرگ پدرش را بیان دارد میگوید: خانه ما در بغلان است بعد از شهادت پدرم همراهم درم و خواهرک دیگرم بکابل آمدم و ما درم شوهر گرفته است و من و خواهرم محبوبه را که اندکی از من کلا نتر است به پرورشگاه آورد است که حالا من در کودکان پرورشگاه می

عید قربان در...

والدین شاگردان در عوض برای آنان تحفه یا پول نقد می فرستند. این عیدی قشنگ ما نند یک سند افتخاری در داخل اتاق نشیمن بدیوار نصب می شود و یاد آور دوره درس و تعلیم بچه ها باقی می ماند.

در فرهنگ زبان پښتو و در ضرب المثله لنندی و اشعاری طی قرن ها سروده شده و سینه به سینه بیادگار مانده است، هر یکی ازین گویش ها مفهوم خاصی را افاده می کند مانند این ضرب المثل ها.

اختر تیر شو متاع یی هیره نه شوه
اختر چی تیر شی نکریزی په کارندی
اختر دیو سړی نه دی ...
ته د اختر په سببا را شه

زۀ به در و و تخم توره سترگی می سره لاسونه
عید قربان آمده از گردش لیل و نهار
ساقی گل پیرهن جام زمره گون بیار
روژه بکشایم زدست مهوش گل پیرهن
عیش و عشرت ها بود امروز خرم خوشگوار
باید بیاد داشت که در بعضی نقاط کشور تاهنگام خوردن از گوشت

قربانی یا عیدی معمولا روزه می گیرند.
عید قربان شد جمال یار دارم آرزو
من طواف کعبه را بسیار دارم آرزو
آرزو دارم که بینم صاحب این خانه را
این مسأل از خالق جبار دارم آرزو
عید است چرا کشته جانان نشود کس
حیف است که عید آید و قربان نشود کس

پایان

باشم و خواهرم در مکتب درس می خواند و از طرف شب هر دو به پرورشگاه می باشیم.
هنگامه که طفلك نهایت خوش سستی خلق و خنده روی به نظر می آید آنها با میگوید:

پرورشگاه مانند خانه ما است بیایید هم برای هم صنغان خود یک جای این درس می خوانم. سپورت می کنیم که از نان می خورم.
معلمان ما مثل ما درم مرا دوست دارند و من آن ها را نیز دوست دارم.

طفلك دیگری است که بسیار آهسته حرف می زند می گوید: پدرم در جمعیت العلما کار می کرد و یک روز وقتی که از بازار رخصت سو دا گرفته بود و برای ما بخانه می آورد از طرف اشرا در نزدیکی های خانه ما ن یعنی ده قابله بای شهید گردید.

می پرسم چند سال قبل پدرت را اشرا شهید ساخته بود ندی فکر می کنی و بعد آهسته میگوید دو سال قبل.

میگویم بعد از فوت پدرت برای شما کی نان و آب می آورده می گوید:

خواهر کلانم جاکت بافی میکردت و آن ها را در بازار می فروخت و از پول آن برای من و ما درم که سر سفید است نان و آب تهیه می نمود.

ازش می پرسم حالا که در خوب پرورشگاه هستی کدام تکلیفی و دارایی بیدرتنگ جوا ب می گوید:

این جا نسبت به خانه ما خوب است هر چیز برای ما آمده است هیچ تکلیفی ندارم و در این جا خوش هستم.

طفلك مقبول دیگری که در بخشش کودکان پرورشگاه وطن تحت تربیه قرار دارد می گوید پدرم ضابط است و ما درم مرده است می گویم چه وقت؟ نمیتواند جواب بدهد و صرف این قدر می گوید که مرا پدرم به این جا آورده است. میگویم پدرت گاهی بدیدنت می آید به آواز بلند جوا ب می گوید بلی! روز های جمعه می آید.

ولگرد

برویم، مرا به زندان بیندازید، افلا از سنگی سرما در امان خواهم بود.

ی آید آنها به طرف دهکده که خانه های گلن آن دور در میان درختان زمستانی نمایان بود است. ییا یک کیلومتر فاصله داشت براه افتادند. این وقت میدان دهکده پر از جمعیت مردم ی کنه که از کلیسا می برآمدند و چون دیدند که پولیس مجرمی را با خود می آورند در اف آنها جمع شدند و بچه ها آنها را دنبال کردند. مردان وزنان دهکده باخشم و غضب گنا هکار که در بین دو پولیس پیش می آمد می کردند و میخواستند در حال حاضر را سنگ باران و لگدمال کنند، آنها از دیگر خود می پرسیدند که آیا او قاتل است یا نه؟

ازا رقصاب دهکده که سابقا خودش سر باز بود یکی ساویک سر باز فراری است... سگرت فروش محله جواب او را رد کرده ت:

او قلب کرده و امروز یک سکه پنجاه ندی قلبی بمن داده است.

دیگران می گفتند:

خیر، بدون شک او قاتل آن بیوه زنی است. پولیس از شش ماه قبل در تعقیب او است. گناهکار را بالاخره به بناروایی بردند. کل کلانتر ده وزیسی بناروایی را دید که معلم مکتب محل عقب یک میز قرار داشتند. تر همینکه چشمش به او افتاد، داد زد: آه تو همان مردی هستی که امروز ترادر دینم و گفتم که اگر از اینجا نروی امر تمهیه هم کرد که ترا حبس کنند، آنوقت روی را به طرف پولیس موظف کرده و گفتم: در خوب، عسکر این مرده چه کرده و کیست؟ پولیس جواب داد:

او ولگردی است که محل بود و بساش و ن ندارد و قرار می گوید با گدایی می میکند. اما دارای تذکره و تصدیق است کار می باشد.

کلانتر دهکده گفت:

اوراق هویتش را بدهید تا به بینم.

وقت اوراق او را او با بدقت مطالعه کرده و بعد را دو باره به اوداد و گفتم که جیب های بیاند ولی در جیب های «راندل» پولی تند.

کلانتر که بفکر فرو رفته بود، بعد از وقفه از «راندل» پرسید:

امروز صبح در جاده چه می کردی؟

در جستجوی کار بودم.

چگونه کار؟ ... آن کار را میخواستی در به عومی پیدا کنی؟

پس شما بفرمائید که چگونه باید کار کنم؟

هر دو همدیگر را با نگاه های خسرونت

بار و رانداز کردند.

کلا تر گفت:

من شما را آزاد میکنم، اما گوشش کنید دو باره گرفتار نشوید!

نچار جوان جواب داد:

من بهتر میدانم تا مرا توقیف کنید، زیرا از زحمت و تلاش زیاد برای پیدا کردن کار خسته شده ام.

کلا تر با خسرونت گفت:

ساکت شوید!

آنوقت به پولیس ها امر کرد:

شما این مرد را تا فاصله دو صد متر دهکده دور کنید و بگذارید بی کارش برود.

«راندل» گفت:

پس لاف چیزی برای خوردن بمنی بدهید. کلانتر با عصبانیت گفت:

تو هنوز غذا هم میخواهی؟ راستی که چقدر آدم هوشیار و چالاک هستی.

«راندل» با لحن جدی اظهار کرد:

ساکر بمن غذا ندهید، من مجبور خواهم شد تا مر تکب عمل ناهنجار و خلاف قانون شوم و این موضوع برای شما گران تمام می شود.

کلانتر با عصبانیت از جای خود برخاسته و داد زد:

اورا ببرید، ورنه بسیار عصبانی خواهم شد.

دو پولیس باز وهای جوان را گرفته و او را از ساون خارج کردند و بعد از آنکه دو صد متر او را از دهکده دور کردند، پولیس موظف گفت:

ساکتون دیگر زود از اینجا برو، وگرنه دو باره با من خواهی آمد.

«راندل» بدون جواب ویا مقاومت ویا اینکه بداند چه کند و به کجا برود، به راه خود ادامه داد. تقریبا پانزده الی بیست دقیقه در حال رخت پیش میرفت. اما در همین وقت دفعتا از یک پنجره باز کنار جاده بوی اشتها آور غذا بمشامش رسید و دیگر پاهایش قدرت راه رفتن را از دست داد و چنان بسک حس گرسنگی براو غلبه کرد که بدون اراده به طرف خانه پیش رفت. در این حال با صدای بلند با خود می گفت:

این مرتبه حتما بمن غذا میدهند.

آنوقت با چوب دست خود بدروازه منزل تکتک کرد. چون جوابی نشنید دو باره در را کوبید و صدا کرد:

سدرپ را باز کنید!

چون باز هم جوابی نشنید به پنجره منزل نزدیک شده آن را با دست فشار داد. یک مرتبه کلکین باز شده و بوی مطبوع و دیوانه کننده شوربای اشتها آور او را مست کرد و بایک خیز نچار خود را به آشپز خانه رسانید.

روی میز مطبخ دو بشقاب گذاشته بودند و چنان پیدا بود که صاحب خانه برای دعایه کلیسا رفته اند و دیگر غذا را روی اجاق گذاشته اند تا هنگام مراجعت شان پخته شود. یک نان خشک و دو بوتل مشروب نیز در پهلوی اجاق گذاشته شده بود.

«راندل» اول نان را بدو حصه نسیم کرده و با اشتهای فراوان بخوردن شروع کرد آنوقت به طرف اجاق و سر دیگر برداشت و یا پنجه یک قطعه گوشت گاو را باز زد و کچالو از آن بیرون کشید و در میان بشقاب گذاشت. بعد مثل اینکه در خانه خود غذا می خورد، مشغول خوردن شد. هنگامیکه قطعه گوشت را با اشتهای فراوان با مقداری از سبزیجات صرف کرد، حس تشنگی شدیدی به او دست داد. آنوقت بطرف بوتل ها روی آورد. همینکه گیللاس را بر کرد، فهمید که محتوی آن شراب است و یا خود اندیشید که پس از این همه سرما خوردگی، الکل دو باره وجود او را گرم نموده و برایش انرژی کافی خواهد داد. یک گیللاس نوشید و آنوقت گیللاس دومی را بر کرد و آن را هم بایک جرعه سر کشید و یک حس خوشی و سر شادی به او دست داد و باز مشغول نوشیدن شد. چون شکمش سیر شده بود نان و شوربا را آهسته آهسته می خورد و گرمی مطبوعی وجودش را فرا گرفته بود.

اما در این وقت صدای زنگ کلیسا، ختم مراسم دعا خوانی را اعلام کرد. یک حس احتیاط که ناشی از بوی خطر می باشد، او را واداشت تا از سر میز بر خیزد. باقیمانده نان را بایک بوتل شراب در جیب گذاشته بطرف پنجره رفت و چون مطمئن شد کسی در جاده نیست از کلکین خیز زد و عوض اینکه از سرک بگذرد، بطرف جنگلی که از دور نمایان بود پیش رفت. او خیلی خوش و سر مست بود و از گاری که کرده بود خیلی خوشش آمده بود. همچنان که از روی زمین ها می گذشت، در زیر درختان جنگل رسید، آنوقت بوتل دیگر را از جیب در آورده شروع به نوشیدن کرد. به تدریج حس مستی او شدت یافت و شروع کرد بخواندن یک ترانه محلی و همچنان در روی غلفزارها پیش میرفت و مانند کودکان شادمان خیز و جست میزد و آواز می خواند و همان ترانه را تکرار میکرد.

در این وقت به یک راه سرابویی فرعی رسید و دختر جوان و تشنگی را به نثار آورد که با هر دو دستش سطل های شیر را حمل می کند و در وهله اول دانست که او دختر خنمه است. جوان که مستی از چشمانش عویدا بود، مانند سگی می نمود که شکاری بدست آورده باشد.

دختر همینکه او را دید با خنده صدا کرد: این شما بودید که آواز می خواندید؟

مرد جوان جوابی نداد و بایک خیز از سرابویی پائین جست. دختر جوان که دفعتا او را در مقابل خود دید، گفت:

آه، شما مرا ترساندید!

اما جوان دیگر مست و لایعقل شده بود و میل دیگری که خطر ناک تر از گرسنگی و زاده الکل بود در او بوجود آمده و علاوه بر آن حس شهوت مرد جوان که دو ما تمام آواره بود، او را دیوانه کرده بود و با دیدن دخترک زیبا دیگر نمی فهمید که چه می کند. دخترک چشمان مست و دهان نیمه باز شهوت انگیز او را دید و آهسته آهسته به عقب رفت، جوان

از شانه های دخترک گرفته و بدون کلمه ای او را روی زمین خوابانید.

دخترک سطل های شیر را رها کرده و فریادی کشید و چون میدانست که در این جنگل دور افتاده کسی صدای او را نمی شنود و به کنکش نخواهد آمد و علاوه بر آن جوان قصد کشتن او را ندارد، بدون مقاومت خود را تسلیم او کرد، زیرا جوان مرد تشنگ و قوی هیگلی نیز بود. هنگامیکه دخترک از جا برخاست و دید که سطل ها خالی و شیرها همه بزمین ریخته اند خشمگین شد و چیلک های چوبی خود را گرفته به جوان حمله و رشو و گفتم که اگر جبران خساره شیر ها را نکنی، سراورا خواهد شکست. اما جوان چون از کاری که کرده بود عراسناک و متوحش بود به عجله پابه فرار گذاشت. دخترک چند سنگی بطرف او پرتاب کرد که بعضی از آنها به جوان نیز اصابت کرد. نچار جوان مدت زیادی دوید تا با لخره خسته شده و با عایش دیگر قدرت بردن او را نداشت.

انکارش بکلی در هم و برهم بود و نمیدانست که چه کرده است. بالاخره در کنار درختی نشست و پس از چند دقیقه بغواب عمیقی فرو رفت.

بعد از مدتی جوان در اثر چند ضربه ای از خواب بیدار شد و همینکه چشم باز کرد همان دو پولیس صبح را دید که دستا نش را می بندند. پولیس موظف با تمسخر گفت:

من می دانستم که باز در جنگ ما خواهی افتاد.

«راندل» بدون آنکه جوابی بدهد ویا مقاومتی بکند با آنها براه افتاد، زیرا دانست که اکنون دیگر آن نفر که اسیر خود را بدست آورده بودند به هیچصورت او را رها نمی کردند.

پولیس موظف امرانه گفت:

پیش برو!

و آنوقت هر سه نفر به راه پیمایی آغاز کردند. شب نزدیک شده بود و شا مکاهان تاریکی خود را در همه جا گسترده بود. بعد از نیم ساعت به دهکده رسیدند.

در آنجا همه از واقعه خبر شده بودند مردان روستایی وزن های شان همه خیلی عصبی و غضبناک بودند، مثل اینکه هریک آنها علیحده مورد تجاوز و دزدی این مرد فراد گرفته بودند. همه می خواستند این چنایتکار را به بینند، به او فحش بدهند و تحقیر و توهین نمایند.

همینکه گناهکار در میان پولیس هادر مقابل آنها نمایان گردید، همه خشم مردم بلند شد، کلانتر دهکده هم از این شکار خیلی خوشحال بود و همینکه چشمش به ولگرد جوان افتاد، با صدای بلند گفت:

ساکتون میدانم که با تو چه کنم.

آنوقت از خوشی دستها را بسهمالیده افزود:

سوقتی برای اولین مرتبه او را دینم، فهمیدم که این مرد یک جانی و دزد است.

بعد با خوشی زاید الوصفی اضافه کرد:

آه، ای چنایتکار پست و بی شرف. اکنون حداقل بیست سال حبس برای خودت گمائی کردی!

پایان

صافه ۴۹

شماره ۲۹

♦♦♦ زنبق های ♦♦♦

زنبق های آبی در تمام دو ران سال پیدا میشود و گل کردن آن دایما دوام دارد از یمنو حشرات به دیگر نباتات نرفته و فعالیت شان مختص به همین گل باقی میماند. قید کردن و شیب نگه داشتن حشرات گرده افشان تنها خاصه این زنبق هاست.

روز سوم گل های القاح شده پژمرده و در زیر آب تا نشیمن میشود. در آنجا تخم گل پخته شده و بدور تخم ها حشرات نازک و سبک تشکیل میشود و از زیر آب بیرون شده و از یکجا بجای دیگر انتقال می یابند. حشرات دور تخم نازک بود و به آسانی پاره میشود و وقتی این غشای نازک جلا تینی پاره شد تخم گل سنگینی شده و دوباره به زیر آب می رود و در آنجا سایکل حیات خویشرا از نو آغاز میکند.

این زنبق ها زیاد تر در آب های پاک این ناحیه آمازون میروید و گمان می رود که علت عمده آن موجودیت سودیم درین آبهاست که زنبق از آن استفاده میکنند و سرعت برگ آنهم بخاطر جمع کردن و گرفتن اندازم زیاد اشعه آفتاب برای عملیه فوتوسنتز است. قسمت فوقانی برگ ها هموار

♦♦♦ عواقب ♦♦♦

خود خانواده ای درست کند و سال بعد که صاحب فرزند شد بتواند او را نیز صحیح تربیت کند. بایست بخاطر داشت که امر ازدواج و شرایط آن در هر دورانی فرق می کند و تابع مقرراتی است که بطور قطع هر ده سال یکبار باید در آن تجدید نظر شود. زیرا بیست سال پیش از ازدواج شرایط و مقرراتی داشت که اینک حاکم نیست. یکی از آن مسایل نفوذ خانوادگی در زناشویی و ارتباط های خانوادگیها بود. در حال کنونی تمام شالوده های سابق در هم ریخته و ارکان ثروت های



در قسمت های بالاتر از دریای آمازون (در برازیل) زنبق ها به وسعت پنج فوت بزرگ می شومس و فقط از طرف شب می شگفتند

نوع از پرند ه های آن منظر چنین عادت دارند که یک لبه برگ را دور داده و از حشرات و زنبق جان های کوچکی که در زیر برگ زندگی میکنند تغذیه مینمایند

حشرات و گاهی هم یک نوع از پرندگان خانه میسازند. قسمت زیرین برگ مرکز حیات و نموی یک تعداد حیوانات کوچک آبی میباشد.

نازک و دارای لبه است اما قسمت تحتانی دارای ساختمان سه خصوص و چوکاتی میباشد که برگ ها را استوار و ثابت نگه میدارد. بعضا بالای برگ ها

بود. اکنون در کنار زیبایی های ظاهری، معنویات و روح نیز مطرح است. مثلا ممکن است یک زن صورت زیبا بی نداشته باشد ولی از حیث اخلاق و سطح معلوما بعدی جالب باشد که جلب عشق کند. جاذبه متقابل زن و مرد مر بوجه زیبا بی مطلق نیست، بلکه غالب اثر جاذبه ای است که قبل از از حد گو نه رابطه جنسی و نزدیکی ریشه گرفته است.

عشق حقیقی جاذبه و زیبا بی مخصوصی به قیافه عاشق و معشوق دارد. میدهد و کسی که حقیقتا عاشقانه باشد از روی حس و غریزه طبیعتا بعضی رموز اکتسابی زیبایی را بر رموز طبیعی علاوه می کند.

غیر از ازدواج های حساب شده گذشته است که شوهر روحا همیشه از زن خود دور بود، این قبیل وصلت ها را که سر چشمه فیاض برای بعضی داستان نوپس های آن زمان قرار گرفته است، نباید با وصلت جوانان امروز اشتباه کرد. مصادف شدن نروتمندی با دختر جوان، یک دل و صد دل عاشق بودن، سوز و گذار ها هجران و فراق و بالاخره آیین بستن فقط در افسانه هاست، زیرا اصول زندگی امروز آنها را نمی پسندد و مهمتر از همه اینکه نظام ها با گذشت زمان تفاوت کلی نمود و عوامل و فکتور هادگرگون شده و حتی زیبایی نیز تفاوت یافته است و معیار ها نه همانهاست که

خانوادگی متزلزل و بی ثبات گردید است. نسل کنونی به باد رفتن مکتب های فامیلی و واژگون شدن شالوده های سابق را آنقدر به چشم دیده که آینده نگر و مال اندیشی و احتیاط کاری های نسل پیشین را بی معنی و نوعی جنون میدانند و آنرا نمی پسندند اکنون با پیشرفت تمدن و زندگی نوین، جوان ها از سابق آزاد تر و شناسایی های تصادفی و معرفی ها به مراتب آسانتر شده است و زیبایی، حسن اخلاق، روح رفیقت بین زن و شوهر ملا حظات طبقه و خانواده و غیره را عقیم گذارده است. از ازدواج های کنونی را باید یک وصلت شاعرانه و لطیف و در عین حال عاشقانه حساب کنیم. زناشویی های امروز

بلوموف به دیوار ها اشاره نموده گفت:
 پس این دیوار های پر از گردوخاک و نار
 تنگیوت را چه کسی باید پاک کند ؟
 این هارا قبل از این عید مقدس پاک
 ، کتابها و تابلو هارا بازفک ها و الهامی
 س از عید مسیح تطهیر و مرتب می نمایم
 ن که شما همیشه در خانه هستید چطور
 ان دست به این کار ها زد ؟
 من که بعضی اوقات به تیاتر و با به مهمانی
 یم تو میتوانستی با استفاده از آن فرصت
 کار ها را انجام بدهی .
 پاک کاری در شب ؟! این چه خوب پاک
 خواهد بود .
 بلوموف با چشمان مملو از اعتراض به او
 میگردولی زخار بابی تفاوتی چشمان
 با به سوی گلکین دوخته بود شاید هم
 میگردد «مزخرف میگوئی ، تو فقط در گفتن
 های عجیب و اسفناک استاد هستی باتار
 تنگیوت باگرد و خاک هیچ کاری نداری»
ایلیا ایلج گفت :
 میدانی که از ناپاکی ها کویه پیدا میشه
 بعضی اوقات میبینم که خسک ها به روی
ه هاره میروند .
 غار بابی تفاوتی جواب داد :
 در اتاق من هم هست .
 فکر این چیز خوبی است ؟ اینکه کاملا
 است .
 در سخت خندید و با تعجب معصومانه
 :

«امروز پاک میکنی و فردا پس ناپاک میشود...»
 آقا حرف او را قطع کرده گفت :
 «ناپاک نمیشود و باید هم نشود .
 پیش خدمت به گفته خود اصرار می ورزید .
 «ناپاک میشود»
 «که ناپاک شد باز هم پاکش کن»
 زخار با تعجب پرسید :
 « یعنی که هر روز این همه کنج و کنار
 خانه را باید پاک کنم ؟ این چه زندگی رنج
 آور است .
 بهتر بود هرگز به دنیا نمی آمدم .
 بلوموف اعتراض کنان گفت :
 «چرا از دیگران این همه چیز پاک و مرتب
 است ، بخانه مقابل نگاه کن انسان از دیدن
 آن لذت می برد و آنجا فقط یک دختر است که
 کار میکند .
 زخار اعتراض نمود:
 «آلمانی ها از کجا میتوانند ناپاکی بگیرند
 شما که میدانید آنها چه قسم زندگی میکنند
 تمام اعضای فامیل آنها هفته پر استخوان
 میجوند» بالا پوش از شانه های پدر و پسر
 واز پسر به پدران انتقال میکند . زن و اولاد او
 پیراهن هایی می پوشند که از کوتاهی اش

بقیه صفحه ۳۳

ابلوموف

په های خود را مثل قازها زیر بال خود می کشند
 ... پس چرا ناپاکی پیدا شود ؟ این همه
 چیز های بیکاره را که ماداریم آنها ندارند ،
 مثل این پیراهن های کهنه که سال هادربین
 الهامی ها جمع شده و یا پارچه های نان خشک
 که در طول تمام زمستان در گوشه خانه انبار
گردیده . از آنها حتی پارچه های نان خشک
 نشان بیجا نمی شود . از آن سختری تیار
 میکنند و با آب جو میخورند .
 زخار از زندگی که در نهایت سختی سپری
 میشد بیجان آمده بود حتی از قهر و غضب زیاد
 تف بر زمین انداخت .
 ایلیا ایلج اعتراض نمود گفت :
 «ناباید زیاد حرف بزنی !» بهتر است
 دست بکار شوی و همه چیز را پاک و مرتب
 نمایی .
 زخار حرف خود را قطع نکرد .
 «من ممکن است این کار ها را بکنم ، مگر
 شما که خودتان مانع میشوید .
 «باز هم بر گویی ، باز هم من هستم که کار
 تو را مشکل میسازم»
 البته شما که تمام روز در خانه هستید ،
 پس چطور میشود که خانه را پاک و مرتب
 نمود . بهتر بود شما یک روز خانه را ترک
 می گفتید تا من همه را پاک و منظم می نمودم .
 «این دیگر چه فکر احمقانه بی، حال میخواهی
 برای یک روز تمام مرا از خانه برانی»

زخار اصرار میکرد .
 «درست میگویم ، چه خوب اگر همین امروز
 بیرون می رفتی و من یکجا با انیسه همه را پاک
 میگردیم و شاید هم ما هر دو به تنهایی از عهده
 اینکار بر آمده نتوانیم و لازم شود یک دوزن
 مستخدم دیگر را بکمک خود بطلبیم و خانه را
 کاملا شست و شو و تطهیر نماییم .
 ایلیا ایلج از گفت شنود زیاد بازخار و
 بالخاصه مزدور گرفتن اوبه همچنان آمده گفت:
 «بی عقل ، برو بجای خود»
 ایلیا ایلج از این حرکت خود که زخار را
 به گفت وگو در این باره کشانیده بود دلخوش
 نگردید . او همیشه فراموش میکرد که بازرده
 ساختن این موجود خوش رفتار چیزی دل پذیری
 از او بدست نمی آید .
 ابلوموف شاید میخواست که خانه او پاک
 و مرتب باشد و شاید هم به این فکر بود که
 این کار بصورت غیر مشهود و خود بخود اجرا
 گردد . اما زخار همیشه در این مورد حرفها
 به دعوا میکشاند و سر رشته کار را آندر
 بزرگ جلوه میداد که آقا ناگزیر به وحشت
 می افتاد .
 زخار رفت و ابلوموف در فکر خود غرق گردید

اینها همه پول میخواهند .
 ایلیا ایلج نم نم کرده گفت :
 همه در فکر پول اند اجرا صورت حسابها
 را یکدیک نمیدهی و همه را یکباره می آوری .
 اینکه شما مرا همیشه از خود می رانید و
 میگوئید که فردا و فردا ...
 «درست ، مگر اکنون ممکن نیست که نا
 فردا معطل نمود»
 «نه خیر ! بسیار اصرار دارند ، دیگر قرص
 هم نمیدهند ، امروز اول ماه است . ابلوموف
 «آه» اندو هناکی کشید و گفت :
 «این هم یک تکلیف دیگر ! خوب چسرا
 ایستاده هستی ؟ بگذار برای میز ، من همین
 حالا میخیزم ، دست و روی خود را می شویم و آنها
 را بررسی میکنم»
 ایلیا ایلج باز هم پرسید :
 «تشناب آماه است ؟
 «بله ، آماده است»
 «پس فی الحال»
 ابلوموف سعی داشت از بستر خود برخیزد
 مگر زخار رشته حرف را بدست خود گرفته
 گفت :
 «من فراموش کردم که به شما بگویم ،
 منتظم آقا احوال داده که باید خانه را تخلیه
 نمود و گفته اند که به آن ضرورت دارند .
 «این چه حرفی است که تو میزنی ؟ تو
 خودت چرا اینقدر اصرار داری ، این با رسوم
 است که یاد آوری میکنی»
 «مرا که هم آرام نمیگذارند و اصرار میکنند»
 «بگو که کوچ میکنیم»
 «آنها گفتند شما یک ماه است که این را
 میگوئید لیکن وعده خود را بجا نمی آورید و
 اخطار نمودند که به پلیس شکایت میکنند»
 « بگذار شکایت کنند ، ما زمانیکه هوا یک
 کمی گرم شود از خانه می بریم - تقریبا سه
 هفته بعد»
 «کجا سه هفته بعد ! منتظم میگوید که دو
 هفته بعد مزدور ها می آیند و کار تخریب شروع
 میشود ،... گفت که هر چه زود تر - فردا
 یا پس فردا کوچ کنید»
 «او هو اچقدر زود ! همین اکنون همانیت
 کوچ کردن را نمیدهد ؟ تو دیگر درباره خانه
 هرگز با من حرفی نزنی من که تو را قبلا منع
 کرده بودم ، مگر تو چرا پشت آنرا رها
 نمیکنی»
 زخار جواب داد :
 «من که چاره ندارم ، پس شما بگوئید که
 چه باید کنم ؟
 «تو میرسی که چه باید بکنی ؟ من از کجا
 میدانم ؟ فقط مرا آرام بگذار و آنجا هر چه
 میخواهی همانطور بکن ، بشرطیکه ، جبور به
 تخلیه خانه نشویم»
 «من چه میتوانم بکنم ؟ خانه که از من
 نیست - از مردم است ، اگر کوچ نکنیم کالای
 ما را به کوچه می اندازند»
 بقیه در صفحه ۵۲

دیدنی بر نخستین...

بدینسان نهضت باوجود ضربه مهلکی که در سال ۱۹۰۹ بد بدنه آن وارد آورده بود ادامه یافت .

در سال ۱۹۰۹ به بدنه آن وارد آورده بود ادامه امیر حبیب الله است ، مردم در آغاز بغاظر آنکه از قید امیر مستبدی چون امیر عبدالرحمن رهایی یافته بودند شیوه کار سلطنت امیر حبیب الله را غنیمت میشمردند ، مگر این وضع دیر ادامه نکرد حکام و مأمورین مطلق العنان و رشوه خوار دولت او رفته رفته توده های مردم را بستوه آورد ، اعضای معاهده سال ۱۹۰۵ که صحنه گذاری همان معاهده اسرار تبار دیورند بود قشر روشنفکرو نهضت طلب را از او متنفر و به خصوص وارد آوردن ضربه بر مشروطه خواهان در سال ۱۹۰۹ تفر مردم را در برابر او به کینه تبدیل ساخت نرمنش و سازش او در سیاست با انگلیسها و برخورد او در برابر خواست او جهاد مردم را با انگلیسها بغاظر تاملین استقلال و جلوگیری اوز این خواست به خصوص هنگامیکه ملانجم - الدین صاحب هند در سال ۱۹۰۹ فتوای جهاد علیه استعمارگران انگلیسی را صادر کرد در کابل ، کاپیسا ، پروان ، لوگر ، پکتیا و دیگر مناطق که مردم باهیجان و شور فراوان آمادگی می گرفتند امیر «جهاد مردم را بدون اجازه و امر پادشاه نا جایز» اعلام کرد .

ملا محمدجان صاحب راه که آمادگی سر و ساماندهی نهضت را می گرفت به کابل احضار و نظربند کرد و همچنان ناظر محمد صفر خان همین اطلاعات را که یکی از محرکین جهاد بود محبوس و حاجی عبدالرزاق خان را که بین نایب السلطنه و سرحدات آزاد در امر جهاد وسیع بود محکوم به کندن ریشش نمود .

پس از سرکوبی نهضت مشروطه خواهی در سال ۱۹۰۹ عکس معارف خواهی امیر نیز فروکش کرد پس از گذشت شانزده سال فارغ التحصیل بکلوریا پس سر نوشت غم انگیزی داشتند گذشته از امیر نایب السلطنه نیز در کار سنبندی معارف دست درازی داشت و معتقد بود که :

« از معارف مشروطه مزایا و مشروطه نقطه مقابل تسلط شرعی سلطان است . »

فراتر از همه خصایص بیباکی ، تکبر ، تهدید و فرو رفتن امیر در حرمنش تنفر و کینخواهی مردم را در برابرش بیشتر ساخت .

پس از ضربه سال ۱۹۰۹ نهضت برخورد رویا رویی و با لمواجهة با دولت نداشت حلقه های محدود بیرونی با کار مغزی و بعضا با نشر شبنامه هایی از کار دولت انتقاد می کردند نخستین شعله کینخواهی از امیر در شب تولدی اش در سال ۱۹۱۸ زبانه کشید .

گرد هم آیی...

گردد . وزارت تجارت با را اندازی و تدویر نمایشگاه های فراوان در کشور های مختلف و بازار ریایی برای کالای افغانی توانسته است رکود موجود در کار توریسم و تاثیر آن را در امور تجارتی جبران سازد .

یکی از علل عمده بی که تاکنون هم سد را ماست و مانع میگرد که بقایای نابسامانی های تجارتی از میان بر داشته شود اعمال خرابکارانه عمال ضد انقلاب است آنها مصوویت ترانسپورتی را از میان میبرند ، بار کثس ها و اموال مردم را می سوزانند و تلف میکنند و رادیو ها و خبرگزاری

اینکه امیر بر عین الدوله ظنن شد و سر انجام او و مادرش را به حبس و طلاق تهدید کرد که با خیانت نایب السلطنه از خطری که آنها را تهدید می کرد وار هیدند بدنبال این حادثه یعنی در زمستان هما نسال حزب مغزی دربار فیصله کرد تا امیر را در جلال آباد ترور و در عوض آن نایب السلطنه را در مرحله نخست به پادشاهی بردارند پروگرام ترور شاه باعث کشی نایب السلطنه جریان را برهم زد چون در هنگامیکه می بایست شاه مورد ترور قرار گیرد نایب السلطنه در جواب پرسش نماینده حزب بر خلاف عهدنامه که قبلا در قرآن شریفی باهم پیمان بسته بودند اظهار داشت که : «من به گشتن امیر موافقت ندارم و اما اگر محبوس نگه داشته شود مخالفت نخواهم کرد .» این تصمیم نایب السلطنه و قران شریفی که در آن باهم پیمان بسته بودند و در دست نایب السلطنه قرار داشت حزب مغزی دربار را از بنیاد برگرزه انداخت و سبب شدتنامه نقشه ها و طرحهای حزب معطل قرار گیرد تا اینکه سال دیگر سیری شدو امیر در زمستان همانسال در هنگامیکه مصروف شکار بود در کله گوش بدست مردی که تا هنوز هویتش را تاریخ روشن نکرده است کشته شد .

بدینگونه امیر حبیب الله از این جهان رخت بست و امان الله خان بانداک جنجالی به سلطنت رسید .

بدینسان نهضت مشروطیت دور نخست با تحول ضربات وحشتناک و رنجهای فراوان جایش را به دوران دیگری یعنی دوران زمامداری امیر امان الله خان که در تاریخ سر زمین ما به نهضت امانی معروف است خالی کرد .

های امپریا لیستی نیز هر روز شایعه و دروغ تازه بی را در مورد اوضاع داخلی کشور ما می پراکنند این اعمال خرابکارانه دشواری های فراوانی را برای وزارت تجارت به وجود می آورد ولی هیچ وقت مانع اعتماد روبه افزایش تجارت ملی با دولت و اعتماد متقابل آنها نمیگردد ، چنانکه در سال روان هفتاد و هفت در صد سرمایه بیش از سال بار به دوران افتاد است و ایسن گو یای این واقعیت است که هیچ مشکلی ما را از وظایف ملی و دموکراتیک ما باز داشته نمیتواند .

ابلوموف

سگر ممکن نیست که فطانت شان را فرمای ، ماکه در است اینجا زندگی میک و گرابه را هم درست می بردازیم .

اینها را گفت .

پس آنها چه میگویند ؟

آنها عین حرف هارا تکرار میکنند و گویند که از خانه ماو خانه داکتر برای غرو پسر آقا يك خانه کلان درست میکنند .

ابلوموف با صدای پر حسرت گفت :

سای خدا ، هنوز هم ابله های یافت میشد که زن میگیرند .

زخار بخانه طرف راست اشاره کرده بود .

آقا ، اگر ممکن بود به مالک خانه می توانی شاید هارا تکلیف نمیدادندو ابتدا آن طرف راست را تخریب میکردند .

خوب است ، همین که برخیزم می توانم تو برو بجای خود و من فکرش را می تو که هیچ چیز از دستت پوره نیست .

همه کار های ناچیز هم من باید واری نه و زخار رفت و ابلوموف فکر میکرد اما نمیدان که از همه اولتر در پاره کدام چیز بیاید آیا راجع بکتوبی که از ناظر خود گرفته یا درباره نقل مکان بخانه دیگر و یاد و بررسی صورت حساب ها . اودست و پاچزشکا بود و خود را در سبیل کار و بار زندگی میدید و توان برخاستن از تخت خواب دست داده بود واز پهلوی به پهلوی غلت می داد و گاه گاه صدای اندو هنگامش شنیده میشد :

میکفت : «اوه خدای من چرا زندگی اینقدر ناراحت کننده است ، هر جا که باشی ناراحتی می رسد و آرامت نمیگردد .»

معلوم نبود که تاچه وقت این حالت تصحیحی و سر در نمی میتوانست بر او دست بماند اما ناگهان صدای زنگ دروازه شده گ شنود ابلوموف که خود را در بالا پوشی خویس بیچانه بود گفت :

ساره ، بابا کیست که اینقدر وقت تصد خانه ما را نموده من که هنوز در بستر خوب دیگر که هیچ چاره باقی نمانده باید حالا برخیزم .

ابلوموف از روی بستر خود با کنجک و حسرت بار به سوی دروازه میگریست .

ساره ، بابا کیست که اینقدر وقت تصد خانه ما را نموده من که هنوز در بستر خوب دیگر که هیچ چاره باقی نمانده باید حالا برخیزم .

ابلوموف از روی بستر خود با کنجک و حسرت بار به سوی دروازه میگریست .

کسانی که از دست...

را فرجه کا فیست که از شمشیر باز
ور مجارستان « گیدی واری »
منبتر گک « سوید نسی »
دان شمشیر بازی شوروی
نوف ، سمیر نو ف ، بثلو وه
یک ، تینس بازان امریکا بی
رسو بسیار ی بو کسر ها و
اندازان مشهور را نام ببریم .
ای غرو نظر شما ، چه رازی در
کنند است مسابقات سپورتی چسپ
ها نهفته است ؟

بخن در اینجا ست که ، مسوول
تیب دادن قو همدر که بصری
ت دست نیم کره مغز سراسر است
بر چسپ ، مسوول حرکات جدی
ند . برای اینکه نیروی محرکه
می نوبلی اعصاب از نیم کره راست
ان ب بیاید ، وبعدا به فرمان
راست را تعقیب کند . برای
کار یک مدت طولانی لازم
می نو . این ارتباط با چسپ دست
دایم تر است ، نیم کره راست
بصر فرمان بصری را قبول
سی نم و عمل دست چسپ را کنترل
نمید نماید . طوری که از تحقیقات
بر می آید . در نتیجه عکس -
چسپ دست تقریبا هفتم حصه
مغز سرعتر میگردد .

یاد و هشی نشان مید هد ، گر چه
و پاجوشکار حوصله و سنگینی
ندگی جسمانی خواسته نشود ، با
چسپ دست در تنظیم عموم کار
واب عملی بر تری دارد . چسپ
فلت ها دارای این خصوصیات
ه میزند :

نورنار صورت طبیعی این نوع
ص دارای استخوان های
و شانه های کم عرض
در قسمت مصرف قوه از
د کار میگیرند . طول رعموم
برو دست های قوی هیکل کمتر
زده گردیده است :

پسان های تنومند در وقت
دارای ما هیچه های سفست
خورد هاند . اشخاص استوار
، محرک ، جسم و روحا
چسپ دست تیپیک میباشند .
باید چسپ ها عموما بسیار حساس
ک رنج اند ، آنها زود می
کنجک و تو هین رابه خود قبول
ست کنند . این خصوصیات
متم) در زنها دیده می شود (و لی
ز نهای چسپ دست نظر به مرد
نورملول می گردد ، در این وقت

از زنده گردیده است :
شسان های تنومند در وقت
دارای ما هیچه های سفست
خورد هاند . اشخاص استوار
، محرک ، جسم و روحا
چسپ دست تیپیک میباشند .
باید چسپ ها عموما بسیار حساس
ک رنج اند ، آنها زود می
کنجک و تو هین رابه خود قبول
ست کنند . این خصوصیات
متم) در زنها دیده می شود (و لی
ز نهای چسپ دست نظر به مرد
نورملول می گردد ، در این وقت

است که به همه چیز بی تفاوت و
بی علاقه می شوند . به این سبب
ساختمان و جود انسان به طرق
مختلف از طرف نیم کره مختلف
مغز سر بررسی میگردد :

نیم مغز سر مر بوط قسمت
چسپ کاسه سر که دشواری ها و
مشکلات به آن ارتباط میگیرد .
ضعف و بی حالی بالای مغز نصف
راست نیم کاسه سر تا تیسر
می اندازد . طوری که مغز نصف
راست سر چسپ دست ها بیشتر
انگشاف یافته است ، به همین
لحاظ آنها به یک حالت نامنظم
قرار داشته میباشند و بدیهیست
که وضعشان زود دگرگون می
شود .

به این ترتیب مر بیون

بقیه صفحه ۳۵

جوانان و...

گفت : که من بالاخره پس از
مدتها دختر مورد نظر خود ریا فتم
برایش تبریک گفتم (اظهار
خوشی نمود) اما نمیدانستم که
این دختر مورد نظر خود هستم
تا اینکه او واضحا برایم گفت که
می خواهد با من ازدواج کند .
او گفت :

ازیکسال به این طرف در اطراف
تو فکر میکردم از دور متوجه
حرکات و احوال تو بودم بالاخره
به این نتیجه رسیدم که میتوانم
باتو زندگی مشترک خانوادگی را
بسازم ، حال می خواهم از زبان
خودت بشنوم که آیا موافق به این
زندگی هستی یا خیر ؟ برایش
گفتم از حسن نظر تان تشکر ولی
بگذرید که در این باره کمی
فکر کنم . شما یکسال در مورد
من تحقیق کردید . حداقل بگذارید
که من یک هفته در این مورد فکر
نمایم بعدا به اطلاع تان می رسانم

تصحیح ضروری

مقابل چسپ دست ها باید پیش آمد
وسلوک نیک داشته و همیشه متوجه
اعمال آنها باشند ؟

طور مثال چسپ دست ها زود تر
یکدیگر را درک میکنند . راست
دست ها بر عکس آنها اند . اگر
امکان میداشت که مربیون درین
مورد معلومات حاصل میکردند ،
در آن صورت میگو شیدند تا
ورزشکاران دست چسپ را برای
تمرین به طور جداگانه در اطاق
دیگری جا میدادند ...

تعداد چسپ دست هادر بین اجتماع
ها کم است ، اما قاعدتا ، این بسا
استعداد ها ، واقعا اشخاص
توانا و با قریحه هستند ، به همین
ترتیب علاقه شان با ورزش هم
عالی است .

چسپ دست ها در اکثر مشاغل
که ایجاب ظرافت و کار دقیق
را می نماید استادان ما هراند .

بقیه صفحه ۲۶

دفاع از انقلاب...

((در حال حاضر وظیفه مهمتر
از نابودی هر چه زود تر و کاملتر
نیرو های ضد انقلاب و فراهم
ساختن شرایط صلح و آرامش و همپا
نمودن کار مسالمت آمیز به مردم
زحمتکش افغانستان وجود ندارد .
امید سال ۱۳۶۱ سال امحای
نهایی دشمنان و گذار به کار
مسالمت آمیز و ساختن اقتصادی
و فرهنگی و شکوفانی افغانستان
انقلابی باشد . همه کوشش های
ما باید متوجه این هدف گردد)) .

راهی را که حزب قهرمان دولت
دموکراتیک خلق افغانستان در
پیش دارد ، راه حق ، راه خوشبختی
انسان زحمتکش و بالاخره راه

او قبول کرد . هر روز دیدن من
می آمد و لی کو چکترین اشاره
نمی کرد تا اینکه هفته پوره شدو
از من پرسید که تصمیم گرفته
ام ، من نیز در طول یک هفته در
باره او معلومات حاصل کردم .
باقی دارد

در صفحه (۳) سطر (۲) شرح عکس کله دمو کرایک به دمو کراتیک تصحیح شود
در صفحه (۵۴) ستون چهارم سطر (۱۵) به اعتبار عنوان «به امید پیروزی» اضافه
است و ارتباطی به مطلب بالایی ندارد .

ازین رو اکثر نقاشان ، مهندسان
-اکتران ، جراحان و هیکنس
براشان چسپ دست ها اند .
اگر چسپ دست ها ، طوری که مشاهده
می شود ، از نگاه جسمانی
بیشتر کامل اند ، درین صورت
بسی چرا طبیعت تعداد زیاد ما
را مجبور می سازد تا دست راست
باشیم ؟

به این سوال جواب دقیق
و کافی نداریم . میتوان به این
چند جمله اکتفا کرد :

قلب به طرف چسپ و جود ماقرار
دارد ، و این جناح ما بیشتر به خطر
مواجه می باشد لذا ایجاب میکند
که کارهای سنگین را به آن طرف
نسپاریم ، ازین رهگذر اکثر
وظایف سنگین را دست راست
به خود متقبل می شود . می بینیم
که در نتیجه تعداد زیاد مردم
راست دست اند .

شکوفانی افغانستان میهن پرور
و باستانی ما می باشد و آنچه
که مارا به پیش روی درین راه
کمک می کند همانا اتحاد و همبستگی
خلل ناپذیر و فداکاری بی دریغ
نیرو های ملی و وطنپرست کشور
با حزب و دولت انقلابی در راه اهداف
انقلاب و آشتی ناپذیری با ضد
انقلاب است . دشمن مردم با ید
نابود شود و حتما نابود خواهد
شد زیرا حزب ما به مثابه حزب
طراز نوین دارای اتوریته انقلابی
صادق به آرمانهای زحمتکشان
افغانستان در بین مردم بوده و از نفوذ
و اعتبار روز افزون برخوردار
است و زحمتکشان ما با پیوستن
در صفوف رزمنده آن بیش از هر
وقت دیگر صفوف آن را نیرو مند
ترو به پیروزی را نزدیک میسازند .
اینجا ست که یکبار دیگر میتوان
گفت که ناقوس مرگ ضدانقلاب
این نیرو های ابلیسی و دشمنان
سعادت و سر بلندی مردم به صدا
در آمده است .

مدیر مسوول: راحله راسخ خرمی
معاون: محمد زمان نیکسرای
مبتمم علی محمد عثمان زاده
ادرس: انصاری و انسجوار ریاست
مطابع دولتی - کابل
تلفون مدیر مسوول: ۳۶۸۴۹
تلفون توزیع و شکایات ۳۶۸۵۹
سوجبورده مطابع دولتی ۳۶۸۵۱
تلفون ارتباطی ژوندون ۲۱

جواب به نامه های شما

سلام بر همکاران و خوانندگان عزیز!

به امید سلامتی و موفقیت دوستان، می پر دازیم به جواب نامه ها:

دوست عزیز و س...

همکار عزیز ما که بقول خود او دو مین بار

است نامه می نویسد، اما پاسخی در یافت

نمی کند چنین می نویسد: «اگرچه نامه دوم

است که به مجله می فرستم اما تا حال نامه

قبلی ام به چاپ نرسیده، و لی باز هم نامه

دوم را نوشتم و به شما روان کردم. بنده بعد

از شماره نهم سال ۱۳۶۰ به ژوندون علاقمند

شدم و آنهم عکس هنرمند محبوب کشور «بصیره»

سبب شد که من خریدار مجله ژوندون شوم.

آن شماره مجله را با امید مصاحبه با او و

گرفتم و به ورق زدن پر داختم ولی متأسفانه،

نه مصاحبه بی یافتم و نه نام او را، یعنی که

اصلا نام او را هم ننوشته بودید. نمی دانم

چرا؟ شاید بعضی ها فکر کنند که بغاظر

بصیره، از روی یک عشق مفرط، مجله را

خریدم اما چنان نیست. بلکه «از روی هنرش

و جزئیات چشمانش باعث علاقمندی بنده گردیده

است.» بهر صورت در این مورد تقاضا دارم که

مصاحبه های با هنرمندان

نمایید زیرا هنرمندان از خود نظریاتی

دارند که باید از آنها مستفید شویم و حالا

این چند و چیزه را برای چاپ فرستادم.

به دوست عزیز سلامی به بانگ بلند می گویم

و امید داریم از خواب سنگین خوش برخاسته

باشند و با مداد نوشین را خوش گذرانند

باشند نامه مبارک را تا هنوز ندیده ایم که به

پاسخش بپردازیم، بهر حال خوش شدیم که

در جمع خوانندگان و همکاران مجله درآمده اید.

قدم تان خوش. اگر اجازه بد هید خدمت

عرض می کنم که از بصیره دوستی به ژوندون

شناسی تر سید که دوستی ما پایدار نخواهد

ماند. او را بجایش دوست بگیرید و مجله

ژوندون را بغاظر محتو یاتش بخوانید.

پاسخگو هنر مند محبوب کشور را تا هنوز

نمی شناسد و بر من اعتراض نکنید که مرد هنر

ناسپاسی هستم، نه بخدا چنین نیست، اما

بقول شما «جزئیات چشمانش» چگونه است که

انسان را به هنرمندی اش معترف می سازد.

شوخی چشمان شهر آ شوب بسیارند که در

هنرمندی شان این کمترین شک دارد و به نیم

جو هم نمی ارزند که قبای ا طلس شان از هنر

عاریست، اما پرسشی از شما دارم که «جزئیات

چشمان» را لطفا برای پاسخگو شرح د هیند

هم بنگارید که هنر مند محبوب کشور بصیره

چشمان زیبا دارد یا هنر زیبا.

و اینهم وجیزه های انتخابی شما:

«می خانه - جایست که در آن د یوانگری را

بیاله به بیاله می فروشتند.

زن و آتش - یکسان اندم انسانرا گرم

میکنند وهم می سوزانند.

اما یکطرفه پیش قاضی رفته اید، در ایسن

شمار لازم بود که مرد را هم با آتش مقایسه

می کردید.

پول - غلام مردم دانسته است، در حالیکه

بالای مردم جا هل حکومت میکند.

عشق - حکومت ظالمانه بی است که هیچکس

را غلو نمی کند.

وجدان - آینه ایست که خوب را خوب

و بد را بد میگوید.

زندگی - تلاشی است که هیچگاه پایان نمی-

پذیرد.

بی عدالتی - تواناترین افراد روی زمین

را بسوی تباهی میکشاند.

آزادی فکر - بشری که آزادی فکر نداشت

نمی تواند یک مو جود زنده باشد.

دوست عزیز گل اندام فیضی متعلم مکتب

نسوان جمال مینه

متقابلا سلام میگو ییم. همکار ار چمنند

ما بعد از لطف و مر حمت بسیار مینگارد:

«... حالا یک خواهش دارم که خدا کند پذیرفته

شود و آن اینکه عکس های هنر مندانی که

به پستی اول و چهارم مجله به چاپ می رسد

در صفحات متن باز هم باید به نشر برسد...»

عجیب خوا هشی دارید همکار عزیز، عکسهای

چاپ شده را دو باره چاپ کنیم: این به چه درد

می خورد عکس های که یکبار در پستی اول و

آخر به چاپ رسیده بار دیگر در صفحات متن

تجدید چاپ شود. از شما خواهش می کنیم که

مطالب مجله را بخوانید و به د ققت مسرور

نمایید نه اینکه تنها عکسهای مجله را نگاه

کنید و بعد علاوه کنید، اینها را در او راق

متن هم چاپ نمایید. شما به شعر سرو دن

علاقه دارید، چرا وقت تانرا بیشتر به خواندن

اشعار اختصاص نمی د هید که تنها در فکر

عکس و تصویر هستید؟ پارچه شعر ار سالی

شما، متأسفانه تا هنوز به درد چاپ نمی -

خورد، بیشتر شعر بخوانید و بیشتر شعر

بگویید، بار بار تجربه کنید، از نو دو باره

بگویید، هر چه بر زبان آمد بر کا غذ

نریزید و اگر هم بر کاغذ یاد داشت کردید،

ببینید بردل می نشیند یانه، اگر بردل اثر

نکرد باز حمت بیبوده وسه سر ا بروی کور

نکشید، آنرا باطل کنید و بار دیگر بالمکر

و تامل فزونتر، از نو شعر بگویید و باز به نقد

و انتقادش بنشینید. اگر شعر بود به مسا

بفرستید و مگر نه باز کار را از آنجا که شروع

کرده بودید از سر بگیرید.

دوست عزیز اکیلا:

همکار عزیز ما می نویسد: «... مجله

ژوندون را با علاقمندی خاصی می خوانم ولی

باتاسف باید بگویم که مجله ژوندون مگر چه

دفعته وار است، لیکن بعد از هفته ها از چاپ

می براید، نمی دانم چرا؟

همینقدر باید بگویم هر مجله ایکه نا وقت

بدستم میرسد بسیار زیاد ناراحت میشوم،

بغاظریکه مجله ژوندون نان بنده است. اگر

به کسی نان دیرتر برسد میدانید که چه

وضع را دارد. از اداره مجله ژوندون خواهش

دارم که نان بنده را به وقت و زمانش حا سر

دارند ورنه گرسنگی آ زارم مید هد.

بیشنهادی هم دارم که آرزو مندم تسو چه

دارید. باید برای نامه نویسان مجله یعنی

کسانیکه با مجله ار تباط نامه نویسی دا رد،

جایزه بی تعیین کنید به نحو که هر که بهترین

نامه را برای مجله نوشت بهترین جایزه را

دریافت دارد.»

ما هم متأسفیم که مجله هفته وار روز آ خر

هفته از نشر نمی بر آید. د لایلش را در شماره

های پیشین بر شمردیم که عجالتا تکرارش زاید

خواهد بود، اما مختصر و فشرده عرض شود

که کار طبع و چاپ، در مطبعه دو گتی فزون

از حد است و با آنهم آ رزو مندیم که بسر

مشکلات فایق آ ییم و نان شمارا در وقت

مناسب آن طبخ نماییم، لیکن گوشش کنید

فقط نان یک و ق ت تانرا از ژوندون تهیه کنید

زیرا اگر نان صبح و چاشت و شب شما

منوط به ژوندون باقی ماند، حال و روز تان

خراب خواهد بود چونکه ژوندون نان مکتسی

نیست و ا ضحتر بگویم از لطف و شفقت

بی اندازه شما سپاسگزاریم ولی راستش

اینست که تمام اطلاعات و معلومات تانرا

نمی توانید از ژوندون در یافت دارید. از ایتروب آ

از شما تقاضا داریم که کتابهای پر ار ژشهران

و گرانبها را پیدا کنید و بر معلومات و اطلاعات سیاسی

خویش بیفزایید.

بیشنهاد جالبی ارائه داده اید که خداکنم نمی

نامه نویسان لیک بگویند و بهترین نامه را بهر بنویسند

تحریر آورند و به ما بفرستند از جایزه و تحفه بکشید

چه بگویم که هیچی در چانته نداریم و نمی م کار

توانیم چیزی به جایزه بگذاریم، اما خدا عا

جیب خالی بنده را پر کند، عجالتا از جیب بی

کیسه خود دو جلد کتاب را به جایزه میگذاریم

که هر که بهترین نامه را نوشت حلالش باد

و اینک شعر نایخته و خام تان که با مطالع

* و گوشش پخته تر خواهد شد.

به زندگیم زود آمدی زود رفتی

هر پیمانی که با تو بستم بر وفاشکستی

هر چه خواستم یادت رافراوش کنم

نتوانستم چون چند روزی با من نشستی

دوست عزیز میرا کبر از لیسه حبیبیه:

سلام ما هم نثار تان باد. از انتخاب وارسا

شعر گزیده بی تان ممنونیم، بخوانید:

بتی دارم که گرد گل ز سنبل سایبان دارد

بهار عارضش خطی بخون ارغوان دارد

نبار خط ببوشانید خورشید ر خش یارب

حیات جاودانش ده که حسن جاودان دارد

جو عاشق میشدم گفتم که بر دم گوهر مقصود

ندانستم که این در پاچه موج خونفشان دارد

چودر رویت بخندد گل مشو در دامش ای بلبل

که بر گل اعتمادی نیست مگر حسن جهان دار

خوارا داد من بستان از ادای شحنة مجلس

که می بار دیگری خوردست و با من سرگران دار

چودام طره اشاند زگرد خا طر عشاق

بفماز صبا گوید که راز ما نسهان دارد

زخوف هجرم ایمن کن اگر امید آن دا ری

که از چشم بد اندیشان خدایت در امان دارد

به فتراک هر همی بندی خدارا زود صیدم کن

که آلتهاست در تاخیر و طالب رازیان دارد

ز سر و قد د لجویت مکن محروم چشم را

بدین سر چشمه اش نشان که خوش آ بر روان دار

ز چشمت جان نشاید برد گزهر سو که میبیم

کهین از گوشه کردست و تیر اندر کمان دار

بفشان جرعه بر خاک و حال اهل دل بشنو

سلام

د فولکلور ...

شلمی پیری د ژوند سره سمون خوری ولرو د نورو پر مختکو نو د مخ نیوی بهڅنگ کی بی زموږ د فولکلور خپلو مخه نیو له که کوم چا به په دی هکله گام پور ته که هغه به یی سخت ټکو لو او زړه تورن کو لو به یی .

ددی غداری کور نی په دالویه او اوږده دوره کی یواځی په ۱۳۱۲ کال کی د کابل مجلی له خوا لږږو لکلوری مواد خپاره شوی ، د کابل کلینو ، د آریانا مجلی هم څه نا څه داکار کړی دی ، د کابل ادبی انجمن د «رهنمای فلکور» په نامه یوه وړه خپرو نه خپره کړی ده . په دی وروستیو وختو کی دمحمد گل نوری په زیار یوڅه لاس وپنښی وهلی شوی چی ډیر ارزښت لری .

په دی هکله په هماغه سختو او ناوړه شرا یطو کی د خو تنو استادا نو د قدر وړ بللی شو . د نادری غداری کور نی په تور تم دوره کی د افغانی فولکلور ډیر مختک لاره د نورو پر مختکو نو په څنگ کی نیو له کیدله او نه یی غوښتل چی مو ږ د خپلو پلرو او نیکو نو له گټوره تجربو څخه کار واخلو او پر مخ ولاړ شو ، ددوی د درېامشاورینو به فولکلور د مخرفاتو او چټیاتو په نامه یادولو اوس چه د ثور انقلاب د بریالیتوب اوبه تیره بیاد هغه دنوی بشپړ تیاسی پلو له بر کته د هیواد د والو د ژوندانه د بنیتکو له پاره نه ستړی کیدو نکي هلی ځلی روا نی دی ، ډیر ژر به گران هیواد د پر مختلو هیوادو سره سیال شی .

زموږ ږ ملی او دیمو کرا تیک د و لست د خپلو پلرو نو او نیکو نو له تجربو څخه د ژوندانه په هر ډگر کی په زړه پوری گټی اخلی اوددغه راز پڅه زره کلن تاریخی تمدن په بنسټ د خپلو خلکو د هوسایي ، سو کالی ، آرامی او خوښی نښی یی موږ هره ورځ پخپلو ستر گو وینو او په غوږ و یی اورو چی د همدغو نه ستړی کیدو نکو هلو ځلو په رڼا کی به موږ د خپل فولکلور پر مختک د نورو ټولنیزو پر مختکو نو په کتار کی ووینو او زموږ فولکلور به له فقر څخه وژغورل شی .

مطبه دولتی

له فو لکلور ی طب څخه اوسنی پر مختلی طب بت ، د ستور ولسه نکلو نو څخه یی او سنی نجو می اوستوری پیژ ند لو څانگی د ژویو او بوټوله نکلو نو څخه یی ننسی بیو لوزی او زولوژی ، د پخوا نیو زور ورو یا واکدارا نو له فولکلوری کیسو څخه او سنسی سیاست ، اقتصاد او د نورو ورختی اړتیا ود لری کولو وسایل په ښکاره یادولی شو څکه چی دا ټول په لومړی کام کی په ابتدا یی شکل منځ ته راغلی چی او سنی پر مختلی ډولو نه یی ښه لیدلی شو .

فو لکلور ی اړیکی :

په نړی کی د هر هیواد ځلک خانکړی خصوصیات او فولکلوری روایتو نه لری خو د ټولنیز و اړیکو له کبله کله له یوځای څخه بلځای او له یوی ټولنی څخه بلنی ټولنی ته ځی او راځی او هره ټولنه د خپلی اړتیا په اندازه ترینه کار اخلی اود خپلو احساساتو ، پوهو اورو حیاتو سره سم یی منی ځنی وخت هغه هیواد و نه چی په اقتصادی او سیاسی لحاظ وروسته پاتی وی د هغه هیوادو چی بهای او شتمن وی تر کلکی اغیزی لاندی را ځی ، دا څکه چی په تیره بیا امپریا لستی هیوادو نه زیار باسی تر څو ټول خپل تو لید شوی شیان په بیلو ، بیلو ښو وروسته پاتی هیوادو ته وپاندی کړی . وروسته پاتی هیوادو نه د مجبو ریت له مخی هرڅه چی ورته په کاغذ بیچ ډول را لیږل کیږی ومنی .

زموږ د فو لکلور څیر نه :

ددی له پاره چی واره او غریب هیوادونه د کاغذ پیچو بلا گانو څخه وژغورل شی یواځینی لاره یی داده چی دهیواد ونو حکومتو نه کولی شی ترڅو ددی ډول بلا گانو مخنیوی وکړی ددی له پاره ښه مثال دادی : په تیر وینو څښونکو نا دری او داودی رژیمو نو کی زموږ د فولکلور څه بلکی دژوند ټولی خوا وی د باند نیو هیواد و تر سترو اغیزو لاندی را تللی او موږ یی ورځ په ورځ د بدمرغیو سره مخامخ کولو ، دوی د ژوندا نه د ډگر په ټولو برخو دافغان نستان د زیار کښو او بی وزلو خلکو په پخوا استعداد ونو پوهیدل او په زوره یی تر خاورو لاندی کول نه یی غوښتل چی موږ هر هغه څه چی د

اداره رسید ، نخست مقدمه تانرا بخوانیدو بعداً اشعار تانرا :
«در روزهای عید خانواده های که دختر شانرا نامزد کرده اند علاوه بر تقاضای گنج فارون ، فهم افلاطون ، جمال یوسف داماد خراستهای دیگری دارند که از آنجمله تهیه یک بست بلند بالا و سپردن آن به فامیل نامزد است که در عیدی و براتی باید دختر شانرا در جمع اقارب و خویشان یعنی سیال و شریک کم نیارد»

عیدی و براتی خوشا نامزد داران عید آمد خرید جنس با توحید آمد نباشد جوړه سده از مود قدیمی بوت های قیمتی رنگ اش کریمی چنان رنگ که باشد مود امروز نه آن ارزان بود از نرخ دیروز برای موی سر رنگ طلائی طلائی مگر نباشد خوب رنگ خرامایی مژه سلین ، ریل ، کریم نیوا رنگ زخن ، پسرین از جنس دها یک قطی تافت ، مژه قات و شامپو چه خوب یک سیت باشد رنگ و همبو یکی بطلون کوبالی ابله سق ضمیمه بادو سه چلی و چلیق مژه سلین و ریمل رنگ آبی جلانی لب و ناخن هم عتایی خرید جنس چون تقلید باشد قذاعت کی بود چون شیک باشد بود اجناس فوق اشد ضرورت اگر منظور نگردد و ابه جا نست همین اکنون که معاش دو هزارم کدام یک را خرم آخر چه آرم بگیر فرض و خرید کن این چه فکراست اگر چه وضع جیب تحت صفر است همایون لب فروبند و صبر کن زشلاق ولت و کوبش حذر کن

عید قربان رسید ایام جشن عید قربان زروی بست باشد کیک وسیهیان بهر کنج و کنار میز باشد زگوش فیل و سمبو سه فراوان میتیانی و لندو اقسام خوراک دیگر باقی چه باشد مرغ بریان چنین فرمایشی خورا که اقسام منجیت تحفه عید بسر عزیزان یکی عیدی شدو دیگر بر اتسی تمام عمر در سودای جانان جوانان یکدل و همدست گردید که این رسم گهن خوب نیست چندان همایون تابه کی این رسم کهنه که مردم را نمود زار و پریشان به انتظار همکاریهای دیگر تان والسلام

از جهشید و کیخسرو فراوان داستان دارد ، عذر بخت خود گویم که آن عیارش بر آشوب منخی کشت حافظ را و شکر در دهان دارد

م به یاد آورید که این غزل دلاویز از شیرازی است . به انتظار همکاری های شما .
زیست عزیز زهرینه وفا ! سلام بیفزاییم که اشعار و جدول مقاطع مطالعه شد . جدول رابه متصدی صفحه بقات و سرگرمی ها سپردیم که برای چاپ سازد . چکیده احساس شما هنوز برای ازایروب آماده نیست ، تقاضا میروود اشعار از زشصران را بخوانید و آنگاه اگر فکر و اندیشه طلاع اساسی در خاطر گذشت و باری را در ذهن زور کردید که هر آن فوران میکند و شمارا سداکنم نمی گذارد ، آنگاه ، آن احساس را بر را با بنویسید . اینگونه نکنید که در کنجی و تحسینید و خود را وا دار به شعر گفتن کنید . نمی ږ کار را به دست فوران احساس بگذارید خصلت ها اختیارش به دست شما ، مگر چه جیب این سخنان فورمول وار در اصل درست میگذارد ، هر کس به شکلی کار خود را تنظیم ش باد و شعر میگوید ، با آنهم زیاد بخوانید و مطالعا د شعر بگویند ، صد سال سفر باید کرد . حافظ شما .

دوست عزیز عبدالوکیل از وزارت زراعت: پذیرید سلام ما را هم . از همکاری پرثمر ممتونیم ، بخوانید گفتار نغزانتخابی خودرا: برای کسی که بخوهد نیکو بنویسد ، رعایت نکته ضروری است . خواندن آثار بهترین استادگان ، شنیدن گفتار بهترین سخنرانان بارست زیاد در سبک نگارش خویش . نگارش خوب و همچنان نگارش سهیل ، هم و دستوری ندارد . اگر شما بتوانید به دشواری مطلبی را سن و ساده و پر نیرو و برجسته بیان کنید ، به شرط اینکه آن دشواری بر خواننده برای بلبل کار نشود ، این کار را به سهولت و آسانی نام بدهید این «نوع» است . تمرین و مهارت از ده ، نه برخ کار .
دوست عزیز عبدالاحمد از پوهنتون : پذیرید سلام مارا . چه حال دارید همکار عزیز ، دبری شده است که نامه یی از شما افت نکرده ایم . حتماً دوستان قدیم را به اموشی سپرده اید و خبر و پیامی از دوستان مکن گیریید ، بهر حال خداوند نگه دار تسان شد و در کار و زندگی مو فق باشید . مطالب ارسالی تانرا در شماره های آینده چاپ می رسانیم مطمئن باشید . محمد همایون هزیر مامور ریاست انکشاف براتیف های استهلاکی و صنایع دستی وزارت تجارت . سلام همکار مهربان . اشعار سروده تان به



BY THE LAKE

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**